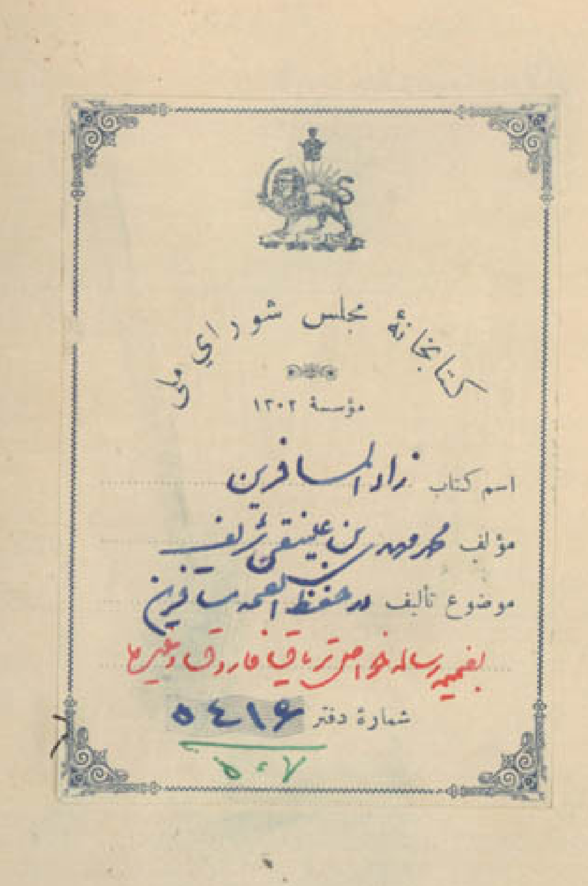




زاد المسافرین در طب

۶۸







هو الله المعین

## کتاب زاد المسافرین من طب

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاسی افزون از خواهش بیماران شفا و ستایشی متجاوز از شوق دردمندان لقا
نثار بارگاه طبیبی است مهربان که زبان حال خسته دلان چون از انفعال دوا
و صحت خود تشخیص گویا و در دل مستمندان رسید از دوا رانبوید و نزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین مداوا فرموده است و درود نامحدود و صلوات نامعدود
بر نسخه نویس عطار خانه لولاک که نامه ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا
بیمارستان وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها رسید انبیا و خاتم اهل ارض
و سما محمد مصطفی ص و بر سید اوصیا و خاتم اتقیا معجون تریاق الحیوة اولیا و تریاق فاروق
سعدا از اشقیا قسیم جنت و نار علی مرتضی و بر ذریه اطهار او
ائمه دوازده گانه که هر یک در معالجه
علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید کم گشته وادی
سرگردانی و مبتلای محمد مهدی بن علی نقی

عفی الله عنهما که چون دوست روحانی و برادر ایمانی صاحب نسب شریف و حسب منیف جامع
کمالات صوری و معنوی الصدیق الجلیل میرزا محمد اسمعیل حفظه الله العزیز الجلیل درین
اوان مقرون بفقر و عدمان از وطن مألوف گریزان و اکثر اوقات را
مصروف بسیر در بلدان میدارد این داعی خواهش نمود که رساله ترتیب
دهد که در احتراز از خطر ضرور است و دانستن معالجه بعضی امراض که بدون حضور و مراجعت
بطبیب تشخیص آن مقدور و تدبیر آن میسر است باید و بخصوص بعضی از امراض
که اکثر اوقات مزاج انحراف از اعتدال بجانبی نهاده واقع می شود
فی الجمله تفصیل داده و ذکر اسباب و علامات و معالجات آنها اهتمامی نماید
که بدون مراجعت باطبا توانند تدبیری نمود لهذا با عدم استطاعت و قلت
بضاعت درین صناعت و تشویش حال و توزع بال و ابتلای بهموم و غموم زمان
که ... امتثال امر ایشان
... سفر اگر عزم ... برود که مهجور است
المأمور معذور ... از ناظرین آنکه بعین الاصلاح ملاحظه فرموده هرگاه غلطی که لازمه طبع
انسان خصوصا صاحب این ... مطلع شوند در اصلاح آن کوشیده

پوشیده ماکه زانها را از ناسازکاری روزکار و برهم خوردگی کار و بار دامنگیر میشود این رساله مشتمل است بر دو مطلب **مطلب اول** در تدبیر مسافرین و قوانین حفظ صحت

ایشان و تدابیر اموری که مسافر را غالبا اتفاق می افتد **مطلب دوم** در معالجات

صنفی چند از بعضی از امراض که بدون مراجعت بطبیب بتوان معالجه نمود

در تدبیر مسافرین و قوانین حفظ صحت ایشان و تدابیر اموری که

مسافر را غالبا اتفاق می افتد **مبادی** مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبهٔ خون

باشد فصد کند و اگر اخلاط دیگر غالب باشد مسهلی بمناسبت ماده بدن را از اخلاط

فاسده پاک کند بجهة اینکه بسا باشد که حرکت سفر تحریک این خلط فاسد نماید و در

طی مسافت مرضی حادث شود که محتاج برجوع بطبیب باشد و مهلت نیابد و لهذا قبل از

حرکت باید که بتدبیر طبیب بدن را از اخلاط فاسده منقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت چند روز

عادت دهد با غذائیکه در سفر از برای او میسر میشود و همچنین قبل از حرکت بتدریج

سفر اندک اندک عادت دهد بتعب حرکت و اگر سفر در تابستان است بگرما و اگر در زمستان است

بسرما خود را عادت دهد تا اینکه هیچیک از اینها دفعة براو وارد نشود و اما تدبیر

غذا در سفر باید که غذای مسافر بحسب الحقیقه از اغذیه کم مقدار و پر قوت باشد

تدبیر اصلاح بدن پیش از حرکت

تدبیر غذا در سفر





وچیزی چند که غذائیتش غالب باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ چرا که تحلیل

سفر قوتها را ضعیف میکند لهذا باید که بدل ما یتحلل بحسب الواقع میرسیده باشد

**تدابیر اختلاف میاه** باید که آب هر منزل را با خود داشته باشد با آب منزل

دیگر ممزوج نموده بنوشند که دفع ضرر اختلاف آبها باین میشود و همچنین ممزوج نمودن

آب با قلیلی سرکه دافع ضرر اوست و همچنین اگر مسافر قدری خاک خالص خصوصا

از بلد خود با خود داشته باشد که در هر منزل با آب آن منزل بر هم زند

و بعد از آنکه ته نشین شود بیاشامد و دفع مضرات آن آب میشود و همچنین خوردن

پیاز و سیر و سرکه و کاهو هر یک که باشد و دفع مضرات آبهای ناگوار او مختلف میکند

و دفع ضرر آب شور بمخلوط با سرکه می شود و تغییر طعم و دفع ضررش هر دو بسکنجبین

و دفع ضرر و دفع طعم آب تلخ بمخلوط قدری شکر و اگر آب غلیظ باشد بوی دفع

ضرر آن بجوشانیدن و بمخلوط با گل ارمنی دیگر چنانچه مذکور شد میشود و **اما تدبیر**

**دفع ضرر عطش** هر گاه در طریق خوف بی آبی باشد باید که غذائی

که احداث تشنگی کند نخورد و از مالح و چیزهای شور و تند تیز بگذرد و هر غذائی که بخورد

کمتر از اشتها بخورد و هر گاه آب کم مخلوط با سرکه بدل آب خالص بیاشامند

شد پس هر گاه آب کم باشد قلیلی از آن را با سرکه مخلوط نموده بنوشند که کفایت
مینماید و باید در جائی که خوف بی آبی باشد از هر چه باعث عطش میشود احتراز نمود
از عالم حرکت بسرعت و سخن بسیار گفتن خصوصا با آواز بلند و غذای حار خوردن
اما آنچه رفع تشنگی میکند دوغ ترش است و نیز تخم خرفه که در دوغ خیسانیده باشند
و خیسانیدن تخم خرفه با آب و سرکه و در دهان داشتن آلوی بخارا یا تمر هندی یا انار دان
یا قرص کافور که رافع تشنگی است و همچنین در دهان داشتن لوبیا یا صدف یا فیروزج خالص
و لب ها بر هم گذاشتن که هوای خارج داخل دهان نشود و نیز دافع تشنگی است و هر گاه
بعد از تشنگی مفرط همین که مسافر بآب میرسد دفعة بعد سیراب شدن نباید شد هم
بلکه اول مضمضه کند و دستها و پاها را در آب گذارد و صورت را بشوید و بعد از
آن کم کم بیاشامد تا آنکه عطش بتدریج برطرف شود و اگر دفعة بعد از
عطش مفرط آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت است اما تدبیر گرما در
سفر البته باید که مسافر در گرما تمام بدن را خصوصا سر را از آفتاب
بپوشاند و در بری معده حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کمی سردی بخورد و البته
ناشتا نباشد خصوصا اگر مسافر بدنش لاغر یا مزاجش حار باشد و در آب سرد بدن را



بنوشد و از میوه ها و ترشیها آنچه میسر شود بخورد و اگر یافت شود سر و سینه را بروغن تخم کدو
و یا روغن مغز بادام چرب کند و قبل از حرکت از منزل اگر قدری نبات یا قند
یا آب سرد بیاشامد مناسب است یا زیره قطونا با آب سرد یا خیار چو سرد
هر یک باشد و بعد از نزول در منزل از میوه های سرد و غذاهای ترش
یا دوغ آنچه یافت شود میل نماید و در منزل باید که هر جا مرتفع تر باشد در آنجا فرود آید
و روی خیمه و مسکن بطرفی که باد شمال میوزیده باشد و خیمه ها از هم دور باشند و
دواب و مراکب حتی المقدور در آن حوالی نباشند و اگر در رباط فرود آید
در جائی باشد که باد شمال میوزیده باشد اما تدبیر احتراز از سموم
آنست که در محلی که احتمال وزیدن سموم باشد دهان و بینی را بدستمال که به
سرکه آلوده باشد ببندد و از آنجا که نه زیر حب المقدور استنشاق هوا نکند و هر
ساعت مضمضه با آب سرد کند و اگر آب سرد باشد مکرر بیاشامند و سر و سینه را
بروغن تخم کدو یا مغز بادام چرب نمایند و پیراهن کهنه را بو بنیند و قدری بیاشامند
و اگر قدری روغن تخم کدو را بخورند البته رفع ضرر سموم می شود و طریق گرفتن روغن
تخم کدو و مغز بادام در صداع مذکور خواهد شد و اگر دوغ سرد بیاشامند نافع است

و اگر قدری پیاز را در دوغ بخیسانند و قبل از حرکت بیاشامند البته دفع ضرر
سموم میشود و اگر در حین مسافت بهوای سمی [illegible] قبل از ورود استنباط کند و علامتش
بیش کی و شدت حرارت و بدبوئی بهاست و بسیاری [illegible] تا که مسافرین در هوای
سمی بتجربه معلوم نموده اند باید که اگر از برابر باشد راه را دگر دانند و دهان و بینی را
ببندند و سیر را کوبیده لب [illegible] آلوده در حین بینی بدارند و اگر آب نزدیک باشد
خود را به آب [illegible] یا اگر بروی زمین بر رو بخوابند تا آنکه آن هوا بگذرد
و اگر بهوای مذکور مبتلا رسد و حال متغیر شود و کرب و اضطراب قلب و غشی حادث
شود و اگر تریاق فاروق حاضر باشد بقدر نیم مثقال یا قدری جدوار یا فادزهر
معدنی بخورند و قدری سیر و سرکه یا کاهو بخورد و کافور و صندل سفید بوییده بر
سینه و بینی بمالد و دوغ سرد بیاشامد و به آب سرد فرو رود و روغن گل
بر بینی بچکانند و پاها و دستها را به آب سرد گذارد و در مکان خنک مقام کند
و غذاهای خشک و میوه های رطب و غذاهای ترش بخورد تا بحال بیاید
**اما تدبیر سرما و هوای برف** در سفر باید که قبل از حرکت از منزل غذای جاذب
بقدر اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شد حرکت کند و بینی

و دهان را بسته دارد و اگر در حین مسافت سرما شدت کند قدری افیون فرو برد و اگر قبل از حرکت
غذائی که از گوشت و سیر و پیاز یا سیر و روغن داشته باشد بخورد دفع ضرر سرما میشود و پیاز که قبل از
حرکت قدری عسل را شربت کرده بیاشامند که علاوه بر [illegible] بیاشامند البته دفع ضرر سرما میشود اما بعد از
فرود آمدن بمنزل باید که دفعةً نزدیک آتش نرود بلکه اول بهوای معتدل [illegible] یا خیمه که فرود آمده
گرم کند و بعد از سکون شدت سرما نزدیک آتش برود و [illegible] بپوشند و دست و پا را در آب
گرم بگذارد و در زیر جامه بسیار خواب کند تا بحال آید و در هوای سرد باید که نزول در
مکانهای گود و پست [illegible] بادها [illegible] و اگر در خیمه باشد رو بجنوب و مشرق و خیمها نزدیک بهم
مثل کپ و چهار پایان نزدیک خیمها باشند اما **تدبیر حفظ چشم** از ضرر سرما و برف آنست
که پارچه سیاهی با خود داشته باشد که نظر باو میکرده باشد و اگر [illegible] باید که از [illegible]
سیاه [illegible] با خود داشته باشد و در حین مسافت در برف
بر رو بکشد البته چشم را هیچ ضرری نمیرسد و سرمه سنگ بچشم کشیدن نیز دافع ضرر برف است
اما تدبیر وجع و سوزش که باعتبار سرما در چشم بهم رسد باید که نگاه کند یا پوشیده دارد
و چشم را بخار دان بدارند که باصلاح آید و سرد چشم را گرم بپوشند و حتی المقدور در سرما
حرکت نکند تا چشم بحال آید و اگر ورم در چشم بهم رسد معالجه بخورد که مذکور خواهد شد

تدبیر محافظت پاها و دستها از برودت باید که پاها را قبل از سوار شدن از منزل بروغن چرب

کنند و روغن زیتون و یا روغن مغز گردو و یا روغن مغز بادام تلخ یا روغن دنبه کهنه چرب کنند

و ما بین انگشتها و تمام پاها را به پشم نرم بپیچند و جوراب نرمی بپوشند و در موزه کنند و اگر روغنهای

مذکوره نباشد بقطران الوده کنند و دیگر جوراب را تنگ نکنند تا از شدت موزه تنگ نشود و بعد از انکه [illegible]

اگر نتوانند انچه از موزه و جوراب تر شده باشد تبدیل کنند و هرگاه در طی مسافت شدت سرما اثر

کند قدری مسافت را پیاده طی کنند و پاها را از جوراب بیرون کرده قدری بمالند و باز براه روند اما

تدبیر انچه را که سرما برده باشد همین که از برودت سرما ظاهر شده و علامتش انست که حس عضو کم

شود و رنگش تغییر و ورم کند و برودت پوست عضو را تدبیر نمایند و در میان اب گرم گذارند و بمالند و گاه

گندم را بجوشانند و عضو را در میان ان گذارند یا اگر شلغم یا [illegible] یا بوته یا تخم شنبلیله یا

برگ [illegible] گرم ضماد نمایند و [illegible] یا اگر قطران بمالند و اگر عضو سیاه [illegible]

کرده باشد باید که ان موضع را تیغ بزنند و در میان اب گرم بگذارند تا خون مرده و فاسد بیرون

[illegible] نمایند و اگر عضو سیاه شده باشد و نزدیک به افتادن انگشتان باشد باید

که برگ کلم و برگ اسفناج را با روغن گاو بجوشانند ضماد نمایند تا گوشتهای مرده بیفتد و یا اگر برگ

خطمی و خبازی را با شیر گاو بجوشانند ضماد نمایند تا گوشتهای فاسد بیفتد و اگر بعد از ان

تدبیر سرما برده

ضمادات

ضمادات گوشتهای فاسد بیفتد و زخم [illegible] جراح صاحب وقوف باید که گوشتهای فاسد

شده را قطع کند که مبادا سرایت کند فساد ان بگوشتهای صحیح و بعد از رفع گوشتهای

فاسد مرهم سیاه که صفت ان اینست استعمال نمایند مردارسنگ چهل و پنج مثقال زفت

رومی پانزده مثقال علک البطم چهار مثقال روغن زیتون نود مثقال موم بیست

مثقال اجزا را باهم بگدازند و مردارسنگ را نرم صلایه کرده باهم مخلوط کنند یا مرهم

خنک که صفت ان اینست خصوصا بعد از انکه چند روز مرهم سیاه را استعمال

کرده باشند استعمال نمایند مردارسنگ ده مثقال نرم صلایه کرده موم ده مثقال

روغن زیتون بیست مثقال سرکه شش مثقال مرهم سازند و بعد از استعمال این مرهم مرهم

سفیداب که صفت ان در سوختگی اتش مذکور میشود خصوصا اگر قدری مردارسنگ اضافه

نموده استعمال کنند و بالجمله هر یک از این مرهمها که مذکور شد نافع و مصلح جراحات

نهایت اگر باین ترتیب که مذکور شد استعمال کنند اولی است صفت مرهم دیگر

که در این جراحت و همه جراحات نافع است و گوشت میرویاند و قرحه را بزودی

اصلاح میکند و معروف است بمرهم [illegible] سفیداب قلعی موم هر یک سه مثقال

دم الاخوین انزروت صبر مر کندر از هر یک دو مثقال روغن گل [illegible] اگر

صفت مرهم

صفت مرهم [illegible]

باشد و اگر نباشد روغن بادام یا روغن کنجد ده مثقال مرهم نموده استعمال
کنند و هرگاه محلی را که سرما برده هر سال در سردی هوا ورم میکند و درد بهم میرساند
مغز سر کلاغ زاغی را بران عضو سرما برده مکرر طلا کنند در وقتی که ورم و درد شود که
رفع میشود و دیگر عود نمیکند اما تدبیر سفر دریا باید که مسافر دریا قبل از سوار شدن کشتی
بچند روز غذا کم میل نماید و در روز اول سواری با کشتی در دریا نظر نکند و رب به
یا سیب یا انار یا ریباس با خود داشته باشد که مدام دست بکار دون انها در نهایت در
منزل اش سماق و ناردان میکرده باشد و اگر مع هیجان تا نمود مانع نشده که اراده
که معده از اخلاط ردیه پاک شود و بعد از ان از رب و اشربهای مذکوره میل نماید و طریق
ساختن این رب در هیضه مذکور میشود اما تدبیر دفع تولد شپش از بدن و جامه هرگاه
جامه که در زیر همه جامه ها پوشیده میشود اگر کتان باشد منع تولد شپش میکند و اگر بوده با
دامن دفع کنند و بر ریسمان بمالند و در گردن اویزند شپش را میکشد و دیگر متولد نمیشود و
و اگر جامه را هر روز دو کرت در ترس ... بپوشند یا اگر برگ خرزهره را کوبیده با یک
مثل روغن بادام مخلوط نمایند و بر بدن بمالند مانع تولد شپش میشود و مالیدن اب نمک
در حمام به بدن مانع تولد شپش مجربست اما تدبیر بشره از باد و افتاب سیاه نشود و زرد نشود

انست که در حین حرکت کثیر از نشاسته و صمغ عربی و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول
هر قطونا مجموع یا بعضی از انها را با سفیده تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از
فرود امدن بمنزل بشویند اما تدبیر رفع ان هرگاه حادث شده باشد انست
که بیضه مرغ را با موم بگدازند و بدارد که بصورت بمالند و بعد گرم بشویند اما تدبیر
ریش شدن بدن از سواری و پیاده روی انست که همینکه اثر ریش شدن ظاهر
شد و علامتش حرارت و سرخی و سوزش ان عضو است اولا باید که کتان با اب
بسیار سرد یا گلاب سرد کرده تر کنند و بر عضو مکرر بگذارند تا اگر سوزش و حدت فرو
نشیند پس مرداسنگ را با گلاب اگر نباشد با اب بسایند و بمالند اما نفاخات
که از موزه و کفش و یا افزار بهم رسد که انرا بفارسی تاول گویند باید که انها با خار یا
سوزن بشکافند بعد از ان مازو را با اب سرد بسایند و بمالند یا گلنار را نرم کوبیده بر او بپاشند
اما تدبیر دفع ترکیدن دستها و پاها که از لطافت اختلاف هواها و ابها و گرد و غبار از
بار مسافر این اتفاق می افتد باید اول از چرک خوب پاک کنند و ساعتی در اب
گرم بگذارند بعد از ان کتیرا را مثل غبار سائیده بر او بپاشند و از گرد و چرک شدن
محافظت نمایند و اگر از این بهتر شود بیه بز را بگدازند و ... مثل غبار شده با او

بادام مخلوط نمایند و گرم کرده میان ترکیدها را از آن پر کنند و هر گاه ورم نشده باشد روغن را
نرم ساییده با روغن بز یا گاو بمالند تا یک غلیظ شود و گرم در میان ترکیدها بچکانند **اما**
**تدبیر افتادن از مرکب** یا بلندی و صدمه بعضوی رسیدن مثل آنکه چهارپا یا سنگ
و چوب و امثال آن مثلا که اگر گیرد از این آفات بعضو ضربتی مثل سر و عضو گاه و بینی رسیده
باشد یا آنکه بهر عضوی که رسیده باشد قبلیت باشند فصد باید کرد که مواد بدان سبب بآن
عضو میل نکند و بعد تعظیم نرم شود بل الموضع را بآن ادویه ضماد نمایند مثل معتبر گل ارمنی اقاقیا
صبر سقوطری با آب برگ مورد و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد گل سرخ عدس
مقشر گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ وزن با گلاب ضماد نمایند و اگر این
ادویه یافت نشود بهر حال برگ مورد را با زرده تخم مرغ ضماد نمایند یا برنج حلیو را
با زرده تخم مرغ یا زیره بز و صبر سقوطری و مرکی با زرده تخم مرغ یا گل یا دو از
اینها را با زرده تخم مرغ و اگر هیچیک نباشد زرده تخم مرغ را با معتبر و اگر یکی از این دو
تنها یافت شود هم خوبست ضماد و برگ مورد بسیار نافع است و گر یافت نشود
قدری مومیای معدنی نرم ساییده در عضو ماوف نیز طلا نمایند و غذا ماش برنج یا آش
عدس و بعضی آش و آش بادام میل نمایند و اگر بعد رسیده باشد از حبوبات احتراز

نمایند



نمایند و بعضی از ترشیها و ماست و دوغ و آب سرد پرهیز کنند و عضو را از هوای سرد
محافظت نمایند و خاکستر گرم را در کیسه کرده بر عضو ماوف بندند و حب المقدود
ترک حرکت کنند تا تمام بصلاح آید و اگر بعد از این تدابیر درد
باقی باشد زفت را گرم کنند و بر کرباس کشند و بر آن بچسبانند
که تمام بصلاح می آید انشاء الله تعالی اما **تدبیر جراحات** تدبیر جراحات
که از آلات جارحه مثل کارد و شمشیر و امثال آنها بر بدن واقع شده باشد
این مرهم است مجرب و از اسرار است و جراحات را زود ملتئم و چاق میکند
و حاجت بهیچ دواء دیگر نیست روغن چراغ بیست مثقال زرده تخم
مرغ عددی مرداسنگ پنج مثقال دم الاخوین سه مثقال و دو جزو را نرم
کوبیده با روغن زرده تخم مرغ ممزوج نموده استعمال نمایند و دواء دیگر
هست که بهتر الاخنه و از اسرار است و در کتب طبیه مذکور هست برگ درخت
سنجد را بر جراحت ضماد نمایند که جراحت را چرک نمی آورد و پاک میکند و ملتئم
کند و بهیچ تدبیر دیگر محتاج نیست و مکرر بتجربه رسیده و اگر برگ تازه نباشد
خشک شده آن نیز مؤثر است اما **تدبیر سوختگی از** آتش یا از آب گرم

یا از روغن گرم است که پیش از انکه عضو آبله کند سفیدی تخم مرغ بر او بمالند و لته
را با آب یخ و برف سرد کنند و بر او وضع کنند یا اگر مداد بمالند
یا عدس را بجهة ضماد نمایند یا اگر گل ارمنی و سرکه و آب طلا نمایند یا اگر
سفیداب قلعی و مرداسنگ با سرکه بمالند یا سفیداب قلعی و گل ارمنی و سفیده تخم مرغ
بمالند و اگر آبله کرده و مجروح شد و جریح و سوزش زیاد دارد اگر با نفس ناخن فصد کنند
و از خوردن چیزهای شور و روغن اجتناب کنند **و مرهم اسفیداج** که صفت آن اینست
استعمال نمایند سفیداب قلعی موم کافوری از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ
یک مثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین موم را در روغن بگدازند و سفیداب را
نرم کوبیده اضافه نمایند و استعمال کنند مرهمی دیگر که معروف است بمرهم
نوره و در سوختگی آتش مجربست و بهترین مرهمهاست و در این باب آهک را
در میان آب بقدری که بر روی آهک بایستد بگذارند و خوب بر هم زنند و چون
ته نشین شد و دو ساعت گذشت آن آبرا بریزند و بجهة دیگر آب کنند و باز
بر هم زنند و بعد از دو ساعت باز بجهة دیگر کنند تا هفت مرتبه پس آن آهک را
خشک کنند و با روغن گل سرخ و اگر نباشد با روغن بادام شیرین مخلوط نموده

استعمال

استعمال نمایند و اگر موم کافوری در اخر این مرهم نیز اضافه نمایند شاید
و اگر مرداسنگ نرم صلایه کرده بر آبله بر سر شته استعمال نمایند نافع و مجربست
نهایت استعمال مرداسنگ در صورت جایز نیست زیرا که از سیاهی آن اثری
در جلد میماند و عیب باشد که زایل نشود اما تدبیر خستگی در سفر هرگاه مسافر از
حرکت بسیار خسته بیاد خسته نشود و دیگر قادر بر حرکت نباشد تا خواهی بارها
هر روغنی که باشد چرب کردن رفع اثر میکند و در هوای گرم پاها را تا زانو با آب
سرد گذاشتن و نشستن و در هوای سرد با آب گرم نافع است و رافع خستگی است
بعد ازینکه بعد از آن بقدری که خواهد حرکت میتواند و تدبیر ماندگی مرکوب اگرچه
خارج از موضوع این رساله است نهایت چون سفر اسب بسیار ضرورات
ذکرش لازم است هرگاه اسب و استر بعد از آنکه از حرکت وا مانده باشد
و دیگر قدرت بر رفتار نداشته باشد قدری افیون که اقلش یک مثقال و اکثرش سه مثقال است
باید بخلقش کرد که توانایی رفتار بهم میرسانند و مسافت بسیار دیگر طی میتواند
تدبیر از اسرار مکتومات است و دانستن این مسافران را بسی معتبر است **مطلب**
**دویم** در معالجه صنفی چند بعضی از امراض که بدون مراجعت بطبیب بتوان معالجه نمود

تدبیر خستگی در سفر

تدبیر ماندگی مرکوب

صداع هرگاه از اسباب ستّه خارجیه از حرارت آفتاب افتاده باشد مثل نشستن یا راه
رفتن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار مقام کردن یا دوا یا غذای گرم بالقوه یا بالفعل
خوردن یا در حمام بسیار ماندن و بالجمله آنچه از خارج سبب حرارت باشد بر حرارت
بدن شود و باعتبار استعداد دماغ و اعضای دیگر سبب صداع گردد علامتش وجود یکی از اسباب مذکوره
یا تقدم یکی از آنها و حرارت ملمس سر و خشکی و افزودن [illegible] و تسکین یافتن صداع از کردن گوش و تخفیف
یافتن صداع از استعمال مبردات بالفعل یا بالقوه و عدم تسکین در سرد و اعتدال در سایر
حالات و گلاب و گل بنفشه و گل نیلوفر و کافور در استنشاق گلاب و مالیدن روغن
گل سرخ با سرکه بر سر و روغن تخم کدو و روغن بنفشه یا بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم
خشخاش و مالیدن تخم کاسنی کوبیده با گلاب و لخلخه از گلاب و سرکه و صندلین و
آب گشنیز و آب خیار و کافور و صندل و تراشه کدو و خیار و مالیدن هسته هلیله
زرد با آب یا گلاب سوده و مالیدن قرص مثلث با آب گشنیز و مالیدن پا [illegible]
و پاشویه با آب گرم کردن و نوشیدن آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره
و آب آلوچه و زرد نطول با عرق بید یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا آلوی بخارا
و زرد آلوی خشک را خیسانیده و صاف نموده با شیرخشت یا با ترنجبین یا [illegible]



صداع



سرد کرده هر یک از این ادویه و اشربه مذکوره که یافت شود و غذا انار و کدو [illegible]
و مغز خیار و آلوچه و آلو [illegible] و از بقول اسفناج و خرفه و از حبوب ماش و عدس
و از قلیه زرشک و تمر و انار دانه و آلو و سماق و لیمو و نارنج و ریباس و قره قروت
و دوغ و قلیه کدو و باجلاد و ماجلاد و در هر مکان هر یک از اغذیه مذکوره که
یافت شود و طریق ساختن روغن گل سرخ آنست که روغن کنجد را بر ورق گل سرخ
تازه بسیار ریخته تا چهل روز در آفتاب گذارند و طریق گرفتن روغن تخم کدو و خشخاش
و بادام و امثال اینها آنست که هر یک از اینها را کوبند و اندک آب گرم بر او پاشیده
فشار دهند تا روغن بیرون آید و روغن بنفشه بادام آنست که مغز بادام مقشر را با گل بنفشه
تازه در کیسه کرده بکرات بمالند و بعد از آن بطریق مذکور روغن بگیرند و صفت قرص مثلث
اینست زعفران افیون و تخم گل [illegible] پوست بیخ لفاح اجزا را کوبیده با آب
کاهو معجون کرده قرصها مثلث بسازند که با قرصهای دیگر مشتبه نشود و سبب [illegible]
اما آن باشد مثل هوای سرد یا اغتسال در آب سرد یا خوردن دوا یا غذای سرد
و علامت آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و میل و وجع [illegible]
و علاجش در دوا از استعمال مسخنات و لیکن باید [illegible] باشد که باین نوع از صداع [illegible] باشد

یا اگر بعد از آن نزله هم رسد علاج آنست که سبوس گندم یا سپستان یا بنفشه یا نمک یا ملح
سرخ یا مغز خاکستر را گرم کرده در کیسه کرده بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک
و گل سرخ و اسطوخودوس بعضی از اینها یا مجموع را جوش دهند و سر را آنجا را نهند بخار آنرا
و بوئیدن مشک و عنبر نافع است و غذا کم میل نمایند و قلیه نخورند الا بادام و جوز و حل
و زیره میل نمایند و از هوای سرد و آب سرد و رطوبت و ترشیها احتراز نمایند

سبب صداع از غلبهٔ خون

و اگر بسبب صداع غلبهٔ خون باشد علامت آن سرخی چشمها و سرخی رو زیاد است
و سنگینی سر و جستن رگهای جهندهٔ سر و میل بخواب و بریدن رگهای بدن و سرخی و غلظت
بول و آمدن خون از بعضی منافذ آنها یا بواسیر و خارش بدن جابجا و فصد و حجامت و ترک
طعام و آب دهان و حلوه کردن چیزهای سرخ در پیش چشم یا اگر در خارج وجود داشته
در خواب چیزهای سرخ بسیار دیدن علاج فصد قیفال یا حجامت بین الکتفین
و از دواها و غذاهائی که در نوع اول صداع مذکور شد خصوصاً آنچه ترش باشد
میل نمودن و بعد از فصد این طبیخ را میل نمودن عناب سپستان از هر یک ده دانه آلوی
بخارائی پوست دار تمر هندی ده مثقال شیرخشت ترنجبین از هر یک ده مثقال پوست
هلیله زرد سه مثقال و اگر محتاج تکرار طبیخ باشد بیک روز فاصله باز همین طبیخ را



میل نمایند و اگر بسبب صداع غلبهٔ صفرا باشد علاجش مجموع آن علاماتیست که در نوع
اول صداع مذکور شد سوای اعتدال در سایر احوال بدن با زردی چشمها و
صورت و تلخی دهان و التهاب و خشونت زبان و بیخوابی و بی اشتهائی و دردی و رقت بول
و تخیل چیزهای زرد و شعلها در خواب دیدن زردیها و صبحها در آتش علاج مجموع آنچه در
نوع اول مذکور شد و این طبیخ را خوردن عناب سپستان از هر یک ده عدد
دانه تخم کاسنی مقشر تخم کاهو از هر یک ده مثقال تخم کشنیز یک مثقال
شیرخشت یا ترنجبین از هر یک ده مثقال و عوض شیرخشت و ترنجبین شربت بنفشه
یا نیلوفر از هر یک چهار مثقال میتوان داخل نمود وطریق ساختن شربت بنفشه
و نیلوفر آنست که گل هر یک از اینها جوش دهند و صاف نمایند و با سه وزن آن شکر
صاف کرده بقوام آورند و در روز بعد این مسهل را میل نمایند گل بنفشه گل نیلوفر
شاهتره بیخ کاسنی خیارشنبر عنب الثعلب از هر یک ده مثقال عناب سپستان از
هر یک ده دانه آلو بخارائی بی استه دانه پوست هلیلهٔ زرد ده مثقال اجزا را جوشانیده
صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین و طلوس و خیارشنبر از هر یک ده مثقال و روغن
بادام شیرین یک مثقال میل نمایند و اگر از یک مسهل رفع نشود همان طبیخ اولرا

روز بعد و بعد از آن یک بار سه هفت را تا قلع ماده بشود و با هر یک از انواع مذکوره
صداع کثرت باشد ترک حیوانات لازم دانند و اگر سبب صداع غلبهٔ بلغم
باشد علامتش سنگینی سر است و بیشتر وجع به پس سر و خفت وجع و سفیدی
رنگ و حس سرد و بر آب دهان و عدم تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و بسیار
[illegible] خواب و تخیل چیزهای سفید و آبها و نهرها و باران و برف و یخ و سنگینی شدن
اعضا خصوصاً زبان در خواب علاجش غرغره خوردن گلقند آفتابی بقدر
چهار مثقال یا هفت مثقال سکنجبین سه روز و در روز چهارم اطریفل سه مثقال
یا دو مثقال ایارج فیقرا یا در شب چهارم بقدر مثقال حب شبیار فرو برند و از عقب
الا اندک آب گرم بنوشند و اگر بیک مسهل رفع نشود باز دو روز در میان ایارج
یا حب شبیار بدستور مسهل نمایند تا رفع علت شده صحت حاصل شود و غذا در روز مسهل
نخود آب و در سایر ایام آن و در آب مالک یا قلیه نخود با دارچین و زیره مسهل نمایند و صفت
**حب شبیار** صبر سقوطری ده مثقال تربد هفت مثقال و ست هلیله زرد
پنج مثقال سقمونیا سه مثقال نیم مصطکی ورق گل سرخ از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال
اجزا را نرم کوبیده حب سازند و این را حب الذهب گویند و در انواع صداع





نافت و اگر تنقیه بنحوی که در تنهای بلغم مذکور خواهد شد کنند هم شاید و باقی علاج صداع
بلغمی بخورات که در نوع دوم صداع مذکور خواهد شد و اگر سبب صداع غلبهٔ سودا
باشد علامتش تیرگی رنگ و غلبات است و بسیاری فکر و وحشت و خوف بی‌سبب ظاهر
و بخارات وحشت دهان و تخیل چیزهای تیره و سیاه و در خواب دیدن چیزهای سیاه
و تیره و در خواب دیدن چیزهای سیاه و مهیب و ترسیدن در خواب و علاجش
بخورات که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر بآن علاج رفع نشود علاجش تنقیه بدن
و دماغ است از ماده سوداوی و بعد از آن اصلاح مزاج و طریق آن بطولیت که در
ضعف قلب مفصلاً مذکور خواهد شد یا بدستوری که در تب ربع مذکور است معالجه نمایند
جمعی کثیر که مبتلا بصداعهای مزمن بودند و اکثر آنها سوداوی بود و اطبا انواع معالجات
کرده و نافع نشده بود فقیر جواب معجون حب النشاط که در ربع مذکور میشود علاج کردم چنانچه
بقدر نخودی میدادم تا رفع علت شد و بعد از آنکه ایمن از عود شدند ترک کردند
و در صداع بلغمی بعد از تنقیه بنحوی که مذکور شد اگر بقیه آثار باشد شربت اسطوخودوس
نافع است باین طریق که روز اول پنج مثقال و روز دوم شش مثقال و سیم هفت مثقال
و بعد از آنکه روزی هفت مثقال و بعد از آنکه روزی هفت مثقال از او را با شیرهٔ تخم کاسنی

وبادیان از هر یک یکمثقال بجوشانند یا اگر با عرق بید مشک و گلاب بالمناصفه یا با عرق
بادیان یا با عرق گاوزبان بجوشانند تا دوازده روز و اگر بیشتر از دوازده روز هم
میل نمایند شاید      انیست اسطوخودوس ده مثقال عود صلیب
بادیان بیخ بادیان گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان از هر یک پنج مثقال
پوست بیخ کرفس تخم کرفس تخم خطمی گل بنفشه گل سرخ از هر یک سه مثقال مویز
منقی سبستان از هر یک سی دانه اجزا را بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با دویست مثقال
شکر صاف یا قند سفید بقوام آورند و اگر بعد از شش روز از خوردن شربت اسطوخودوس
ایارج فیقرا با حب شبیار یا یکی از مسهلاتی که در تهذیب بعض مذکور خواهد شد هر یک را بدان دستور
مذکور میل نمایند هم شاید و اگر سبب صداع بخارات معده باشد علامت آنست که شدت
و ضعف صداع تابع حال معده است اگر قوت معده بر حال خود است صداع تخفیف
دارد و اگر ضعف در هضم یا بسیاری قوت عارض معده است شدت مینماید و با اکثر هرگاه ناخوشی
در معده است صداع بهم رسد یا شدت مینماید و هرگاه حال معده بر مجرای طبیعی است
ساکن میباشد علاج لم خوردن اطریفل صغیرست بقدر سه مثقال یا چهار مثقال در آخر
شب و خوردن اکثر برده باطباشیر یا مصطکی حسب مزاج و اگر با خلطی بسیار ضعیف

باشد



باشد بقدر یکمثقال نوشادر و بعد از آن غذا اسپید نمایند و مراعات حال معده نمایند و اگر
خلط غالب در معده بیابند بقدر یکمثقال و نیم ایارج فیقرا با دو مثقال اطریفل صغیر میل نمایند
و اگر محتاج بیشتر از نوبه گردد در میان هر دو دستور میل نمایند و طریق ساختن اطریفل صغیر
انیست پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه اجزا برابر
کوبیده و بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب کرده با دو برابر مجموع عسل کف گرفته
بقوام آورده بسرشند اما طریق ساختن کشنیز داره که پیش اطبا معروفست بمعجون
مفرح انیست ورق سرخ شش مثقال سعد کوفی یکمثقال قرنفل مصطکی اسارون
سنبل الطیب دارچینی از هر یک سه مثقال قاقله صغار زرنباد زرنب بسباسه جوزبوا قرفه      ۱۵
زعفران از هر یک دو مثقال آمله مقشر دو مثقال قند و عسل از هر یک بیست و دو مثقال اگر
در شیر گاو بخیسانند بپوست شود تا بجوشد پس از بیخته غربال بیرون کنند و قند و عسل را
بقوام آورند و دواها را کوفته و بیخته با آن مخلوط نموده با هم بسرشند اما طریق ساختن
ایارج فیقرا مصطکی سلیخه دارچینی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان اسارون زعفران
از هر یک یکمثقال صبر سقوطری شش یا ده مثقال اجزا را کوبیده و با هم مخلوط نمایند انیست آنچه
در معالجه بعضی از انواع صداع بیان نموده و دیگر انواع را رجوع بمطولات

**زکام و نزله** که عبارتست از فرود آمدن فضول رطبیه دماغ از راه بینی یا حلق یا ریختن
آن فضول باعضاء مجاوره مثل سینه و گوش و چشم و امثال آنها اگر سبب آن گرمی از اسباب
سخنهٔ(?) خارجیه است از قبیل نشستن در آفتاب یا نزدیک آتش یا غیر آنها
آنچه در نوع اول صداع مذکور شد علاجش تقدیم کردن(?) اسباب مذکوره است
و خارش اندرون بینی و حدت و رقت آنچه سیلان می‌نماید و سرخی
چشمها و سایر علامات غلبهٔ خون باشد چنانکه در صداع دموی مذکور شد فصد قیفال
کنند یا حجامت میان شانه و اگر علامات غلبهٔ صفرا باشد چنانکه در صداع صفراوی مذکور
شد دو روز این مطبوخ نمایند عناب سپستان از هر یک ده دانه بهدانه دو مثقال شیرهٔ
تخم کاهو دو مثقال شیرهٔ تخم کشنیز یک مثقال خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه سه مثقال و اگر
همین مطبوخ را در دموی نیز مبین(?) نمایند نافع است و تا سه روز از چرب و شیرینی و آب سرد و ترشی
احتراز نمایند و اگر تب باشد از خوردن گوشت هم احتراز نمایند و غذا آش گندم یا عدس یا ماش
و چلاو و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت نمایند و اگر باد و زیاده باشد مسهل از شربت بنفشه نیلوفر
عنب الثعلب خبازی بیخ کاسنی [illegible] از هر یک ۲ مثقال عناب سپستان از هر یک
۱۵ دانه ترنجبین شیرخشت از هر یک ۷ مثقال فلوس خیارچنبر ده مثقال روغن بادام

که در نوع اول صداع مذکور شد علاج اگر علامات

یکمثقال



بکنند مبین(?) نمایند و بعد از چهارم شربت خشخاش یا حب نزله یا حب الشفا یا
حب السعال یا افیون میل نمایند **طریق ساختن شربت خشخاش** آنست که صد دانه
خشخاش با پوست و تخم را با آب باران بخیسانند و بعد از دو روز
بجوشانند و صاف نمایند با قند سفید بجای درم بقوام آورند **صفت**
**حب نزله مجرب** انیسون نشاسته صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش
افیون از هر یک نیم مثقال کثیرا بهدانه از هر یک دو مثقال زعفران نیم
مثقال با لعاب بزرقطونا حب سازند نسخهٔ دیگر که نیز مجرب است نشاسته(?)
رب السوس صمغ عربی بیخ لفاح تخم کاهو مقشر افیون زعفران زبرلنج(?) کثیرا
مساوی حب سازند و نسخهٔ معجون حب الشفا در ربع مذکور است و در نزلهٔ حار
بعد از چهارم خوردن ترشی جایز است و رفتن بحمام معتدل و ریختن آب نیم
گرم بر سر نافع است و چرب کردن مغز سر و اندرون بینی بروغن تخم کدو و روغن
تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و روغن بنفشه و بادام هر یک باشد مناسب است
و اگر علامات غلبهٔ خون و صفرا باشد تدابیر همانست که مذکور شد سوای
فصد و خوردن مسهل و اگر سبب نزله خارجی باشد مثل رسیدن

هوای سرد ویا اتصال باب سرد علاجش تقدم یکی از اسباب مذکوره و کدورت
حواس و امتناع از استنشاقات بالفعل و عدم حدت ماده و عدم سوزش
اندرون بینی علاج مفید که در نوع اول ۲ نگاه دارند و سر را بستر پوستین
و اگر سبوس گرم را در کیسه کرده بر سر بندند مناسب است و در این نوع اگر زکام
دفع میشود ولیکن بسیار غلیظ باشد و دفع نمیشده باشد بوئیدن سیاه تخمه در سرکه
خیسانیده مناسب است و اگر بطول کشد این نوع از زکام خوردن ایارج فیقرا
با اطریفل صغیر مناسب است خصوصا هرگاه غلبه رطوبت بر مزاج دماغ یا معده یا تمام
بدن باشد و خوردن اطریفل صغیر در انواع نزله نافع است **درد چشم**
که اطبا (در عرف) رمد مینامند و آن عبارت است از ورم طبقه ملتحمه که طبقه محسوسه از طبقات
چشم است یعنی آن گوشت سفید که در چشم مدرک میشود هرگاه ورم کند اجزاء دیگر را
و غالبا پلکها نیز مشارکت در ورم میکنند و اگر سبب آن خون باشد علامتش شدت سرخی
چشمها و بزرگی ورم و پری و جهیدن رگهای چشم و بسیاری چرک آمدن و سایر علامات
غلبه خون چنانکه در صداع دموی مذکور شد علاج فصد قیفال و حجامت میان شانه
و خوردن مزورات مثل شیره تخم کاهو دو مثقال و شیره تخم کشنیز یکمثقال شیره عناب

۲ مذکور نیز مینمایند و بیشتر از تفصیل نوع اول





ده دانه لعاب بزرقطونا یکمثقال خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
از هر یک سه مثقال و اگر ورم و وجع شدت داشته باشد این طلا را
میل نمایند شیاف مامیثا هر یک عنب الثعلب پنج کاسنی گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک
ده دانه انزروت کتیرا مامیثا دانه پوست هلیله زرد دو مثقال شیر خشت ترنجبین
از هر یک دو مثقال و اگر محتاج بتکرار طلا باشد همین طلا را گرم بمالند یا نمایند
و هر یک شب نیم تخت (?) در وقت خواب یکمثقال اطریفل صغیر فرو برند و غذا ماش
برنج و آش عدس و کبیح (?) ماش و چیلا و بار زرده تخم مرغ تا وقتی که ورم و وجع
سکون تمام پیدا کند و دوا باید اصندل بوش در منظر خضخض گل افیون با آب
عنب الثعلب کشنیز سبز و کوکنار و آب تخم در هر یک کرباسه بر در چشمها بجوش که با مروارید
بروند بمالند و مالیدن قرصی که حقیر از قرص مبارک نام کرده ام با آب کشنیز
بر درد چشم ۲ بدون معالجه دیگر علاج کرده ام صفت آن اینست صبر زرد افاقیا
خضخض گل ارمنی شیاف مامیثا عدس مقشر از هر یک پنج مثقال گل ارمنی افیون
صندل سرخ هلیله زرد از هر یک ۳ مثقال ریوند چینی قند فرنگی کافور دقیق
گل سرخ از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال اجزا را نرم کوبیده با آب

۲ [illegible] از قرص [illegible]

کشنیز سبز قرص سازند و بعد از نجم با همین ادویه صبر سقوطری و مصطکی زعفران
اضافه نمایند در زرده تخم مرغ تنها برپشت چشم ضماد نمایند و چیزی بالدرون
داخل ننمایند و مالیدن قرصی که حقیر اورا قرص مبارک نام کرده ام باب کشنیز
بدرد چشم نگر سفیده تخم مرغ ده دانه یا بزرقطونا را با کفچه بزنند و صاف
آنرا مکرر در چشم بچکانند و اگر شیر دختر هم رسیده تنها یا با سفیده تخم
و لعاب بهدانه در چشم بچکانند و بعد از چهارم بهدانه خیار زنی قنبر که آنرا
در حرف چشم کوبند بهر سه نیم کوب نشاسته مجموع را بجوشانند و صاف نمایند
با سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند که در تسکین
درد مجرب است و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی را با سفیده تخم مرغ و شیر
دختر اگر باشد سایند و در چشم بچکانند و طریق ساختن شیاف ابیض سفیداب

**صفت شیاف ابیض**

قلعی هشت مثقال صمغ عربی پنج مثقال افیون کتیرا از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده
با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله نموده به اندازه که خواهند با مقراض قطع نمایند و بعد از

**صفت ذرور ابیض**

سکون [illegible] و کم شدن سرخی این ذرور را استعمال نمایند اگر در وقت چشم مقشر
نشاسته بزرقطونا اجزا مساوی و بعضی بدل بزرقطونا در زمستان نبات سفید میکنند

و این

و این ذرور را ذرور ابیض و چهار دارو و دارو سفید مینامند و طریق استعمال آن چنانست
که قدری از او را به دو انگشت ابهام و سبابه بگیرند و پلک ها بپاشند و چشم را
برهم گذارند بعد از آنکه آب آمدن تمام شد چشمها را بگشایند و اگر سبب
رمد صفرا باشد علامتش آنست که ورم و سرخی و آمدن چرک در گوشه ها کمتر است
و درد و سوزش و التهاب بیشتر است و سایر علامات غلبه صفرا چنانکه در صداع
صفراوی مذکور شد موجود است علاج همان خیر است که در رمد دموی مذکور شد
غیر آنکه در دموی فصد را از جانب مخالف میکنند و در صفراوی از طرف وجع زیرا که
در دموی غالبا محتاج بفصد دیگر میشوند و آن دویم را از جانب وجع باید کرد و در صفراوی
یک فصد کافیست و احتیاج با شامیدن مسهل در صفراوی بیشتر است و همچنین
احتیاج بمبردات و اگر قرص بنفشه مسهل یافت شود در رمد صفراوی بقدر ده
مثقال با شیرخشت ده مثقال در آب گرم بعد از یک مسهل که در دموی مذکور شد
مناسبست **صفت قرص بنفشه** اخیست گل بنفشه ده مثقال ورق گل سرخ
پنج مثقال رب السوس کتیرا از هر یک دو مثقال تخم به روغن بادام چرب کرده و
اجزا خرد شده پنج مثقال سقمونیا که در میان به گداخته و بخمیر جو گرفته و در زیر خاکستر

گرم یا آتش ملایم گداخته باشند بجهت آنکه پخته شده پس سقمونیا را برآورده باشند و
از اسقمونیا که سقمونیای مشوی گویند سه مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و سایر تدابیر تماما
بجولیت که در دموی مذکور شد و اگر سبب رمد بلغم باشد علامتش شدت ورم
با کمی سرخی و بسیاری چرک و بسیاری ریختن آب و چسبیدن پلکها در وقت
خواب و سنگینی و سایر علامات غلبهٔ بلغم چنانکه در صداع بلغمی مذکور شده و نبودن
علامات دموی و صفراوی علاج خوردن اطریفل صغیر است یا ایارج فیقرا
به دستوری که در صداع بلغمی مذکور شده یا حب شبیار بهمان دستور و اگر بیمار
که محتاج به یک فصد باشد یکفصد قیفال بکنند و حلبه را نصف روز در آب بخیسانند و خوب
بشویند و با ده برابر آن صاف بجوشانند تا نصف برسد صاف کنند و
با ورد با لعاب بزرگ نیم گرم در چشم بچکانند و چشم را با بابونه و اکلیل الملک در آن جوشانیده
باشند بشویند و خضض تا و صبر زرد و مرکی و اقاقیا و زعفران با آب عنب الثعلب در چشم
بمالند و بعد از سکون ورم و وجع زرورا بیض در چشم بکنند و بر بیرون پلک
همان است که در دموی مذکور شده و اگر سبب رمد سودا باشد علامتش تیرگی رنگ چشم است
و خشکی و نبودن چرک و آب ریختن یا کمی آنها و سایر علامات سودا چنانکه در صداع سودائی

مذکور



مذکور شده علاجش مثل علاج رمد صفراویست و ترطیب بیشتر باید کرد و داء الشعیر یا
نفس لب زبانست و سایر تدابیر از فصد و غیره مثل صفراویست **درد گوش**
اگر سبب آن خون باشد علامتش مجموع علاماتیست که در صداع دموی مذکور
شد و در رمد دموی علاجش ادویه و اغذیه و حجامت سیاه شانه و
شیر دختر و سفیدی تخم مرغ و لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا در گوش و اگر
وجع شدید باشد شیاف ابیض افیون را با سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بچکانند
و یا اندکی افیون را با آب حل کرده بفتیلهٔ کتان آلوده در گوش گذارند و
سرخ و خضض و پوست شیاف مامیثا و گلاب و یا آب گشنیز
سبز یا کاهو یا خیار یا کاسنی یا کوکنار یا عنب الثعلب یا اسفناج بهاری در گوش
بمالند و مالیدن بارگ یا آب گشنیز سبز در گوش نافع است
و اگر از صفرا باشد علامتش آنچه در رمد صفراوی مذکور شد و علاجش بدستور علاج
درد گوش دمویست مگر اینکه در اینجا احتیاج به مبردات و بیشتر است
و اگر وجع بسیار شدید باشد احتیاج به فصد نیست و سایر تدابیر از
و مالیدن بگوش در درد گوش دموی دوا و غذا بجولیت که در رمد صفراوی مذکور شد

و در این نوع درد گوش روغن گل سرخ با سرکه برابر گرم کرده بچکانند تا بر وزن گوش
و روغن بادام و این روغن را در گوش بچکانند نافع است و اگر سبب آن غلبه بلغم باشد علامتش عدم
علامات دموی و صفراوی است و خفت وجع و سنگینی سر و سایر علامات که در صداع بلغمی مذکور
شد و علاجش بدستور علاج صداع بلغمی است و در این نوع در گوش چکانیدن
آب مرزنجوش در گوش مجرب است و روغن بادام تلخ با آب ترب هم نافع و
مجرب است و اگر سبب آن سودا باشد علامتش همان علامات بلغمی است سوای سنگینی
سر و رطوبت دهان و علاج نیز همان دستور است مگر آنکه در این نوع چکانیدن
روغن بادام شیرین در گوش مناسب است و شیر گاو در بر سر چکانیدن نافع است
و اگر علامات غلبه حرارت باشد چنانکه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد و در معالجه
ضعف قلب سود و دیگر مذکور خواهد شد فصد قیفال در این نوع درد گوش نیز باید کرد **در بیان رعاف**
**یعنی خون آمدن از بینی** که آن را در عرف اطبا رعاف می‌گویند ما دام که بحد افراط نرسد
و از آمدن خون ضعف بهم نرسد منع آن علاج نباید نمود اگر سبب آن حدت خون باشد
و علامتش علامات غلبه صفراست چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد و حدت حرارت
مزاج و رقت خون علاجش فصد قیفال و خوردن مبردات چنانکه در نوع اول صداع

مذکور

---

مذکور شد از دواها و غذاها و بعد از فصد و تبرید هرگاه رعاف بافراط می آمده باشد در گرفتن آب
بسیار سرد بر سر و بستن یخ و برف بر میان سر و پشت تا بقدر طاقت و
گستن باید نمود و مالیدن نافع است و آب تفاح ترش یا آب سرگین الاغ را با کافور جدا کرده
در بینی بچکانند یا آنکه مازو و گرد آسیا که در صبر دوم الا خون شب یا نیز آنرا که بیده درو بجوید
با قلم کرده در بینی بدمند یا کافور را با آب گشنیز تر در بینی بچکانند یا آب برف و آب یخ را
در بینی بچکانند یا گل خطمی را با سرکه ضماد نمایند و نشانیدن در آب گرم و نشستن در آب
بسیار سرد اگر هوا بسیار سرد نباشد نافع است و اگر سبب رعاف بسیاری
خون در بدن باشد و علامتش علامت غلبه خون است چنانکه در صداع دموی مذکور شد
و بافراط آمدن خون شد علاجش فصد قیفال و حجامت میان دو شانه و سایر تدابیر
که در نوع اول مذکور شد و خوردن دو نوع ترشی بسیار نافع است و در این نوع
احتیاج بفصد و حجامت بیشتر است و در نوع اول احتیاج بمبردات بیشتر **معالجه**
**درد دندان** هرگاه شخصی که خواهد که دندان و لثهٔ او از آفات محفوظ باشد باید که
مراعات چند چیز کند اول آنکه احتراز کند از آنکه غذا در معده فاسد نشود و دیگر آنکه از
از خاییدن چیزها که بر دندان می‌چسبد خصوصاً شیرینی مانند انجیر خشک احتراز کند

احتراز کند سیم آنکه از هر چیز که دندان را کند کند مثل میوه های نارس و از هر چه بسیار سرد
باشد خصوصا بعد از چیزی که بسیار گرم باشد و بالعکس احتراز کند چهارم آنکه چیزهای بسیار
صلب را با دندان نشکند پنجم آنکه دندانها را همیشه پاک داشته باشد چنانکه بعد از
چیز خوردن زود بشوید و خلال کند ششم آنکه مکرر مسواک کند خصوصا بعد از خواب و مسواک
کردن مداومت کند که بشدت نباشد که دندان حرکت کند یا بن دندان مجروح (متألم) شود
بلکه هر روز مسواک کند برفق بقدری که چرک دندان پاک شود و بهترین چوبها برای مسواک
چوب اراک است و اگر نمک ترکی را سوزانیده با عسل نرم نموده در ماهی دو بار دندانها با آن
مضمضه کند در حفظ صحت دندان و لثه بسیار نافع است بدانکه اگر سبب درد دندان
حرارت باشد علامتش علامات غلبه خون است و سایر علامات غلبه حرارت چنانکه در انواع
صداع مذکور شد و آنکه وجع با ضربان و در دهن گرمی احساس شود و آنکه خلال با
دندان باشد و اگر ورم باشد سرخی و شدت حرارت بن دندان باشد علاجش فصد
قیفال و حجامت و بعد از آنها فصد چهار رگ و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه
چنانکه در صداع مذکور شد و اگر محتاج به مسهل باشد مسهلی که در صداع صفراوی
مذکور شد مناسب است و سرکه و گلاب را با هم گرم نموده در دهن نگاه دارند و اگر

اگر وجع



اگر وجع شدید باشد اندکی کافور با سرکه و گلاب مضمضه نمایند و اگر وجع از اینها
تسکین نیابد اندکی افیون را نرم سائیده با روغن گل سرخ ضم نموده در دهن
نگاه دارند و پوست و برگ چنار را در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند یا آنکه پوست خشخاش را
با سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و اگر سبب درد دندان غلبه رطوبت بلغمیه باشد علامتش
خفت وجع است و سکون باشیاء حاره و آنکه ورم و سرخی که بن
دندانها نباشد و سایر علامات غلبه حرارت مفقود باشد علاجش حب [illegible]
صغیر یا ایارج فیقرا مضمضه کردن سرکه که عاقرقرحا در او جوشانیده و گرم کرده
نموده باشند و اگر فلفل را بکوبند و [illegible] نمایند و در آب [illegible] در دهن نگاه دارند
نافع است و همچنین مویزج را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند یا پوست انار را با سرکه
جوشانیده مضمضه کنند و اگر سبب درد دندان تفتت و تثقب آن باشد یعنی
سوراخ شدن و ریزه شدن میان دندان علاجش این است که عاقرقرحا
و افیون و کندر را با شیر مخلوط کرده میان آن را پر کنند یا خربق سیاه را با عسل معجون
کرده در میان دندان بگذارند یا سوراخ دندان را بخضض کی یا بخضض و زاج یا زاج
یا مصطکی و سعد یا کبابه پر کنند و کافور را شیخ الرئیس مجرب ذکر کرده [illegible]

دجلیت و بوره ارمنی یا بوره ارمنی و بزر البنج از هر یک دو جزو و ورق حار و قلقند
از هر یک یکجزو افیون سه جزو اجزا را نرم کوبیده و باهم ضم نموده میان ثقبه دندانرا
پر کنند و مضمضه بسرکه کرده است بیخ کبر را درو جوش داده باشند بکار برند که نفعی بسیار کند
بغایت دفع باشد نافع است و مضمضه بسرکه که برگ مورد و گلنار و شب یمانی درو
در او جوش داده باشند منع زیاده شدن ان میکند و گاه باشد که بسبب اکال
شدن دندان کرم در میان دندان بهم میرسد و مرجع از ان جهت است
علاج جنس مضمضه باب برگ شفتالو و قدری زراوند و شونیز کوبیده است و اگر بان نفع
نشود بزر البنج تخم تره از هر یک چهار مثقال تخم پیاز دو مثقال تمام اجزا را نرم کوبیده
دو با پیه بز سرشته حب ها بسازند و در وقت حاجت یکحب [illegible] انداخته دهن قیفی را
یا بخور را بخور بران نصب کنند که دود ان به دندان کرم دار رسد داد و
که در سوراخ شدن مذکور شد بر آن کرم زده نیز نافعست **حیش دندان** که اطبا
ضرس دو حرف کندی شدن دندان گویند و اکثر انیست که از خوردن ترشی
بهم میرسد بهر حال علاج جنس خائیدن ساق و تخم خرفه و هم چنین خائیدن مغز بادام
مقشر و مغز فندق و هم چنین خائیدن موم و جریان کرم و زرده تخم مرغ گرم بکار برد

کراز

**بن دندان**

که از اکثر انها اشک از چشم برآید بجز از انها نافع و مجربست دوا و غیر از مذکورات صعتر
و نمک است و ان با عسل ضم نموده اولیست **ورم** اگر با علامات غلبه خون باشد چنانچه
در صداع دموی مذکور شد علاج جنس فصد قیفال است و حجامت و فصد چهار رگ و تبرید
بمبردات دوا و غذا نمایند و خوردن مسهل صفرا چنانچه در صداع مذکور شد و بکهنه
انفجار ورم گیرا تخم [illegible] و مغز بادام شیرین و مغز از هر دو است [illegible]
بیخ خطمی و گل خطمی [illegible] مجموع انها را نرم کوبیده بپاشند و اگر بسته تر شد را
با انها ضم نمایند زودتر منفجر میشود ریزه قطعا و کاغذ کبود را اگر نرم بکوبند و بر ورم بن دندان
بپاشند زود منفجر میشود **درد گوشت بن دندان** اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه مکرر
مذکور شد علاج جنس فصد قیفال و حجامت میان شانه و فصد چهار رگ و تبرید بمبردات
دوا و غذا نمایند و خوردن مسهل صفرا چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد و اگر علامات
غلبه صفرا باشد احتیاج بفصد و مسهل نیست سماق را در گلاب جوش داده
کرده مضمضه نمایند و دوست بلیله زرد و مازو و فوفل از هر یک [illegible] نیم سوخته نرم کوبیده و [illegible]
کل انرا این مجموع را باب گشنیز سبز یا باب کاسنی یا لاب که سماق درو خیسانیده
باشند که بن دندانها را بشویند و در شب و در وقت خواب این دوا را [illegible] باشند

[illegible]

هر کدام

طباشیر سرخ گشنیز مقدس دم الاخوین گلنار و نخود کلی پوست بیخ درخت ازیک تخم خرفه
کرده سماق ورق گل سرخ کات هندی مروارید سوخته و اگر نباشد بیخ ورق بن سوخته
و اگر مجموع این ادویه یافت نشود بعضی از اینها کافیست و اگر با اینها علاج نشود و گوشت
بن دندان فاسد شده باشد کندر زراوند مدحرج دم الاخوین زاج سوخته ابریسم کوهی بیخ
بنفشه جلبات این اجزا را نرم کوبیده با سرکه عنصل خمیر نموده و قرصها ساخته در وقت
حاجت بمالند و دندانها را بیاشند و طریق ساختن سرکه عنصلانست که پیاز عنصل را
با کارد چوبین ریزه کرده باندازه برابر سرکه خوب در ظرفی کرده تا دو ماه و لا اقل تا چهل
روز در آفتاب گذارند پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه عنصل بهم نرسد
همان ادویه را با سرکه انگور یا سرکه که زیره کرمانی در او خیسانیده باشند چه تصریح نموده اند
که بهترین چیزها برای شستن ادویه دندان سرکه است که زیره در آن خیسانیده
باشند و بجهت مضمضه نیز بهتر از همه چیز است استعمال نمایند و اگر قدری [illegible] رسیده
باشد این سنون را استعمال نمایند که مجربست بیخ [illegible] کوهی [illegible] بنفشه
نرم کوبیده عاقرقرحا از هریک یک مثقال شب یمانی گلنار مازو کرد سماق از هریک دو مثقال
نرم کوبیده بپاشند و دندانها را بیاشند [illegible] گوشت بن دندانها فاسد و متعفن شده



بود و دندانها سیاه و باریک و ضعیف و اگر مشرف بر افتادن بود و اطبا
و بسی علاج آن کرده بودند و نفع نکرده بود بفقیر رجوع کرد و فقیر بعد از فصد و تنقیه او را
باین سنون علاج کردم و بجهت کامله حق سبحانه بدون اندک زمانی [illegible] و اگر عفونت و تاکل
لثه حاصل شده و ناسور باین ادویه رفع نشود سنون سوختگان استعمال نمایند و صفت
آن اینست پوست انار ترش و [illegible] از هریک سی مثقال مازو گلنار شب یمانی
کاغذ سوخته عاقرقرحا از هریک ده مثقال کرد سماق پانزده مثقال نمک
هندی [illegible] ده از هریک پنج درم اجزا را نرم کوبیده با سرکه خیسانیده حب سازند و در وقت حاجت
با نرم کوبیده بپاشند و دندانها را بیاشند و بعد از لحظه با آب گشنیز یا سرکه مضمضه کنند
و اگر شدت فساد گوشت بن دندانها بحدی باشد که با اینها علاج نشود فلفلانیون
که صفت آن در قرابادین مذکور خواهد شد علاج کنند و طریق استعمال آن اینست که قدری
از او بین دندانها بپاشند و لحظه صبر کنند و بعد از آن با سرکه یا آب گشنیز مضمضه
کنند و اگر [illegible] محکم بمالند تا گوشت فاسد شده رفع شود و اگر بعد از استعمال آن
وجع شدید بهم رسد بروغن گل سرخ مضمضه نمایند تا وجع و سوزش فرو نشیند و
بعد از برطرف شدن آن گوشتهای فاسد ادویه که جهت پاشیدن در شب و وقت

سنون سوختگان

و وقت خواب مذکور شد استعمال نمایند **خناق** که آنرا در عرف درد گلو میخوانند عبارت
از ورم اجزای اندرونی یا بیرونی حلق سبب این ورم اگر خون باشد علامتش سرخی
رنگ رو و پری رگها و گشتن چشم و دهان و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع
دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال از جانب مخالف و ترک شیرینی و حیوانات و خوردن
برودات و داروئیکه در تعدیه انه چنانچه در ورم دموی مذکور شد و بعد از فصد منضج و مسهل خوردن
که در مسهل صفرا در گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند اعاده فصد از جانب موافق کنند
یا حجامت میان شانه و اگر بعد از فصد احتقان موافق این نسخه که اسهال از خوردن
مسهلات عنب الثعلب خیار بادرنگ کاسنی بنفشه نیلوفر برگ سفید کاهو از هریک دو مثقال
عناب سپستان از هریک بیست مثقال شیرخشت ترنجبین طوس خیار چنبر از هریک
ده مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال نمک طعام نیم مثقال در دو سه دفعه با پنج دفعه
لعاب اول دفعه اول آب نمک و قدری روغن بادام و دو دفعات دیگر سایر اجزا
و آب جقندر را در دفعه آخر و در ابتدا غرغره کنند گلاب یا آب کشنیز سبز
یا آب کاسنی سبز یا رب توت سیاه یا رب توت سیاه و عنب الثعلب و عدس مقشر
و جو مقشر و گلنار فارسی و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم کشنیز و سماق





هریک کرده یا نیم کوفته مناسب است و بعد از فصد و اندک سکون ورم و وجع ترتیبها را
از اجزای غرغره اخراج و فلوس خیارچنبر اضافه نمایند و از خارج ضماد گشنیز
سبز کوبیده مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و بعد از فصد معلوم شود
که ورم جمع شده و منفجر میشود غرغرهای مذکوره را بعینه اوندید و گشنیز سبز را بطبخ
تازه را با شیره کلیچه نیم گرم ضماد نمایند و هرگاه قریب بانفجار رسیده باشد
بهدانه کوبیده را اضافه ضمادات نمایند تا منفجر شود و بعد از انفجار زمین ضماد و را استعمال
نمایند تا از چرک پاک شده ملتئم گردد و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش تب
و وجع و عطش و خشکی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفراست چنانچه در صداع صفراوی
مذکور شد علاجش همان علاج خناق دموی است سوای آنکه فصد در این نوع کمتر است
و احتیاج به برودات و مسهلات صفرا در این نوع بیشتر است و خوردن ماء الشعیر با سکنجبین
یا شربت نیلوفر مناسب است و طریق ساختن **ماء الشعیر** آنست که ده مثقال جو پوست کنده را
با دویست مثقال آب بآتش ملایم بجوشانند تا نصف مثقال آب باقی بماند صاف نموده
هر روز بیست مثقال از آنرا با ده مثقال سکنجبین ساده یا سه مثقال شربت نیلوفر یا بنفشه
مثقال شیرخشت بنوشند و برودات و منضج و مسهل و غرغره و سایر تدابیر بعینه آ

کرده دموی مذکور شد و ورم خارج گلو را اگر خواهند که منفجر شود مالیدن خیار چنبر در روغن
بادام گلی ورم بیندازد و اگر سبب ورم بلغم باشد علامتش گرانی وجع است و نرمی ورم
و دشواری چیز فرو بردن و بسیاری لعاب در دهن و شوری آن و سفیدی رنگ
و رو و تهیج صورت و سایر علامات غلبه بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد علاجش
آنست که اول حقنه کنند از عنب الثعلب گاوزبان اکلیل الملک بابونه بیخ بادیان بیخ
کاسنی سنا و گل اصلی سوس از هر یک دو مثقال عناب سپستان انجیر زرد مویز
منقی از هر یک یازده دانه کافته پنج مثقال آب چغندر ده مثقال سبوس گندم پنج مثقال ترنجبین
فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال بوره ارمنی یک مثقال نمک طعام نیم مثقال روغن بادام
پنج مثقال در پنج دفعه حقنه نمایند و اگر بجای چیزی [illegible] عنب الثعلب گاوزبان تخم خطمی
بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین هفت مثقال
بجوشانند و غرغره در این نوع از خناق رب جوز بهترین ادویه است و صفت آن آنست

صفت رب جوز

پوست سبز گردو را بکوبند و بفشرند و آب او را بگیرند و بجوشانند تا بنصف رسد
و مساوی نصف مجموع آب پوست گردو شکر اضافه نمایند و بجوشانند و کف او را بگیرند
و از بار بردارند و در وقت حاجت استعمال نمایند حافظ نفیس در شرح اسباب

میگوید



میگوید که غرغره برب جوز قریب بهتر دواست از هر چیز در معالجه او و در ادامه حلق خیزد را
گمان آنست که در خناق دموی و صفراوی هر گاه سبب یافته بیماری باشد هم نافعست
چنانکه ظاهر کلام نفیس هم دلالت دارد اگر رب جوز یافت نشود غرغره با آب
ترب و سکنجبین عسل یا عسل را با آبی که در او عاقرقرحا و مرزنجوش و عدس
و اندک زعفران جوشانیده باشند غرغره کنند یا با آبی که حلبه و رازیانه و عاقرقرحا
در او جوشانیده باشند غرغره کنند و بعد از سه روز انجیر را بجوشانند و اندک بوره
در او حل کرده غرغره کنند و از ادویه که در خناقهای بسیار صعب متفق علیه اطبا است
خصوصاً بلغمی و بتجربه رسیده است سرگین سگ است و طریق اخذ و استعمال او
آنست که سگی را سه روز سوای استخوان غذا ندهند و روز چهارم سرگین او را
ضبط کنند و خشک کنند و غرغره بآن کنند و آلودن انگشت یا پر مرغ
بآن و بورم مالیدن و از بیرون طلا کردن و با سکنجبین قلیلی از او را مخلوط کردن
و اندک اندک فرو بردن تمام این شقوق نافع است و بسی از خناقهای صعب
که بچیزی دیگر علاج نشده باین رفع شده و در انواع خناق سرگین سگ سفید حرکی
و کرم از خارج ضماد کردن فقیر تجربه کردم و بسیار نافع بود و سرگین سگ در نفع

نفث الدم

و اگر ضماد کردن هم نافع است و زن گیر از اعاظم ارباب دول با خناق دموی
بسیار صعب عارض شد و بعد از فصد و غرغره های بسیار تسکینی راه نیافت تا بحدی
شد که بهلاکت مقرون شد از نصف شب تا صبح ده خروس کشته و شکافته بر
از دو بیک طرف گلو ضماد میکردم تا صبح برطرف شد که تنگی نفس هیچ نبود و نفس را با استراحت
با استراحت میکشید بخلافت تا در حنجره فرو بردن نبود و بعد از آن غرغره ها شیر گاو و گل
و انجیر در او جوشانیده بود و با طوس خیار چنبر نرم و تا اشتهای الفاعی شد
و تقلیب ماء الشعیر فرو برد و باز بسیار تدابیر علاجها کردم تا به شد و بستن ریسمانها کافی را
باد خفه کرده که بماند باشد بر گردن صاحب خناق نافع و مجرب است و در خناق بلغمی
غرغره بر آب و عسل بسیار نافع است و همچنین غرغره بسکنجبین عنصلی و آب رب و عاقرقرحا
و مویزج و خردل و در اواخر که ماده نضج یافته باید منفجر شود و شق در دو بوره را در نخجه
کرده در [illegible] که بر زودی منفجر میشود و دو [illegible] آب کامه میگویند هر گاه با سرکه
تربیت کرده [illegible] کامه میگویند هر گاه با شیر تربیت کنند و صفت آن است
که آرد جو [illegible] را با نمک و خمیر [illegible] خمیر کنند و در برگ انجیر پیچیده و در [illegible]
گذارند تا خشک شود [illegible] بنان را با شیر آن [illegible] بود و بنه یکجا باشند



و هم دوغ نان نمک و دیگر اقسام از آن نان مجموع را که به [illegible] با آب خمیر کرده و در تابستان یکهفت
روز در آفتاب گذارند و مکرر بر هم زنند و بعد از بیست روز بر دارند و خشک کنند
و این مایه را هر گاه با سرکه تا چهل روز در آفتاب گذارند آب کامه میگویند
و اگر با شیر تربیت دهند معروف بگوید و قدر سرکه لا اقل سه برابر و شیر هم میشود
و شیر هم چنین باید و انچه در غرغره خناق مرباید و مقصود و اطلاعات ان [illegible] است
بخارات اگر تربیت یافته با سرکه هم باشد نافع و صفت سکنجبین عنصلی آنست که سرکه
که صفت آن در رش کوشت بن و همان مذکور شد بقدری که چاشنی شود با عسل کف
گرفته بجوش آید و ضبط کنند و از سبب خناق سودا باشد علامتش تیره گی رنگ و خشکی
و صلابت ورم و خشکی دهان و سایر علامات غلبه سودا چنانکه در صداع سوداوی
مذکور شد علاجش مثل علاج خناق بلغمی و صفراویست و در غرغره خناق سوداوی
رب جوز بسیار نافعست و در اواخر لعاب حلبه و آب انجیر [illegible] که پخته باشند
با طوس خیار چنبر و سایر علاجها شیر و مویز و صفراویست غرغره دوای کمیت خناق [illegible]
و صفراوی را آب [illegible] که باید افشرده باشند با رب توت و آب کشنیز سبز
و عنب الثعلب و آب برگ [illegible] و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و بعد از پخته

روزی که مادّه نضیج یافته باشد با خیار زه جلبه تمرهندی و عدس مقشر جوشانیده صاف نموده
با فلوس خیار چنبر غرغره نمایند و اگر درد گلو یابت باشد غرغره بعدس و تمرهندی و گل سرخ
و تخم مرو که جوشانیده صاف کرده باشند با رب توت نافعست و در انواع درد
گلو غرغره بعدس و گلنار و گل سرخ و گزمازج که جوشانیده صاف نموده با رب
جوز مذکور بسیار نافعست سرفه که از امراض اطبا سعال مینامند و آن حرکتی است
از سینه و شش که بسبب آن مؤذی را از خود دفع کند سبب آن اگر مادّه حادّه باشد
که از دماغ بشش و اعضای سینه میریخته باشد علامتش خشکی سرفه است یعنی بسیر خیر براید
و دفع نمینده باشد و دیگر سرفه در شب بیشتر باشد و مریض را خارش گلو و اعضای سینه
علاجش آنست که منع نزول مادّه از شربت خشخاش نمایند و از شیر نیمرو و چرب با دو شور و آب
سرد احتراز نمایند و اگر شربت خشخاش را بالعاب بهدانه و بزر قطونا و شیره تخم کدو و تخم
کاهو و سفوف سعال میل نمایند بهتر است سفوف سعال اینست تخم [illegible] شکر تیغال
از هر یک پنج مثقال نشاسته صمغ عربی از هر یک دو مثقال تخم رب السوس نبات سفید
از هر یک یکمثقال و نیم اجزا را کوبیده سفوف سازند و هر روزه شربت خشخاش را با
یکمثقال از این سفوف بالعاب بهدانه و بشیرها که مذکور شد میل نمایند و اگر شربت خشخاش

دیگر سرفه حب سعال

حب الطلا دیگر صمغ عربی با کثیرا نشاسته
و تخم خرفه و رب السوس و تخم خطمی از هر یک
سه مثقال و بهدانه و مغز تخم کدو و مغز
تخم خیار و شکر تقال و تخم کاهو از هر یک
دو مثقال مغز بادام مقشر تخم خشخاش

[illegible]



میسر نباشد هر روز طرف آخر روز بقدر یک دانگ افیون خورده بر خورد و در شب وقت خواب
این حب را در دهان نگاه دارند نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک دو مثقال مغز
بادام شیرین مقشر باقلا مقشر تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک یکمثقال اجزا را نرم
کوبیده با لعاب بزر قطونا جهار بعد بقدر نصف نخود ساخته قرص در دهن نگاه دارند
و جرعه که در منزل مذکور شد نسخه اول در این نوع نافع بتجربه رسیده حب دیگر که در این نوع و انواع دیگر
از سرفها نافع و مجرّبست حتی سرفهای مزمن و قریب بسل را بعد اذیت با این
حب علاج کرده ام و از اسرار است صفت آن کثیرا نبات سفید نشاسته
باقلا مقشر موبرگ بیرون کرده تخم خشخاش سفید پوست خشخاش بعد از کوفتن از
از هر یک دو مثقال افیون سه مثقال اجزا را کوبیده با لعاب بهدانه حب
سازند و بدستور در دهان نگاه دارند و لعوق خشخاش در این نوع
سرفه و سایر انواع حتی بلغمی خصوصاً بعد از تنقیه بسیار نافع و مجرّبست صفت آن
اینست پوست خشخاش پنجاه مثقال بجوشانند و بجوشانند و صاف کنند با صد
و پنجاه مثقال قند بجوشانند تا بقوام آید بعد از آن رب سوس مغز تخم کدو مغز بادام
شیرین از هر یک پنج مثقال کوفته با آن ممزوج نمایند قدر شربت تا دو مثقال

هر روز ده اخر روز اندک اندک بلیسد که نافع و در انواع سرفها مجربست و شربت
دیاقوزا در این نوع سرفه بس نافع و مجربست و صفت ان اینست خشخاش
سفید با پوست بیست عدد تخم خطمی کثیرا صمغ عربی تخم خبازی از هریک پنج مثقال اصل
السوس بیست مثقال بزر قطونا ده مثقال اجزا را تا دو روز در اب باران بخیسانند و بجوشانند
و صاف کند و با قند سفید از صد و هشتاد مثقال تا دویست مثقال بقوام اورند و قدر
شربت تا سه مثقال اخر روز بلیسد و اگر سبب سرفه حرارت مزاج شش و غلبه خون باشد علامتش
حرارت نفس است و سرخی رنگ رو و سبب علامات بر مزاج چنانکه در انواع صداع مذکور
شد علاج فصد باسلیق و خوردن هر روز سی مثقال اب انار شیرین با [illegible] مثقال شربت بنفشه
و یکمثقال سفوف سعال مذکور و لعاب بهدانه و بزر قطونا و اگر بفصد و بتدبیر ربیع بهتر نشود
دو روز این منضج را میدهد تا [illegible] عناب سپستان از هریک ده دانه [illegible] خبازی بهدانه از
هریک سه مثقال شیره تخم کدو و تخم کاهو از هریک دو مثقال شربت بنفشه سه مثقال
سفوف سعال مذکور یک مثقال و روز سیم این مسهل را میدهد [illegible] عناب سپستان از
هریک ده دانه بنفشه نیلوفر تخم خطمی خبازی [illegible] عنب الثعلب از هریک دو مثقال [illegible]
ترنجبین از هریک هشت مثقال [illegible] خیار چنبر ده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال و اگر [illegible]

بکرار



بکرار مسهل باشد مکرر نمایند و غذا اش قلیه کدو [illegible] چلاو و چلاو و زرده
تخم مرغ [illegible] مغز بادام شیره [illegible] و شیره خشخاش [illegible] اگر در این نوع و نوع
اول سرفه و با الجمله سرفه که با حرارت مزاج باشد بعد از معالجات مذکوره اگر سرفه
باقی باشد خوردن شیر الاغ بطوری که در [illegible] مذکور خواهد شد نافع است
و اگر هر روز ده با شیر الاغ بقدر یکمثقال قرص خشخاش [illegible] نافع است و صفت
قرص خشخاش اینست [illegible] صمغ عربی از هریک چهار مثقال [illegible] کثیرا
رب السوس از هریک دو مثقال خشخاش سفید و سیاه از هریک سه مثقال طباشیر
یکمثقال زعفران نیم مثقال با اب خالص قرص سازند قدر شربت تا دو مثقال اگر
عوض شیر الاغ با ماء الشعیر که صفت ان در خناق مذکور شد بخورند هم نافع است و ماء الشعیر
با شربت بنفشه بدون قرص خشخاش هم نافع است و مجربست و اگر سبب سرفه ماده بلغمی
باشد که از سر بشش ریخته باشد علامتش اینست که انچه بسرفه دفع شود در کمال غلظت باشد و علاج
علامات غلبه حرارت علاجش خوردن شربت زوفا است با لعاب حلبه و بزرک و بهدانه و
طریق ساختن شربت زوفا اینست زوفا یابس پرسیاوشان اصل السوس از هریک بیست
مثقال بنفشه تخم خطمی خبازی از هریک چهار مثقال عناب سپستان از هریک سی دانه

صفت حب [illegible]
[illegible]

انجیر زرد بپزند و از اجزاء انجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه درم شکر بقوام آورند
و هر روز ده پنج مثقال تا هفت مثقال از این شربت را با لعاب بهی مذکوره میدهند تا
ماده نضج شود و دفع شود **ذات الجنب و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض**

بدانکه ذات الجنب ورمیست در پرده که از اندرون کشیده است بر استخوانهای
که آنها را بعربی باصطلاح اضلاع و بفارسی دنده و دنبلیچه گویند و آنها چهارده استخوانست
از هر طرف هفت که باصطلاح اطبا آنها را اضلاع صدر گویند یا پرده که فاصله است
میان اعضای تنفس کشیدن با احشاء یعنی شش و دل و پرده های سینه و میان احشاء
غذا مثل معده و جگر و غیر اینها که این پرده جوف را دو قسمت نموده اند پس هر گاه ورم
در یکی از این دو پرده باشد آنرا ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در پرده ها باشد
که مابین هر یک از دو دنده است یا پرده که از بیرون بر استخوانها و دنده ها کشیده است
آنرا ذات الجنب مخالطه گویند و اگر ورم در پرده باشد که کشیده است بر استخوانهای دنده که سر
آنها بهم رسیده و باصطلاح اطبا آنها را اضلاع خلف گویند و آنها ده استخوانست از هر طرف
پنج آنرا شوصه گویند و بعضی برسبب آنکه در هر یک از اینها را ذات الجنب و شوصه و برسام
گویند و بعضی برخلاف مذکوره اصطلاحات کرده اند نهایت چون مناقشه در

ذات الجنب غیر صحیح





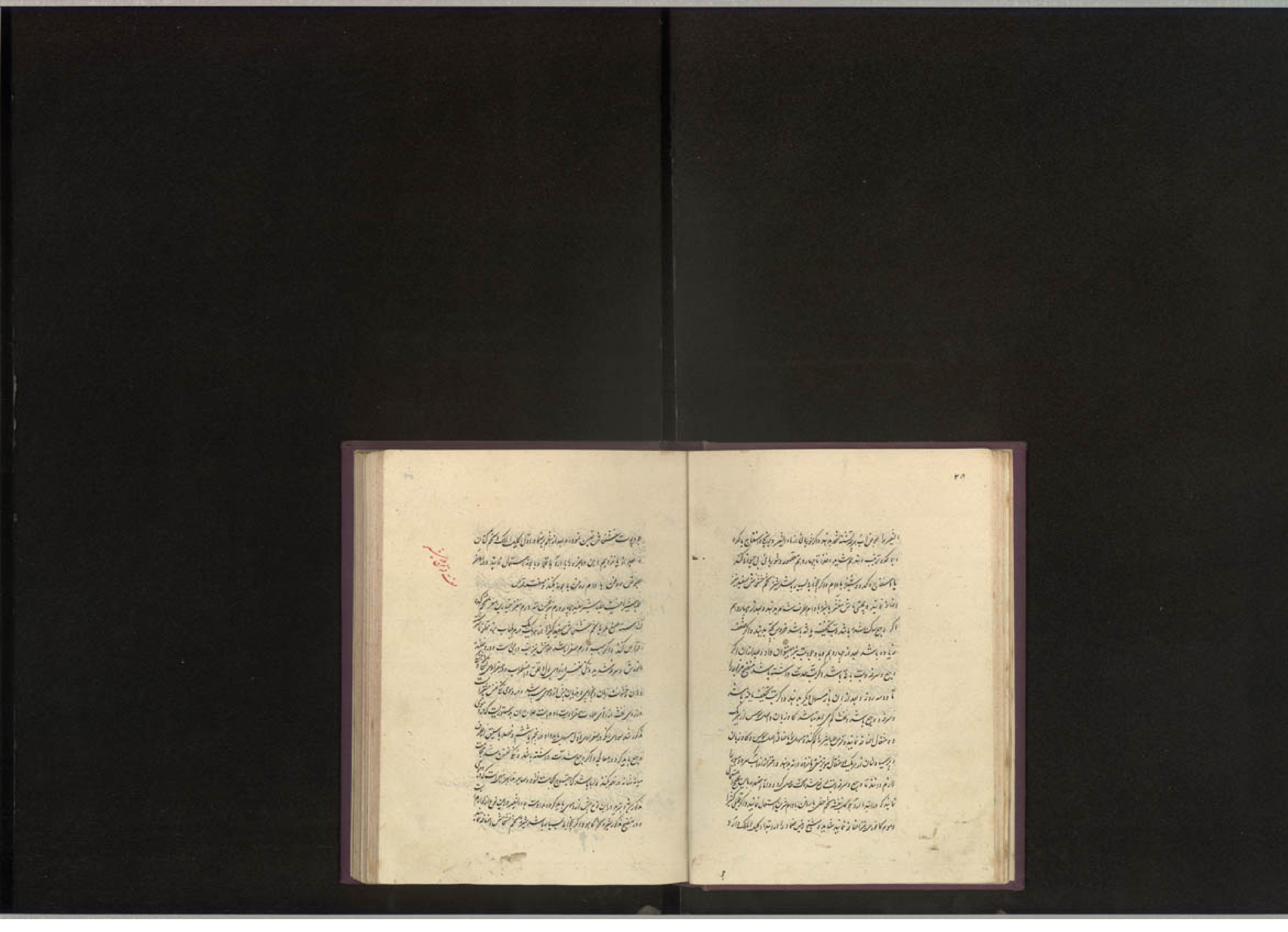
اصطلاح نیست نزاعی در علاج ظاهر نیست بذکر آنها پرداخته نشد بنابر اصطلاح
مشهور گذاشت و هر گاه ورم در پرده باشد که سینه را به دو قسمت کرده پس اگر
در طرف راست از پرده که متصل است باستخوانهای سینه آنرا ذات الصدر گویند و اگر
طرف باشد که متصل است به پهلو پشت آنرا ذات العریض گویند **ذات الجنب خالص**
هر گاه سبب آن خون باشد علامتش تب دائمی است و درد که از عالم آنکه گویا خنجر
در عضو میخلد و تنگی نفس و سرفه شدید یا درد و نفس زدن با هم و سرخی رنگ و خارش
و بر ... رگها و جستن رگها جهنده و اگر فرقیت و تشنگی و درد که گاهی ... و خشکی دهان و خشونت
زبان و نجوا با او و هذیان نیز میباشد و از او قرن علامات ... ماده ورود ذات
الجنب امینت که آنچه نیز دفع میشود که اطبا از آن نفث میگویند مخلوط بخون میباشد علاج
فصد از باسلیق طرف مخالف و ... کنند و اگر قوت قوی باشد خون انقدر بگیرند که تغیر رنگ کند
بگیرند و الا کمتر بگیرند و فصد باید که در ابتدای مرض ... بعد آید زیرا که در فصد انتظار نضج ماده
ضرور نیست لهذا فصد را در روز اول مرض نیز میتوان کرد و صاحب خلاصة التجارب میگوید
که من فصد را در روز دوم انفع از سایر ایام یافته ام و در سیم و چهارم نیز میتوان کرد و اگر
از اول تا چهارم فصد بعمل آمده باشد در پنجم مسهل باید داد و الا پنجم فصد باید کرد و در

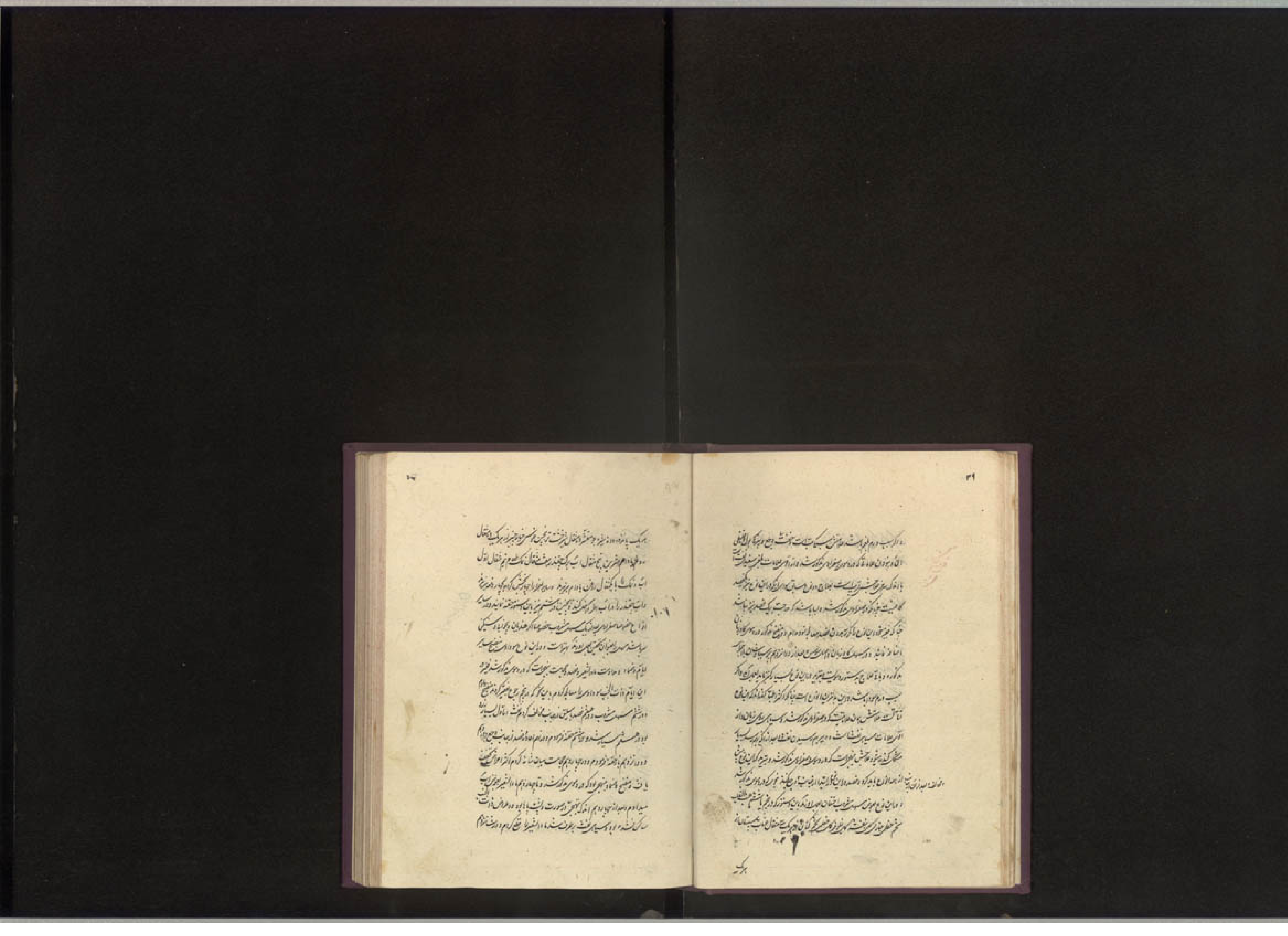
و در ششم مسهل باید داد و اگر در پنجم نیز تعب باقی باشد البته فصد را از هفتم نگذرانند
و اگر از هفتم بگذرد دیگر از جانب مخالف نباید بلکه از جانب وجع باید کرد و هرچند احتیاطا
بعد از چهارم را از جانب وجع فرموده اند نهایت حقیر تا هفتم هرگاه ماده دموی باشد
از جانب مخالف فصد کرده ام و بسیار نفع یافته ام و هرگاه فصد از جانب مخالف
قبل از هفتم بعمل آید فصد باسلیق دیگر از جانب وجع در هفتم بعد از آن کنند و اگر در هفتم باسلیق
نیاورند در نهم و الا در یازدهم و اگر بعوض فصد از جانب وجع حجامت میان
شانه بکنند در حالتی که اعراض مرض بسیار شدید نباشد هم شاید و اگر بعد از
فصد تمام شدت اعراض مرض باشد و باز محتاج بکم کردن خون باشد حجامت
میتوان کرد و شیخ الرئیس تجویز حجامت میان سینه کرده و اگر تا یازدهم هیچ خون نگرفته
باشند یا آنکه یک خون گرفته باشند و باز اعراض مرض بعضی از شدت وجع و تنگی نفس
و بسیار آمدن خون باشد در سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم اگر هیچ خون نگرفته باشند
فصد باسلیق از جانب وجع و اگر خون گرفته باشند فصد یا حجامت میان شانه
بکنند و اگر علامات میل ماده بدماغ از هذیان یا تنگی بسیار و بجا بسیار و بیهوشی
باشد فصد صافن از جانب وجع یا حجامت [illegible] و این جانب بکنند هرچند

این



این ذکر یافت در حالتی که منع از خون گرفتن بعد از یازدهم کرده نهایت شیخ الرئیس
با احتیاج تجویز نموده اول آنها در اول منضج از عناب و سپستان از هریک یازده
دانه بهدانه دو مثقال کوفته شده و صاف نمایند و با شیره تخم کدو دو مثقال و شربت
بنفشه یا شربت نیلوفر از هریک که باشند چهار مثقال قرص طباشیر ملین نیم مثقال [illegible]
و در آخر روز لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و خاکشیر و عرق بیدانجیر گرم بدهند و در پنجم
یا ششم مسهل بدهند باین دستور عناب و سپستان از هریک یازده دانه گل بنفشه
گل نیلوفر تخم خطمی خبازی از هریک دو مثقال ترنجبین شیرخشت فلوس خیارشنبر از
هریک ده مثقال روغن بادام شیرین دو مثقال و همین مسهل را در هشتم و دوم
دوازدهم نیز بدهند و در سیزدهم نیز اگر تب شدت داشته و وجع و [illegible]
شدید باشد باز همین مسهل را و در سایر ایام همان منضج و اگر نفث منکسب باشد
و با [illegible] تر آمده باشد در مسهل و منضج دو مثقال زرکتان اضافه نمایند و بهترین
دواها بعد از مسهل اول در این مرض ماءالشعیرات که بعوض دوا و غذا داد میتوان
داد و هرگاه بعوض منضج مزبور سی مثقال ماءالشعیر را با چهار مثقال شربت بنفشه و نیم مثقال
قرص طباشیر بدهند میتوانند شد یا آنکه منضج مزبور را بدستور مسطور بدهند و ما





مسهل مشروبا بدستور مزبور داده و خروس بچه نیز داده و چون البقیه درد و تب بعد و در سیم
نیز مسهل مشروب داده تب و درد و سرفه بالمره رفع شد و صحت حاصل شد بعون الله العزیز

**اما ذات الجنب مغالطه و غیر صحیح**

در اسباب و علامات و معالجات با ذات الجنب صحیح متحد است مگر آنکه اعراضش از
عالم شدت درد و حدت تب و بیهوشی و سایر اعراضش از صحیح کمتر بود و در ظاهر
نیز باشد و انفقاع اضمه در غیر صحیح بیشتر است و نفث در این نوع بسیار کم است
و علامات و علاج هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بدستوریست که در صحیح مذکور شد

[illegible]

**اما شوصه** علامتش همان علامتیست که در ذات الجنب مذکور شد سوای آنکه در
شوصه درد در استخوانهای دنده است که سرایت بهم رسیده و علامات دیگر آنکه علیل
از شدت درد کردن حرکت نمیتواند کرد و بهیچ شکل نمیتواند خوابید و نفث نیز بسیار
کم می باشد و علاجش نیز در هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی با ذات الجنب
متحد است مگر آنکه در شوصه اشتد الفصد نباید کرد بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حقنه کند بدستوری
که در ذات الجنب سوداوی مذکور شد و بعوض مسهل مشروب در پایانی که مسهل باید داد
احتقان لعاب اوره و باقی علاج از فصد و منضج و تبریه و غذا و ضماد همان علاج ذات





الجنب است و نفخ اضمه در شوصه کمتر از ذات الجنب است **اما ذات الصدر و ذات العرض**
علامت هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بعینه است که در ذات الجنب مذکور شد سوای آنکه در ذات
الصدر درد از ابتدای گوی گردن تا آخر استخوانهای سینه و علیل نظر بزمین نمیتواند
کرد و سر را بالا نمیتواند کند و دماغش درست کرده باید به پهلو بخوابد و در ذات العرض درد
در دو هار کتف میباشد و علیل برپشت نمیتواند خوابید و بجانبهای است نظر نمیتواند کرد و هرگاه برخیزد
میکند از شدت درد مضطر میشود و علاج هر یک از انواع بعینه همان علاج انواع ذات الجنب است
سوای آنکه ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض بر پشت باید بعمل آید و چون درد
در هر یک از ذات الصدر و ذات العرض در وسطات جانب موافق و مخالف نمیدارد
فصد در ابتدا از جانب راست و بعد از آن از طرف چپ باید کرد و هرگاه بعد از
هفتم در هر یک از امراض مذکوره سرفه دائم و اخلاط غلیظ باقی باشند و تب نهایت
تخفیف داشته باشد خصوصا در بلغمی هر یک از اعراض شربت زوفائی که در سرفه مذکور
با شیره تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند و اگر سفوف سعال
که باز در سرفه مذکور است بقدر نیم مثقال با شربت زوفا ضم نمایند شاید و اگر بعد از
هفتم هنوز تب تخفیف نیافته باشد خصوصا در صفراوی و اخلاط چندان غلظت نداشته

باشد اگر فایده نبخشد تخم کدو و مغز تخم خیار از هر یک یک مثقال در شربت بنفشه چهار مثقال لعاب
بهدانه و نیم مثقال از سبوس صحیح بنوشاند تا تب نهایت تخفیف بیابد و بعد از آن اگر
محتاج به شربت رونق باشد بچیزی که مذکور شد بدهند و هرگاه آنچه مذکور شد سبب ابطال امراض
مذکوره بود و مرکب از دو و بیشتر از آنها نیز می‌تواند شد مثل جمع ذات الجنب و ذات الصدر
و غیر ذالک از تراکیب و هرگاه مجموع یا اکثر آنها جمع شود و علامات اجتماع وجع اکثر یا جمیع
مذکورات و علاجش بسیار مشکل است چنانچه اکثر اطبا تصریح نموده‌اند و به هر حال
علاج مرکب همان علاج مفرد است با نهایت اهتمام و استعمال اضماد بر جمیع مواضع
که وجع دارد اما **ذات الریه** ورمی است حار که در شش بهم رسد از خون یا صفرا
یا بلغم شور متعفن و گاه جهت که سبب آن نزله حاره است که از دماغ نازل شده
و اکثر از انتقال ماده خناق می‌باشد و گاه از انتقال ذات الجنب و گاه از انتقال
سرسام بهم می‌رسد و به هر حال یا دموی یا صفراوی یا بلغمی است پس اگر سبب آن خون
باشد علامتش تب دایم است و سرخی رنگ و نفس شدید و درد در سینه با سنگینی چنانچه
گویا چیزی سنگین بر سینه گذاشته‌اند و در اکثر اوقات که از استخوان چنبر گردن که به دوش پیوسته است
تا آخر استخوانهای سینه و گاه زیر کتف نیز می‌رسد و گاه تا زیر پستانها نیز می‌آید

و از

و سرخی چشم و سرخی رخسارها چنانچه گویا گونه‌ها چیزی سرخ رنگ کرده‌اند و سرخی چشمها و ورم
ورید که تمام صورت خصوص پلکها و سنگینی و حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان
و کری نفس و سرخی زبان در ابتدا و بعد از آن سیاهی آن و سرخی بول با غلظت و بالجمله
مجموع آنچه از علامات در صداع دموی و ذات الجنب دموی مذکور شد و اگر
سبب صفرا باشد علامتش تب دایمی است در نهایت حدت و تنگی نفس و نفس
و وجع اشد از دموی و سرخی رنگ خفیف‌تر و زردی و سرخی چشمها کمتر از دموی و خشکی
زبان و تلخی دهان و کری نفس و قلق و اضطراب و عطش زیاده و زردی رخسار مجموع بیش از آنچه
در دموی است و زردی یا سرخی بول با رقت و بالجمله مجموع آنچه از علامات در صداع
صفراوی و ذات الجنب صفراوی مذکور شد و اگر سبب آن بلغم باشد علامتش
تب دایم خفیف است با علاماتی که در تب لازم بلغمی مذکور شد و سرفه و وجع خفیف و
سنگینی تنگی نفس و رطوبت دهان و سپیدی بول و غلیظ آن و نبودن علاماتی که
در دموی و صفراوی مذکور شد اما فرق میان انواع ذات الجنب و ذات الصدر
و میان ذات الریه بچند چیز است **اول** کیفیت وجع که در ذات الجنب و ذات
الصدر وجع از عالم خلیدن است که گویا در عضو چیزی مثل سوزن و جوالدوز فرو برد

خواب بر آن پهلو دشوار علامات خاصه ذات الریه

و در ذات الریه وجع از عالم ثقلی است که گویا چیزی سنگین بر سینه گذاشته اند و فرق دیگر انیست
که در ذات الجنب و در ذات الصدر تب اندک زیاده است و در ذات الریه سرخی بسیار شدید است بقدر
بلکه بهم برسد که در گونها چنانچه گویا گونهها را برنگ سرخ رنگ کرده اند و این در ذات الجنب نمی
باشد علاج شیخ رئیس میگوید که علاج ذات الریه بعینه مثل علاج ذات الجنب است مگر آنکه
ضمادات ذات الریه باید که اقوی باشد و در تمام تدبیر تنفث بیشتر باید کرد و با الجمله معالجه
هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی را بنهجی که در ذات الجنب مذکور شد بعمل آورند و در ذات الریه ابتدا
صندل سرخ و آرد جو و آب برگ خرفه و قلیل روغن بنفشه یا بادام و اگر نباشد روغن بادام ضماد نمایند
و بعد از چهارم آرد جو و گل بنفشه و تخم خطمی و روغن بادام و موم که در ورد و اگر کثیرا اضافه نمایند شاید
و بعد از ششم اکلیل الملک اضافه نمایند و بعد از هشتم اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد باقلا و بابونه
با روغن بادام و شیخ رئیس پیه مرغ خانگی و پیه اردک در ضماد ذات الجنب و ذات
الریه بعد از هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و غذا و فصد بنهجی است که در اقسام
ذات الجنب مذکور شد و تشخیص آنکه ورم در کدام جانب شش است که فصد از جانب
مخالف اول کنند بجهت جذب میشود یکی بیشتر سرخ شدن رخسار در جانب وجع و دیگری
سنگینی یافتن در جانب وجع و دیگری زود خشک شدن ضماد از جانب وجع و اگر ورم در هر دو

هیچ

هیچ فرق در طرف راست و چپ باشند اول از جانب ~~راست از جانب راست و چپ~~
باشند اول از جانب راست و بعد از آن از جانب چپ بدستوری که در ذات
الصدر مذکور شد بکنند و ذات الریه سوداوی کم اتفاق می افتد مگر آنکه از اول
تب ماده دیگر باشد و آن ماده محلیل شده و سوداوی گردد و علامت سوداوی شدن
ماده ذات الریه آنست که روز بروز تنگی نفس بیشتر شود و نفث کمتر گردد و حرارت
بسیار کم شود و اشتیاق بهوا مستحکم شود علاجش آنست لعاب بزرگ و بهدانه
و حلبه و بهدانه و حلبه با روغن بادام جوشانیده و روغن بادام و پیه مرغ و پیه مرغابی
و لعاب ریشه و تخم خطمی و حلبه و تره بزرگ ضماد کنند **ضعف قلب** باعتبار رسیدن
بخار سوداوی بقلب و دماغ متوهم اند بود پس هرگاه با حرارت مزاج و احتراق صفرا
باشد علامتش علامات غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش
خوردن شربت سیب و شربت ترنج و شربت لیمو و شربت ریباس و دوغ گاوی
و شربت انار و شربت غوره و طریق ساختن شربت مذکوره آنست که آب هر یکی از
اینها را گرفته با ثلث آن قند یا نبات یا شکر صاف بقوام آورند و در غوره و ترنج
اگر ترشی زیاد باشد ثلث کنند ضماد کنند صندل سفید با گلاب مجرب

تا وقت خوردن مفرحات بارده منشی مفرحی که صفت نسخه قلیل الاجزا و کثیر المنفعت است تخم خرفه دو مثقال
تخم کشنیز گل گاوزبان از هر یک پنج مثقال با شربت سیب و اگر نباشد شکر سفید
یا نبات یا قند دو برابر اجزا سرشته و از دو مثقال تا چهار مثقال با عرق بیدمشک و تخم
ریحان و قدومه و تنهایی میل نمایند و طریق ساختن شربت سیب مذکور شد شربت اما
که در حیضه نیز کم مذکور شد مفرحی دیگر اقوی از اول [illegible] اجزای مفرح اول باضافه مروارید ناسفته
کهربا ابریشم مقرض زرشک بیدانه تخم خشخاش سفید از هر یک سه مثقال مغز هیل دو مثقال
تودری سرخ عود قماری بهمن سرخ و سفید از هر یک یک مثقال عنبر نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
بدستور اول با دو برابر اجزا شربت سیب یا نبات یا قند بقوام آمده سرشته و از
یک مثقال تا سه مثقال میل نمایند مفرحی دیگر اقوی از دو مفرح مذکور مشهور بمفرح یاقوتی
اگر شرط اتفاق [illegible] که در تقویت قلب و دماغ که حرارت مزاج نباشد نظیر ندارد
آن مروارید ناسفته پنج مثقال بسد چهار مثقال یاقوت دو مثقال ورق طلا یک مثقال لاجورد
یک مثقال نیم لعل سه مثقال حجر یمنی یک مثقال یشب یک مثقال کهربا سه مثقال [illegible] سه مثقال ابریشم
گل سرخ چهار مثقال گل گاوزبان [illegible] دو مثقال کشنیز خشک سه مثقال تخم ریحان
[illegible] هندی زرنباد درونج عقربی از هر یک یک مثقال عود هندی سه مثقال پوست ترنج

سه مثقال

۱۲ الف

مفرح [illegible]

مفرح یاقوتی



سه مثقال گاوزبان گیلانی سه مثقال بادرنجبویه ابریشم سفید از هر یک دو مثقال [illegible]
[illegible] تخم کاسنی از هر یک سه مثقال کافور عنبر اشهب از هر یک سه [illegible] مثقال مشک نیم مثقال ابریشم
سه مثقال [illegible] پوست هلیله کابلی از هر یک [illegible] مثقال قند سفید دو برابر اجزا
گلاب شربت سیب آب انار شیرین شربت به از هر یک [illegible] مثقال قند [illegible] تنها
داخل آب انار را بقوام بیاورند و اجزا را سوده و کوبیده و بیخته با هم سرشته و از یک مثقال
تا دو مثقال میل نمایند و اگر بدون تنقیه بدن این مفرح نفع نکند اول بدن را
تنقیه از صفرا بکنند و بعد از آن مداومت باین مفرحات نمایند اما تنقیه بدن
باین نحو نمایند که سه روز منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و بیخ کاسنی گل نیلوفر
گل بستان شاه تره خشک از هر یک دو مثقال شیرخشت یا ترنجبین ده مثقال میل نمایند
و روز سیم [illegible] بنفشه [illegible] یک مثقال و نیم غاریقون نیم مثقال حب [illegible] و از
عقب آن همان منضج مذکور را با سه مثقال پوست هلیله زرد و ده مثقال گل بنفشه ده مثقال
افتیمون و یازده مثقال تمر هندی طبخ داده میل نمایند و غذا در روز مسهل نخود آب
و در روز منضج قیمه شوربا میل نمایند و اگر یک مسهل کفایت نکند مکرر میل نمایند
تا بدن از اخلاط فاسده پاک شده مقویات و مفرحات نافع افتد و اگر

با حرارت مزاج اثار غلبه خون ظاهر باشد علامتش همانست که در صداع دموی
مذکور شد فصد باسلیق از دست راست بکنند واگر کفایت نکند فصد
اسلیم از دست چپ بکنند واگر بعد از فصد احتیاج بمسهل باشد بنوعی که در نوع
اول مذکور شد منضج و مسهل سیر نمایند و بعد از ان از مفرحات مذکوره سیر نمایند واگر
ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد بلکه اثار غلبه برودت از بیاض قاروره
و بیاض لون بشره و انقطاع منفخات ظاهر باشد علاج ان جوزدون شربت
گاوزبان و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک و مفرحات حاره و مفرحات حاره و
مفرحات که قریب باعتدال باشند مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد
و مفرح مشهور به دواء المسک حلو اما طریق ساختن شربت گاوزبان انست که گاوزبان
ده مثقال و بادرنجبویه ده مثقال در عرق بیدمشک واگر نباشد در اب بجوشانند و
صاف نمایند و با نیم من قند سفید بقوام اورند واگر خواهند ورق طلا و نقره و عنبر
اضافه نمایند واگر اجزا را در اب سیب بجوشانند بهتر است اما طریق ساختن دواء المسک حلو
زرنباد و درونج از هر یک یک مثقال مروارید بسد کهربا ابریشم مقرض از هر یک یک مثقال و نیم
بهمن سرخ و سفید سرنج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جند بیدستر اشنه از هر یک چهار دانگ

زنجبیل



زنجبیل دار فلفل از هر یک دو دانگ مشک یک دانگ نیم اجزا را کوبیده و بیخته
با دو برابر اجزا عسل مصفی که از کف گرفته باشند بسرشند قدر شربت از یک مثقال تا
دو مثقال و دواء المسک مر خصوصا هر گاه ضعف قلب با رطوبت معده باشد بسی
نافعست صفت ان افسنتین رومی صبر سقوطری از هر یک هفت مثقال ناردین بسباسه
مشک مر مصطکی از هر یک دو مثقال جند بیدستر یک مثقال نیم عسل صاف دو برابر
ادویه اجزا را نرم کوبیده عسل را بقوام اورند و با اجزا بسرشند قدر شربت
یک مثقال و در بعضی نسخ بعوض ناردین سنبل است و هر یک مثابت و در
نسخه بعوض متاخرین مروارید دو مثقال اضافه است و در نسخ اصح نیست و اگر
در این نوع احتیاج بمسهل باشد در منضجی که در نوع سابق مذکور شد بعوض
نیلوفر اسطوخودوس و برسیاوشان اضافه نمایند و بعد وقت نضج حب سهل
ایارج فیقرا یک مثقال نیم غاریقون نیم مثقال حب کرده فرو برند و از عقب ان
همین منضج را باضافه افتیمون دو مثقال سیر نمایند و اگر احتیاج بتکرار باشد
مکرر نمایند تا قلع اخلاط فاسده شده مفرحات و مقویات تاثیر بلیغ توانند
کرد و اگر معجون نجاح یافت شود در قلع امراض سوداویه خصوصا متعلقه قلب

صفت دواء المسک مر
[illegible]

صفت معجون نجاح

و دماغ بسعدیل است و در اکثر امراض نافع است باید که در روز سهل بقدر سه مثقال الی پنج مثقال
از این معجون فرو برند و آب گرم از عقب آن بنوشند صفت آن هلیله سیاه
پوست بلیله پوست هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون از هر یک ده مثقال بسفایج اسطوخودوس
تربد سفید از هر یک پنج مثقال غاریقون سه مثقال لاجورد حجر ارمنی از هر یک دو مثقال سقمونیا
سه مثقال اجزا را کوفته و بیخته باشند برابر مجموع عسل صاف بقوام آورده در آن سرشته بعد از

صفت شربت بادرنجبویه

منقیه شربت بادرنجبویه که شیخ رئیس در ادویه قلبیه ذکر کرده صفت آن اینست تخم کاسنی
و تخم خنک تخم بادرنجبویه از هر یک ده مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان رازیانه
بیخ بنفشه اسطوخودوس از هر یک سه مثقال پرسیاوشان بسفایج افتیمون از هر یک پنج مثقال
بادرنجبویه ده مثقال در آب جوش آن از هر یک گلاب و عرق بید مشک و آب سیب پنج سیر بخیسانند
و بجوشانند و صاف نمایند و با قند یا شکر صاف کرده بقدر پنج مثقال بقوام آورند و هر روزه
بقدر ده مثقال با عرق گاوزبان تا دوازده روز میل نمایند که نافع است بالجمله شربت
بادرنجبویه و معجون نجاح و مفرح یاقوتی نسخه آخر که در نوع اول ضعف قلب نافع است و ذکر
ماء الجبن که عبارت است از زرداب که از شیر بریده گیرند و جهت دفع سواد محترقه در امراض
سوداویه و ترطیب اعضا و تفتیح سده ها نافع است ملا نفیس در شرح اسباب میگوید که تنقیح





ماء الجبن را ادویه مسهله دیگر مانند بچند جهت یکی آنکه بسبب رقت قوام و لطافت که دارد باعماق
بدن و بعضی که مقصود است میرسد و دفع مواد میکند که باید بکند دوم آنکه نفعها که از او
میماند غذا میشود و در طبیعت باز نمیشود سیم آنکه شیر مرکب است از سه جزو آب
و جزو بدو جبنی هرگاه پنیر از او جدا شده باشد باقی میماند دو جزو دیگر که یکی دهنیت است که مواد را
نرم میکند و نضج میدهد و مهیای دفع میسازد و دیگری مائیت است که بقوت مسهله دفع
میکند و این دو خاصیت با هم در هیچیک از مسهلات نمیباشد تمام شد کلام ملا نفیس

طریقه ماء الجبن

لهذا در امراض سوداویه قلب و دماغ بعد از آنکه مواد منضج گردد اگر مریض بعیب آورده باشند
اگر ماء الجبن بنوشند با دستوری که مذکور خواهد شد بسی نافع و در تجربه رسیده است
و طریق استعمال آن موافق آنچه ابن زکریا رازی در فاخر بیان فرموده و معمول بها اکثر
متاخرین است و نزد این احقر بهترین دستورها است اینست که بز راغ چشم سرخ جوان
صحیح المزاج را که چهل روز یا هفت روز بعد از زائیدن او گذشته باشد و او را علف با سفناج
و کاهو و خیار و کشنیز تر و برگ بید تازه و خرفه تر و تفتیت کرده باشند وقت غروب آفتاب
سفید از یکصد و هشتاد مثقال شیر او را بگیرند و در دیگ سنگ و اگر نباشد مس تازه قلع
جوش بنوده بعد از چند جوش از بار برداشته یازده مثقال سکنجبین ساده داخل آن

[illegible]

ترش باشد و یک مثقال برگ در آن ریخته با چوب انجیر تر که سر آن را پوست کنده و در ریشه کرده باشند
بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه در کرباس صاف کنند و نگاه دارند تا تمام آب از شیر
جدا شود و در جای که از تری نرم گردد و صبح روز دیگر آن را باز جوش داده کف آن را
گرفته از بار بر دارند و یا از شیر جهاتی که مذکور شود و بعد گرمی نمایند و هر بخشی را یک ساعت یا نیم
ساعت بخشی با شیر نوشند و بعد از برودت که خورده شود [illegible] کام را روند و اگر
مزاج در نهایت حرارت باشد همان علامات که در صداع صفراوی [illegible] مذکور
شد با سکنجبین ساده هشت مثقال نوشند و اگر آثار احتراق صفرا [illegible] باشد
با سکنجبین افتیمونی از سه مثقال تا هفت مثقال و فقیر مکرر با سکنجبین بزوری موافق نسخه
که در حمیات مذکور می شود داده ام و بسیار نافع یافته ام و بعد از سه روز از خوردن ماء
الجبن یکی از مسهلات که در همین اوراق [illegible] مذکور شد باید خورد [illegible] حسب مزاج
و اگر مزاج شدید الحراره نباشد حب افتیمون هم نافع است و اگر تمر هندی و افتیمون را
از هر یک سه مثقال شب در ماء الجبن خیسانیده صبح روزی که مسهل باید خورد بنوشند
در اسهال سودا بسیار بهتر است و بدل مسهلات دیگر می شود و مدت خوردن آن بیست
و چهار روز تا چهل باشد و اگر کمتر از این و نفع مرض بالکلیه نشود دیگر تمام [illegible] توان خورد و قدر شیر

چنانچه

چنانچه مذکور شد موافق مشهور بیست و هشت مثقال گفته اند و بعضی تعیین مقدار آب که چکیده از او را
نود مثقال کرده اند و بگمان فقیر این اختلاف نظر با اختلاف طبیعت است اگر مرض کهنه است
کمتر از هشتاد مثقال شیر را داشته باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد و مرض [illegible] شده
[illegible] کمتر از آن به قدری که بر طبیعت [illegible] باشد بدهند و دفعه از طرف جانب [illegible] گوشت و قیمه
غوره باده و در [illegible] حاره [illegible] زرشک و [illegible] تر [illegible] و قلیه [illegible] و [illegible]
و ترشیها [illegible] و میوه ها اجتناب لازم است و اگر شیر [illegible] شود از شیر گاو و شیر [illegible]
لیکن شیر بز انفع است و با ماء الجبن و در عظیم النفع است در عامه امراض سودا و [illegible]
مجرب [illegible] صفت افتیمون [illegible] ماء الجبن خورده می شود [illegible] که معمول [illegible] متاخرین و مکرر فقیر تجربه
کرده ام و بسی نافع یافته ام صفت [illegible] افتیمون [illegible] و [illegible] کاسنی [illegible] از هر یک ده
مثقال [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] سفید و [illegible]
مثقال [illegible] مثقال اجزا را [illegible] شده و [illegible] شده و صاف کنند و با [illegible] بقوام آورند
و اگر بدون شیر [illegible] از [illegible] تا هفت مثقال بنوشند هم [illegible] و اگر با حرارت مزاج با
با آب کاسنی [illegible] مثقال [illegible] بهتر با [illegible] مثقال هر روز بنوشند و بعد از [illegible] روز یکی
از مسهلات مذکوره بخورند و دیگری از ترکیب شیخ رئیس که در رساله ادویه قلبیه ذکر کرده

صفت سکنجبین افتیمونی

سمرقندی نیز در قرابادین مجربات العمل نقل کرده است و شیخ فرموده که در امراض سوداویه
قلب و دماغ هرگاه ماده سوداوی بسیار باشد بسیار نافع است و در مدت ده روز که
خورده شود رفع علت مینماید و فرموده که اگر ماده قلیل باشد شربت با دو سخ بس یک شیخ
فرموده همان است که درین ازین مذکور شد و با الجمله چنانچه شیخ فرموده در مواد دیگر
غلیظ این شربت بسیار نافع است و نسخه اول که الحال متداول است موافق اکثر امزجه و در
اکثر احوال و امراض سوداویه بتجربه رسیده است و نسخه شیخ در امزجه حاره مناسب نیست
صفت آن افتیمون ده مثقال بنفشه پنج درم از هر یک شش مثقال گاوزبان پانزده مثقال
زوفا فطراسالیون از هر یک چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم
فرنجمشک زرنباد درونج بهمن سرخ بهمن سفید زرنج هندی سنبل قاقله از هر یک
سه مثقال و نیم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی از هر یک ده مثقال شکر قند
شکر سرخ وزن مجموع اجزا او در سرکه تنها بخیسانند و با سکنجبین تر نیز بجوشانند تا نصف بماند
صاف کنند و بپزند اگر بسیار ترش باشد قدری که چاشنی شود قند اضافه کنند و بقوام آورند
و این سکنجبین را نیز بدون ماء الجبن استعمال میتوان نمود بنحوی که در نسخه اول مذکور شد و
صفت حب افتیمون موافق نسخه که صاحب حاوی صغیر ذکر کرده و فی الواقع ترکیب خوبیست

افتیمون



افتیمون ده مثقال ایارج فیقرا پنج از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس
سه مثقال نیم غاریقون ده مثقال نمک هندی یک مثقال تمام اجزا را کوبیده حب کنند
قدر شربت تا دو مثقال با آب گرم نوشند و چون بتجربه که معروف بچوب چینی در
معالجه امراض قلب و دماغ خصوصا سوداوی الاصل بسیار نافع است و از مجربات متکررات است
ذکر منافع و طریقه استعمال آن درین مقام مناسب است پس هرگاه چوب چینی
پیش ازین معروف نبوده و در کتب طبیه ذکر آن نشده و دوا اولی طلوع نیر اقبال نواب
سلطان مغفور ادام الله ظلال جلاله الی یوم القیمة و دیگر متعاقب انکار نواب اول
تجار بسیار نفع کلی یافته اند و از غرایب آنکه مرضی که معروف بآتشک
و این دو در ازاله آن بیعدل است نیز متقارن پیدا شدن این دوا در میان مردم
شایع شده و بهر حال چوب چینی چنانچه قیاس و تجربه شاهد است مایل بحرارت است و در یبوست
و رطوبت آن خلاف بسیار است و دلیل اینکه مایل است به مجاورت یبوسی که الحال در شربت
آن متعارف است که رطوبت بیکند و دلالت قطعی نیز دارد جوهر آن لطیف است نیز فقیرا تقویرا
او زلال است اوّلا منافع آن مقوی حرارت غریزی و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده و مقوی
باه و پاک کننده روح و خون از کثافات و سریع النفوذ در اعماق بدن و ازاله

قروح مزمنه و خبیثه و سوداویه خصوصا آتشک بعید نیست در رفع آنکه مجرب است و در جمیع
اورام صلبه و امراض سوداویه مثل تب ربع و داء البیره و اوجاع مفاصل و داء
الثعلب و داء الحیه و بهق و برص سیاه و مالیخولیا نافع است و در دفع سواد
ترنا و فربه کردن بدن و برطرف نمودن مواد از داخل بدن بظاهر جلد و در دفع
سمیت اخلاط و سموم و مار و قطع عادت افیون و خمره از امراض و اوجاع
مزمنه مجرب است و مجموع آنچه مذکور شد بعد از یاس از سایر معالجات از استعمال
آن بنجح تام حاصل شده و تجارب بکثرت رسیده و از آنست که میگویند که پرورش
آن از آب حیوانست و موید این خبر است که مشهور است که از تاریخ بار از حوادث ظلمات
مسافرت نموده و با الجمله دوای منفرد در باب عموم نفع امثال آن بهم نرسیده و خطا از اول
نرسیده که یک قسم از اقسام استعمال آن دردی را نافع نباشد و آنکه در بعضی از جهاد بادر
بعضی امراض ضرری از او مشاهده شده باشد مستند بعدم مراعات نضج مناسب آن
مزاج و مرض خواهد بود و بهترین آن آنست که متصف باوصاف عشره باشد اول
آنکه املس باشد یعنی نرم و بهتر از این صنف در وقت شکستن قماش میکند دوم آنکه سرخ
نیم رنگ باشد هرچند بر سرخی بسفیدی غالب است گویند که بنهایت بسفیدی دلیل خامی و کم

نضج است

نضج است سیوم آنکه کم گره باشد و سطح ظاهر آن مستوی باشد و از همه طرف
سرخ جهانیده باشد چه اگر بر خلاف این باشد معلوم است که یا در زمین کم
رطوبت نشو و نما یافته و پیش از او غالب شده است یا آنست که هنوز بکمال خود
نرسیده بیرون آورده اند چهارم آنکه در بزرگی و کوچکی متوسط باشد و اگر با سایر
اوصاف خوب باشد افراط در بزرگی چندان مذموم نیست پنجم آنکه رنگ
ظاهر و باطن مخالف نباشد زیرا که اگر ظاهر سرخ و باطن سفید باشد
دلیل است بر آنکه رنگ ظاهر بعد از صنعت حاصل شده ششم آنکه سنگین باشد زیرا
که سبک کهنه شده و رطوبتش برطرف شده است و افراط در سنگینی نیز دلیل رطوبات
اجزاء ارضیه است هفتم آنکه کرم زده نباشد آنکه قوتش ضعیف شده هشتم
آنکه مزه ناخوشه نداشته باشد نهم آنکه بو نداشته باشد دهم آنکه از متغیرات و مفسدات
و روایح ضلات کرده باشد مثل آب و ریاد و نم و باران و گرمی آتش و
آفتاب و از مجاورات چیزهای که مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و جند
و مشک و امثال اینها خطرناک عام مراکز و اوقات استعمال آن
ضد بیمارات و با فصل تابستان و زمستان حاجت نیست و تابستان

بجار المزاج نامناسب تر و در زمستان با مزاج حار و بارد هیچ یک موافق نیست
و آنچه مشهور است که بمزاج المخالف و بران موافق نیست کلیه نیست و اگر ضرر دیده
باشند شتن بعدم مراعات شرایط و نهج مناسب خواهد بود اما شرایط استعمال
ان اول انکه منقیه بدن از اخلاط فاسده خصوصا مشتعل که سبب مرض است کنند
تا انکه این دوا در اصلاح و دفع بقیه قوی باشد والا این رنج باعتبار لطیف تفتیح
شاید که اذابه مواد فاسده کرده بلیه عظیم شود و این شرط در اکثر ادویه کلیه
جاریست دوم انکه در ایام استعمال ان اب نیاشامند و بعوض اب همان اب
طبیخ چینی را بدستوری که مذکور میشود بنوشند و بعد از فراغ تا چند روز نیز اب کم نوشند
و بعوض اب بعد از فراغ بعض اطبا عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و
عرق بادیان بحسب مزاج فرموده اند و بعضی دیگر چینی مقرر کرده اند که بیخ چینی
جوشیده هر روز ضبط نموده در سایه خشک کنند و در کیسه یا کاغذی کرده بر ان
بنویسند که از فلان روز یعنی روز اول یا دوم و همچنین تا اخر بار دیگر بهمان ترتیب
بجوشانند و بعوض اب بنوشند و بگمان فقیر هیچیک از این دو طریقه ضرورتی ندارد چه
خوردن عرقها را خصوصا بر روی غذا مفاسد بسیار است و بهمان ترتیب و عدد ایام

[margin, in red:] شرایط استعمال چوب چینی

[margin:] [illegible]





خوردن چینی بار دیگر محتاج بر بیزان کار است بسیار مشکل و خالی از نفعت
نعتد به بهتر انست که جوشیده اول را هرچند مقدار پس نشد باشند ضبط نموده
در سایه خوب خشک کنند که از فساد محفوظ باشد و همه را با هم جمع کنند و بعد از
فراغ انها را چند بخش کرده هر روز یک بخش از انرا با قدری اب که کفایت جوشانیدن
کند بدستوری که در اصل چینی مذکور خواهد شد بجوشانند و بعوض اب بنوشند و اگر ده
بخش کنند و تا ده روز از این اب بخورند بهتر است سیم انکه در ایام استعمال ان
و تا یک هفته بعد از فراغ بحمام نروند و بخچه بیابش کنند و اگر بضرورت خروج باید
رفت بروند و بی توقف بیرون ایند و اگر جامه ملاصق بدن را بضرورت باید
تبدیل کرد جامه را با بخور چینی تر کنند و بخشکانند و تبدیل کنند چهارم انکه از جماع کردن
در ایام شربت ان و تا ده روز بعد از فراغ اجتناب کنند پنجم انکه از حرکات عنیفه
و تحمل مشاق بدنیه بهر عنوان که باشد احتراز کنند ششم انکه از عوارض نفسانیه
مثل هم و غم و غضب مطلقا بلکه سبب تالم نفس گردد و در حذر بوده اوقات را بعیش و عشرت و سرور
و صحبت احباب و خاطر خواه که سبب تفرح و انتعاش نفس و طبع گردد بگذرانند مع ملاحظت
با کمال شروح الام نفسانیه منزلکه خوردن این دوا اولی و مقدمش ابتلای بان از نفع

هرچند درین زمان و دوران توقع غیر این غلط است چنانچه مضمون باعث تحوّن این ابیات

که لیس البلیّة فی ایامنا عجبا · بل السلامة فیها اعجب العجب · و ایضا مضمون درین شعر ها

بجاست نهایت اگر عاقلی بگم این رباعی خیام که چون رفته تقدیر دگرگون نشود

یکذره از انچه هست افزون نشود · تا ان تا جگر خویش زغم خون نکنی · کز خوردن غم

بجز جگر خون نشود عمر نشود و بسیار رمه و بسیار انچه ان بار رو خاطر بنازونش میرنجم اگه

باستعمال ان ترک خوردن نمک کنه مگر نمانند که در به ابتداء ظهور و انتشار این رنج

قحط عظیم دران بلاد که این رنج ما در انجا مراد و نمر در شهر پیدا شده و مردم

بصحراها رفته اغتذا باصول نباتات مینمودند و چون این رنج طعم و رائحه کریه

متنفر باشند مزاد و مردم با این جز بیشتر رغبت میکردند الغافا در میان ایشان صاحبان

امراض مزمنه خصوصا سوداویه و قروح کهنه بود از خوردن این رنج شفای کامل یافتند

و چون انحال مشاهده شد ازان زمین بدیگر مواضع بردند و رفته رفته همین اثار را یافتند

و چون دران صحرا خوردن ان بی نمک بود هرجاکه میبردند با نمک میدادند تا انکه بتوالی

تجارب و تلاحق افکار معرفت طبع ان بهتر رنج که الحال متعارفست معمول شد و چون

فقدان نمک تصلیب اعضاء و تجفیف رطوبات است و از نیز نسانید افعال این رنج است قیاس

نیز

نیز مقتضی ترک است بغایت چون خوردن اغذیه با نمک عادت دیرینه و مألوف طبع شده

ترک معتاد و مألوف دفعةً مضرّاست بلی در بعضی امراض مزمنه و قروح کهنه خصوصا

هرگاه بطریق قهوه خورده شود و تقلیل کنند و در سوداویه و کثیره و امراض مزمنه و قروح

خصوصا هرگاه بطریق مرقّه خورده شود ترک نمایند هشتم انکه ترک ادویات کنند که با

روغن دوده از فرخه حارّه تقلیل در روغن حیوانات نهم انکه از میوه های شیرین پیهای

تازه اجتناب کنند دهم انکه ترشی گوشت که مرکب جان از فرخه حارّه که استعمال

ترشیهای ملایم چه چاشنی دار جایز است بلکه سبب تندرستی میشود خصوصا هرگاه بطریق قهوه

خورده شود و در امراض مزمنه و دردهای کهنه نباشد نهایت هرگاه چند ان حرارت

در مزاج نباشد البته ترک نمایند و خوردن چیزهای ملایم مثل شراب این دوات که از فرخه حارّه که مناسب

نیست و افراط در خوردن غرفی و در چیزهای از فرخه حارّه هم جایز نیست یازدهم انکه بعد از رسیدن

سواری و نگاه داشتن خصوصا هرگاه تعریف بعد از انکه بنجم بعد از ان نهایت احتیاط باید کرد و در

که بدن بواسطه استعمال این دوا نهایت لطافت بهم رسانیده و بعد از عرق مسامات

نیز منفتح شده بود و بهمرسیده و مضر تخلیف تسلیمین که سطوبت بهم میرسد باوجود انکه درد و خستگی

بر بدن متعاقب سبب خلل عظیم میشود قیاس اخیر از این هم که از حجم جسمی را که خواهند رفت که چنین یا کی شود

مکرر به آتش گرم میکنند و با صفحهٔ آب سرد می اندازند تا بخارات او بتحقیق شود هرگاه در معادن
و امکان این اثر کند در بدن انسان چه خواهد کرد دوا نزد هم اگر احتیاط نمایند از امور که محدث بخار
شود که معالجهٔ آن بسیار دشوار خوردن چیزی باشد و آنرا باید مقدم داشت و ترک خوردن چیزی کرده که سوختن
الحاصل فوت نشود و سعی در چیزی که گفته شد باید نمود باشد اما طریق استعمال آن آنچه بخاطر رسیده
دو نوع است یکی با تفریق و دیگری بطریق تقویم اما آنچه با تفریق است در امزجهٔ قویه و امراض مزمنه مواد
غلیظه و کثیره و قروح ردیه سوداویه مستعمل است و این طریقه را در شدت گرما و سرمای هوا هیچ یک
مجوز نیست و بکار نمیبرند بعد از آنکه حرارت نیز مضرات و آنچه بطریق تقویم است با کثر امزجه
موافق و به هیچ مزاجی هرگاه مراعات شرایط بعمل آید از مقدار چیزی و مقدار آب و به چیز موافق مزاج
و علت البته مضرتی نیست و به همهٔ امزجه نافع است و در تقویت و اصلاح امزجه نظیر ندارد اما دستور
استعمال او با تفریق چنانست که بعد از تنقیهٔ مناسب مرض هر روز از شش مثقال تا هفت مثقال او را بسیار
باریک تحقیقا مقدار دو مثقال در [illegible] کند و در چینی [illegible] آنچه [illegible] صاف کند و بعد از آنکه
در ظرف [illegible] یک پیاله عرق گاوزبان و گلاب و بید مشک [illegible] مزاج [illegible]
در روز دیگر با یک من و نیم وزن شاه [illegible] در دیگ سنگ یا سفال [illegible] که بر پوش
آن نیز یکی از مذکورات باشد و اطراف آنرا بخمیر گرفته با آتش بسیار ملایم بجوشانند

و دستور ورود [illegible] حسب
بطریق تقویت

تا نصف



تا نصف رسد و معلوم کردن آنکه آب بنصف رسیده باین نحو است که چوبی
در وسط سرپوش دیگ کرده نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ کنند و چوب باریکی
اندازه گرفته موضع اندازه را نشان کند و نصف دیگر آنرا بریزند و سوراخ را مسدود کنند
بعد از جوشیدن بقدری که وقت امتحان رسد سوراخ گشوده معلوم کنند که آب بموضع اندازه
رسیده یا نه و چون بنصف رسد دیگ را از بار بر دارند و نگذارند [illegible] سر آن
نشسته اطراف خود را ملحف پیچیده و دیگ را در زیر لحاف گیرند تا بخار بتمامی
برسد و سر و صورت و دهان باید بر روی لحاف باشد و اگر علت در عضوی خاص باشد
آن عضو را بر روی دیگ بدارند تا بخار دیگ بآن عضو برسد و از آن آب در همان وقت
دو پیاله همان گرم نوشند پس خود را بلباس بپیچند و استراحت کنند تا عرق خشک شود
و اگر بنیه و مزاج تاب تفریق هر روزه نداشته باشند بقدر طاقت یک روز در میان
اگر مرض در عضوی خاص باشد آن عضو را هر روز بخار آن بدارند و تفریق تمام بدن را
هر چند روز یکدفعه بعد از آن برابر آب چیزی را صاف کرده ضبط نمایند و ثفل آنرا هر چه مقدار
و سیاه شده باشد در سایه خشک کنند و چیزی که مذکور شد بعد از فراغ بعوض آب
میخوانید آب صاف را در هر صبح و عصر تا سه فنجان با دو مثقال نبات گرم کرده

بنوشند و تمر هندی را عوض آب سیب نمایند و قدری را در دهان و قدری در طعام داخل کنند تا کار آب غوره
شبانه روز صرف شود و اگر آب تمام صرف نشود آتش بیشتر سوزانند که از نصف کمتر بماند تا بمجلس که یک ثلث
بماند و اگر باز زیاده باشد آب از یکمن و نیم کمتر کنند و بجوش شد تا ثلث برسد و در مزاج
حار تا هشت مثقال چینی کمتر از یکمن و نیم چوب چینی بیشتر چینی را از هشت مثقال کمتر کنند و بعد اگر در بعضی از
امراض ادویه مناسب آن علت با چینی ضم میتوان کرد چنانکه در امزجه بارده و امراض رطوبتیه مثل
فالج و بعضی مفاصل دار چینی را زنجبیل و از هر یک یاد دو مثقال عشبه عاقرقرحا یاسمن ... ترتیب تا چهار
مثقال و در امراض حوره تا ربع مثقال هر یک را بشند چینی بریزند و دو جوش نمایند و در این طریق که
مذکور شد از شرایط بجا را باید بعمل آورند و البته در این طریق ترک نمک و ترشی لازم است و دیگر چیزی خوردن
انها چیزی که مذکور شد در خوردن طریق قهوه است **چوب چینی بطریق قهوه** است آنرا دستور استعمال
آن بطریق قهوه چنانست که از دو مثقال تا شش مثقال او را بحسب مزاج با نیم من یا یکمن و نیم
درم بوزن شاه آب بجوشانند و چون بنصف رسید صاف کنند و ضبط نمایند و هر صبح
دهر دو فنجان او را گرم کرده با نبات سفید از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند و ما بقی را بعوض
آب بنوشند و ضابطه در تعیین مقدار چینی و آب آنست که حار المزاج و نحیف چینی را کمتر کنند و
تا شش مثقال کنند و بارد المزاج و همچنین رطب المزاج چینی را تا شش مثقال کنند و آب در هر یک از

دستور خوردن چوب چینی بطریق قهوه





انها قید رکوک کیفیت تشنگی کند چه بدون عطش آب چینی را خوردن و صبر بر تشنگی هر دو مضرات
پس ضابطه تعیین مقدار آب کیفیت تشنگی است و تعیین مقدار چینی تابع مزاج و حال مریض که گرم
المزاج باید چینی را کمتر کند و همچنین از بسیار خوردن پرهیز نماید و ادویه حاره مجتنب باشد بعضی از شبها
مایل چنانکه مذکور شد بخورد و صاحب مزاج بارد و رطب چینی را بیشتر میکند و آب را کمتر کند و
در این مزاج گاه باشد که بعضی ادویه مناسب علت شدیده زیاد نمایند و دار چینی و شوره عشبه
چنانچه در طریق مذکور شد و این طریقه نیز دوان ضم کرد چنانچه بعضی در امزجه حاره نیلوفر
خیار شنبر چینی در شربت عرق نیلوفر و بید و غیر ذلک کرده بلکه دیدم که بعضی گرم کرده او را
در طرف صبح با طباشیر میداده اند و بگمان فقیر در این طریقه هم او را هیچ چیز خوب نیست
و چیزی که بهمین طریق که مذکور شد نافع میتوان داد و هر گاه با چیزی دیگر ضم شد
از کیفیت و مزاج خود بیرون میرود و آن آثار که بر آن مترتب میشود باطل در امراض مزمنه
و مواد غلیظه که استعمال لین با تدریف است هر گاه از رطوبت آن باقی تسخین آن
مریض متضرر شود و ضم با چیزی دیگر چنانچه مذکور شده مناسب است و غذا و شارب ابدا
نیز بحسب امزجه مختلف است چنانچه در ضمن شرایط استفاده شد و هر چیز از آنچه لازم است
نیز مذکور شد و آنچه باید خورد انها است طرف چاشت اگر مطبوخ خورد کباب

باجاره و قورمه با جباد و تره باد و اگر شربت بان باشد یا از مطبوخ دو وقت منقی منقه باشد
تا آن دو آب بالنگ و آب لیمو پسته و یا لوده که باغیر حبر آورده باشند با شربت
تنه کوآب چیزی باشد یا شربت مذکور بدون آلوده و صاحب مزاج حار خیاگه
مذکور شد از ترشیهای خوش چاشنی مثل شربت انار و آب غوره و امثال
اینها میتوانند خورد و هرگاه استعمال چیزی بطریق تنقیه باشد و غذای لطیف شام تناول
و قلیه جباد و کباب جباد و دو دواء گرم است چیزها را در ظرف سرکرده بروی یخ نگذارند
که از مرتبه گرم بودن بیرون آید و سبب نمائید و بعد آنکه مدت خوردن چیزی بد هر یک
از تکالیف نسبت با مراض و امزجه و احوال مختلف میباشد و آنچه در این ازمنه متعارف
شده جهت بیرون است و کمتر و بیشتر نیز جایز است چه اگر در کمتر از جهت بیرون صحت حاصل شود
کافیست و اگر در جهت بیرون اثر نفع ظاهر شود و صحت کامل حاصل نشده باشد بیشتر بخورند
و بالجمله نظر موافقت با مزاج باید کرد و از آن قرار مدت ایام خوردن را قرار داده و در بسی
از امراض یکروز بلکه یکدفعه و دو دفعه اکتفا باید نمود و بسی از احوال است که یکدفعه و دو دفعه
طلع چیزی بقدر یکفنجان که تخمیناً یک مثقال را جوشانیده باشند باید داد لهذا الیقین میتوان
استعمال میتوان کرد هیضه علامت از حرکت مواد فاسده بدن بدفع بعضی بطریق

ق



ق، بعضی بطریق اسهال بشدت بحیث و بسبب فاسد شدن غذا است در معده و یا عقب
فساد غذا مواد فاسده که در بدن است نیز حرکت کرده باید و سبب دفع میکند لهذا بشدت و ضعف
سبب باشد علامتش تا ده اسهال با هم و دل بهم زدن و تشنگی و گاه باشد که درد معده
و کرب و قلق و اضطراب نیز باشد و گاه که دست و پا سرد شود و بزودی
لاغری در صورت و بینی کشیده شود و شقیقها فرو رود و لبها باشد که بجهت غشی سر
و نبض ساقط شود علاج آن هیئت که آب گرم بجهت که در خوردن آن دهان
و گلو بسوزد کرده بیاشامد تا جمیع آن مواد دفع شود و بعد از آن بقدر جهار

۲ بقدر [...] اسهال

مثقال خاکشیر و گلاب سرد بیاشامد و غذا نخورد تا وقتی که خاطر جمع شود
که معده پاک شده است و بعد از آن شربت انار ممنوع با شربت به یا رب به
یا رب انار ترش با گلاب بیاشامد و اگر اینها نباشد انار و انزرا با گلاب
سبزه کنند و با طباشیر یا با طباشیر بنوشند یا آب به و آب سیب و آب انار ترش
با طباشیر بنوشند و اگر بجهت غشی و سردی اطراف و سقوط نبض برسد باید که مفرط
یاقوس یا تریاق فاروق بقدر یک ماشه بقدر دو دانگ با گلاب بدهند و این
ضماد را استعمال نمایند عصاره طبه النعناع اقاقیا سماق گل انار گل ارمنی صندل

صندل سفید پوست انار اردجو عدس ازهر جو اجزا را کوبیده با آب برگ مورد یا آب
به و سیب یا گلاب بر روی معده ضماد نمایند و طریق ساختن شربت انار منعنع آنست که آب
انار ترش و شیرین را بگیرند از هر یک یکصد و بیست مثقال و آب نعناع تازه هشت مثقال با قدری
قند که چاشنی آن زیاد نشود بقوام آورند و طریق ساختن شربت به آنست که
آب به ترش و شیرین را مساوی کرده با قند سفید نصف مجموع بقوام آورند و شربت
انار و شربت به و شربت سیب و هر یک از میوه‌ها آنست که آب هر یک از این میوه‌ها را
بجوشانند تا بربع برسد بعد از آنکه شیرینی داخل نمایند و غذا بعد از فرو نشستن
قی و اسهال کباب با چلاو و یا با چلاو بخورند و اگر غشی و سرد شدن دست و پا
و سایر اعراض صعبه که مذکور شد بهم رسد مرغ بچه را کباب کرده آب انار بخورند

(ساختن شربت انار منعنع — شربت به و شربت سیب)

**درد معده** که آنرا در عرف عام درد دل میگویند که علت آن یا بسبب اخلاط ردیه است
یا نفخ و باد است اگر از کثرت صفرا معده باشد علامتش تلخی دهان و
تشنگی و غثیان و قی صفرا و زردی یا سبزی و تلخی آنچه قی میشود و بی اشتهایی و سایر علامات
غلبه صفرا آنچه در صداع صفراوی مذکور شد علاج اگر دل بهم زدن و قی کردن داشته
باشد باعانت بر قی نمایند که مواد صفراویه با طبیعت دفع شود بانیکو گرم سکنجبین





ساده با آب گرم و نمک بیاشامند و انگشت یا پر مرغ بزنند تا قی کامل شده مواد دفع
شود و بعد از پاک شدن معده و سکون وجع اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس
یا ربّ یکی از اینها را با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر و اگر اینها نباشد تنها
میل نمایند و اگر اشربه در وقت مذکوره نباشد سکنجبین و بزره قطونا با عرقهای مذکوره
و اگر نباشد با آب برف یا یخ سرد کرده بیاشامند و اگر اینها هیچیک نباشد آب زرشک
یا آب غوره یا آب لیمو با چاشنی بسیار کم کرده سرد و بنوشند و اگر هیچیک نباشد
بزره قطونا با عرقهای مذکوره یا آب بکوبند و غذا آش زرشک یا تمر یا غوره یا سماق
و اگر نباشد قرا قروت یا دوغ یا سرکه و چند روز باین نحو دوا و غذا بخورند تا مزاج
باصلاح بیاید و اگر تا مزاج آمده باشد سکنجبین و بزره قطونا و عرق کاسنی یا بید را
سرد کرده بنوشند و اگر باز وجع ساکن نشود حقنه یا مسهل باید خورد و اگر وجع
بسیار شدید باشد خوردن چهار مثقال اطریفل صغیر با آب گرم دفع ماده میکند
و اگر وجع شدید باشد دو مثقال تخم بنفشه را کوبیده حب کرده فرو برند و آب
آب گرم از عقب آن بنوشند و اگر تخم بنفشه یافت نشود تمر هندی پانزده مثقال
گل بنفشه گل سرخ پوست هلیله زرد سنا مکی از هر یک دو مثقال آلوی بخارا

**دوای درد دل**
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]

سبت دانه جوشانیده صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین از هر یک هفت مثقال بنوشند
و بعد از فراغ از جمیع و سکون وجع غذا پرهیز کنند که مذکور شد ... و اگر سبب وجع معده خلط
بلغم در معده باشد علامتش رطوبت دهان و بی اشتهائی و آروغ ترش و علامات
مذکوره در صفراوی و ثقل بلغم و سفیدی رنگ رو و ضعف هاضمه علاج آن خوردن گلقند گل سرخ
افسنتین بقدر چهار مثقال طرف صبح سکنجبین عسلی بقدر بیست مثقال با گلقند و مصطکی
بقدر نیم مثقال و بعد از سه روز دو مثقال ایارج فیقرا را حب کرده فرو برند و از عقب آن
اندک آب گرم بنوشند و اگر محتاج به تکرار باشد مکرر ایارج فیقرا را بگیرند و در میان گذارند تا ماده
قلع شود و اگر ایارج فیقرا نباشد از این سفوف بقدر سه مثقال با آب گرم بنوشند تربد
دو مثقال مصطکی زنجبیل از هر یک یک مثقال نبات چهار مثقال و اگر اجزای این سفوف یافت
نشود دو مثقال تربد را کوبیده حب کرده فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند
یا تربد را با گل قند مخلوط نموده بخورند و اگر گلقند یافت نشود همه با زنجبیل بخورند و اگر به آن
رفع نشود بعد از آن ایارج ایارج فیقرا و اگر نباشد تربد را به نوع مذکور بخورند و اگر زنجبیل
یافت نشود تخم شبت و تخم ترب را جوشانیده صاف نموده نیم گرم با انگبین آب نمک قی
کنند تا بلغم به قی دفع شود و بعد از مسهل تا چند روز مداومت گل قند با مصطکی یا معجون

و نشادر



و نشادر و یا آمله و مصطکی ناشتا بکنند و غذا نخود آب و تره باد و در عقب روز مسهل نان و مرغ آب
با لک یا مرغ آب بریان تیهو یا شربت قند و اگر سبب وجع معده نفخ باشد علامتش حرکت
ریاح است در معده و آروغ و نفخ شکم و حرکت وجع از محلی بجای علاجش جوارش است که در
وجع معده بلغمی مذکور شد و خوردن معجونی که صفت آن این است زیره کرمانی در سرکه خیسانیده پنجاه
مثقال فلفل سیاه یازده مثقال اسارون زنجبیل از هر یک بیست مثقال بوره ارمنی پنج مثقال ادویه را کوفته
با سه وزن آن عسل بقوام آورده اگر نوشند و قدر شربت دو مثقال و خاییدن کندر و زیره و آب
انار و زیره بودن در این نوع بسیار نافع است **ضعف معده** اگر سبب ضعف قوت ماسکه معده
یکی از اسباب وجع معده مذکوره باشد علامت و علاج هر یک مذکور شد و اگر بدون
اسباب مذکوره ضعف در قوت ماسکه معده باشد علاجش خوردن آمله پرورده و هلیله پرورده است
با مصطکی یا طباشیر بحسب مزاج اگر با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد و رب به
و شربت به و شربت فواکه و شربت لیمو با طباشیر و با طباشیر و **شربت فواکه** افسنتین آب
انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین و آب امرود ترش و شیرین از هر یک جزو آب نارنگ نصف یکی
از اینها با ثلث مجموع شکر صاف یا قند بقوام آورند و طریق ساختن شربت لیمو آب لیمو ترش و شیرین
سه جزو و آب لیمو کاغذی یک جزو با قند بقدری که چاشنی شود بقوام آورند و اگر با برودت مزاج باشد آنچه در

انچه در وجع معده بلغمی مذکور شد و معجون وشنا اردو و جوارش عود صفت ان اینست عود قماری
ده مثقال سنبل الطیب قاقله کبار زعفران پوست ترنج زرنباد درونج عقرب مصطکی از هر یک سه مثقال
رب سیب ترش گلاب از هر یک پنجاه مثقال اب لیموی ترش مثقال نبات یا قند مکیسه دو پنجاه مثقال
ادویه را کوفته و بیخته نبات را با رب سیب و اب ها و گلاب بقوام اورده اب شنده و تا دو مثقال میل نمایند
جوارش عود نسخه دیگر سهل الماخذ عود قماری پنج مثقال پوست ترنج ده مثقال مصطکی یکمثقال اجزا را کوبیده با نود
مثقال نبات بقوام اورده اب شنده و قدر شربت تا چهار مثقال و خوردن اطریفل صغیر و مداومت بان در این
وجع معده و ضعف ان نافع و مجربست و بعد از تنقیه در ضعف معده که با برودت و رطوبت معده و مزاج باشد
و علامتش همان است که در وجع معده بلغمی مذکور شد خوردن شربت افسنتین نافع و مجربست و فقیر بسیاری از
این نوع ضعف معده ها را باین نوع علاج کرده ام صفت شربت افسنتین افسنتین پنجاه مثقال ابرون
گل سرخ بلیله اسارون از هر یک ده مثقال سنبل الطیب مصطکی از هر یک پنج مثقال اجزا را بغیر از مصطکی
بجوشانند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال قند سفید بقوام اورند بعد از ان مصطکی را صلایه کرده بان ممزوج
سازند و هر روزه از پنج مثقال تا هفت مثقال از ان با گلاب بنوشند و اگر نیم مثقال مغز حب البلسان با گلاب
کشیده با شربت بنوشند انفع است و تا دوازده روز مداومت نمایند و غذا طرف چاشت نخود اب
یا کباب و طرف شام تزلیا و دبراکه سفوف ارسطو از ذخیره کنز النفع و بجهت ضعف معده





و فساد ان و سوء هضم بسی نافع است و مقوی قلب و دماغ و مفرح و بالجمله در تقویت معده
و دماغ و قلب بی نظیر است قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم و بجهت هضم غذا بعد از
طعام باید خورد و برای تقویت قلب و دماغ ناشتا بصفت ان اینست صفت سفوف
ارسطو قرنفل سازج هیل عود اسارون مصطکی پوست هلیله کابلی اشنه فرنجمشک
نار مشک زیره کرمانی دارچینی فلفل دار فلفل زنجبیل زعفران زرنباد دانه جوزبوا
اقاقیا از هر یک دو مثقال مشک عنبر کافور از هر یک یکمثقال نبات
ترش را برابر مجموع اجزا را نرم کوبیده باهم مخلوط نمایند و این فقیر که در این
زمانها یافت نشود از اجزای این سفوف است و چون الحال مفقود است
بدون ان مستعمل است قولنج که عبارت از درد شدید رودها و محل این
وجع اینها ناف تا یک زاره طرف راست و جب نیز میل میکند بجهت آنکه قولنج
روده ایست که سبب ان اکثر بلغم غلیظ است که در روده ها مخلوط یا ثقل
شده و باعث حبس انها گردیده یا ریحی است غلیظ که در روده ها محبوس شده یا ثقل
که خشک و غلیظ شده و در روده ها محبوس مانده است علاج ان است که سفرجل از
عنب الثعلب بابونه رازیانه سعتر از هر یک دو مثقال سپستان ده دانه

بارتنجن ده مثقال روغن بادام تلخ دو مثقال بنوشند واگر معجون لکمونیا یافت
نشود قبل از منضج دو مثقال خربزه وشیاف از شکر ونمک بورهٔ ارمنی استعمال
نمایند یا شیاف از صابون با شکر ونمک تخم حنظل بریک کرباشد واگر حقنه نباشد
نمک تر کنند پس اگر طبیعت گشوده شد ودرد ساکن شد فبها والا محتاج بحقنه است
که صفت آن اینست عنب الثعلب رازیانه بنفشه بابونه تخم کرفس سنا اکلیل
الملک تخم شبلیله اصل السوس گاوزبان از هریک دو مثقال سپستان بیست
دانه ترنجبین فلوس خیار چنبر از هریک ده مثقال شیرخشت کافشه ده مثقال
ریوند چینی یکمثقال واگر نباشد بورهٔ ارمنی نیم مثقال روغن بادام تلخ واگر نباشد
روغن بادام شیرین یکمثقال اول نمک را با یکمثقال روغن بادام بریزند وبعد از آن
سایر اجزا را جهار بخش نموده دفعه بریزند واگر تمام اجزای این حقنه یافت نشود هرچه
یافت شود کافیست وعذر را تا طبیعت گشوده نشود کمی نمایند واز آب بسیار سرد البته احتراز
نمایند واگر بقیهٔ درد بعد از حقنه باشد روز دیگر منضج مذکور را در روز بعد باز احتقان
نمایند تا ماده بالمره دفع شود واگر سبب قولنج غیر اسباب مذکوره باشد از
عالم ورم وسایر انواع که مذکور شد معالجهٔ آن رجوع بطبیب حاذق است زحیر
که آنرا در عرف عام پیچش گویند حرکتیست از روده که بمقعد متصل است

که آنرا

که آنرا امعای مستقیم میگویند از برای دفع برازو باین حرکت دفع نمیشود
مگر رطوبتی از عالم آب بینی که گاهی مخلوط بخون سبب آن گاهی باشد که حرارت
گنده باشد که باین روده میریخته باشد وسبب این حالت میشده باشد
علامتش خروج این رطوبات است با پیچش ودر وقت نشستن مگر گاهی درد شکم
علاجش خوردن لعاب بزر قطونا ریشهٔ خطمی وبارهنگ در روغن بادام است سفوف
ابن ماسویه اگر یافت شود بقدر یکمثقال واگر یافت نشود بدون آن وصفت
آن اینست تخم خطمی مقشر تخم خیار مقشر از هریک یکمثقال نشاسته بو داده
سه مثقال صمغ عربی با گل ارمنی از هریک دو مثقال اجزا را کوفته وبیخته ممزوج کنند و
این سفوف در هریک از انواع زحیر که مذکور میشود نافع است در روز قبل
ماده ریه که مذکور میشود بدهند ودر تسکین شدت پیچش بسیار نافع است وغذا آش
شوربا با برنج یا شیره بادام وطرف شام چلاو با زرده تخم مرغ اگر باین علاج
رفع شد فبها والا عنب الثعلب وریشهٔ خطمی از هریک دو مثقال سپستان
ده دانه جوشانیده صاف کرده با ده مثقال فلوس خیار چنبر دو مثقال
روغن بادام بنوشند واگر محتاج بتکرار شود باین طور کنند ودر میان مسهل را

بنوشند تا رفع شود و اگر سبب آن ریختن صفرا باین روده باشد علامتش
خروج صفرا است با پیچش و سوزش مقعده و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامات
غلبهٔ صفرا چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش دو مثقال بزرقطونا
و یکمثقال بارتنگ را با لعاب ریشهٔ خطمی و اگر یافت شود عرق بید بنوشند
و اگر باین علاج رفع نشود مسهلی که در نوع اول مذکور شد باضافهٔ گل نیلوفر
دو مثقال بنوشند بدستور نوع اول تکرار مسهل باحتیاج نمایند و غذا در این
نوع آش شوربا با شیرهٔ جو میل نمایند و اگر بعد از تکرار مسهل باز زحیر باقی باشد
و صفرا با خون یا بی خون دفع شود باشد صفت سفوف الطین با شیرهٔ
تخم خرفه و شیرهٔ تخم کشنیز میل نمایند و اگر پیچش بسیار شده و با خون باشد سفوف
الطین را بروغن بادام چرب کرده با لعاب بهدانه و عرق بید بنوشند و بعد از
کم شدن خون و پیچش با شیرهای مذکوره و صفت سفوف الطین اینست تخم ریحان
بوداده تخم مرو بوداده بزرقطونا بوداده نشاسته صمغ عربی بوداده گل ارمنی گل خراسانی
سوای تخمها را کوفته با هم ممزوج نموده از یک مثقال تا دو مثقال بدستور مذکور میل
نمایند و بعد از برطرف شدن خون و نهایت تخفیف پیچش اگر باز تردد باقی

صفت سفوف الطین

باشد



باشد سفوف حب الرمان با رب به و اگر هنوز آثار غلبهٔ صفرا باقی باشد چنانچه
مکرر مذکور شد با رب به و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کشنیز بوداده میل نمایند و صفت
سفوف حب الرمان ریزهٔ انار در سرکه خیسانیده و خشک کرده تخم مورد داده و تخم
کشنیز خشک بوداده خرنوب آرده کوکنار از هر یک پنج مثقال عود و نیم مثقال [illegible]
یکمثقال نیم اجزا را کوفته و بیخته قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و در سایر
انواع زحیر که مذکور شده بعد از چند مسهل بان نهج که در این نوع مذکور شد علاج
کنند و آنچه بعد از این در وقت از معالجهٔ اسهال مذکور میشود و بعد از مسهلات
مذکوره و در زحیر هم نافعست سفوف دیگر مسمی بسفوف لؤلوی که بعد از
مسهلات مذکوره و در اسهالات نافع و مجربست خون را برطرف و طبیعت را
قبض میکند و در اسهال صفراوی نظیر ندارد و صفت آن اینست مروارید ناسفته
چهار مثقال [illegible] سوخته گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قبرسی تخم گل صندل
سفید بارتنگ بوداده تخم مورد کنار و سنجد زرشک سماق کشنیز خشک بوداده
صمغ عربی بوداده طراثیث تخم خرفه بوداده بزرقطونا بوداده از هر یک
سه مثقال گل داغستان مصطکی کهربا اقاقیا از هر یک دو مثقال انار دانه

صفت سفوف حب الرمان

مجرب

صفت سفوف لؤلوی

پنج مثقال مجموع را اجزا را سوای بارتنگ و بزر قطونا نرم کوبیده سفوف سازند
قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال با رب به دو مثقال و بزر قطونا و تخم خرفه
بو داده دو مثقال با رب به دو مثقال و اگر سبب آن احتباس ثفل
یا یبسی در امعاء باشد یا شده از ثفل در امعاء حادث شده باشد
علامتش سنگینی شکم و درد و پیچش دایمی و بیرون آمدن ثفل یا بسیار
یا پیچش بعض اوقات و فرق واضح ظاهر میان این نوع و سایر انواع
باین نحو میشود که هسته طلوس باهسته سماق چند دانه فرو برند اگر
برودی دفع شد این نوع نیست و اگر دفع نشد یا بعد از چند دفعه
اجابت دفع شد این نوع است علاجش عقب الغب و ریشه خطمی را
جوشانیده با اضافه بارتنگ و روغن بادام نوشند و اگر محتاج مسهل
شوند بنحوی که در نوع اول مذکور شد مسهل کوزند و همچنین اگر محتاج بتکرار شود
بدستور تکرار نمایند و غذا نیز بدستور نوع اول و اگر سبب آن سرمای
باشد که بمقعد رسیده باشد از عالم نشستن بر سنگ سردی یا فرو رفتن با آب
سردی یا نحو دیگر علامتش تقدم سبب مذکور علاجش نشستن بر سنگ گرم

و یا نمک

و یا نمک گرم یا خاکستر گرم را در کیسه کرده بر او نشیند و بر گرد مقعد و دور کمرگاه
و زیر شکم را بروغن بادام گرم چرب کنند و بارتنگ را بروغن بادام چرب کرده
با لعاب ریشه خطمی بنوشند و غذا بنحوی که در نوع اول مذکور شد میل نمایند
و اگر باین علاج رفع نشود بنحوی که در نوع اول مذکور شد علاج نمایند و مراد
در معالجه این انواع زحیر که مذکور شد تفاوتها چنان نیست و در دوا و غذا
بلکه یکی است

علاج بواسیر

**بواسیر** دانه‌ها چند است که بر مقعده به هم میرسد گاه در ظاهر و گاه
در داخل و هم در خارج و بر هر تقدیر یا دامی است که خون از آنها برآید یا عمیا است که
خون از او بر نیاید و یا با ورم و وجع است یا بدون ورم و وجع است و آن دانها چند
قسم است یا دانه چند است بشکل ثالیل کوچک و در نهایت صلابت
و آنرا ثؤلولیه گویند و این بدترین انواع است زیرا که مادهٔ آن سوداوی صرف است
دیگر دانهای پهن کرده است ارغوانی رنگ شبیه بدانه انگور سرخ و آنرا عنبیه گویند
و مادهٔ این نوع مابین دموی و سوداوی است و دیگر دانهای سرخ رنگ بشکل
توت و آنرا توتیه گویند و سبب این نوع خون است قریب بصرافت و بالجمله
مطلق بواسیر خون سوداوی است که بآن محل میریزد و سبب حصول این دانها و

دوجع میشود و هرچه بود دوا و دیگر از او بیشتر باشد قبول کند از برای علاج کثرات و در تو تقطار
صاحب بواسیر نشستن هم سبب حدوث این علت می شود و علامت مطلق بواسیر آنست
بر دوری و سنبر بیرون شود و اکثر آنست که برنگ ثقل سیاه باشد و صورت و چشمها متهیج باشد
و هضمها ضعیف و قوت جماع بسیار کم می باشد و دفعها ضعیف و بد رنگ میشود
و لب باشد که منفعه و در حرکات زود سست شود و کاه باشد که بخارات بواسیر سبب
دوار و صداع شود پس علاج آن بچند وجه باید کرد اول تنقیه بدن و اصلاح مزاج کبد
و طحال و معده که تولید خلط فاسد نشود و دوم تدبیر کردن خون آن بر کاه مستد شود سیم
تدبیر تسکین ورم و وجع آن چهارم تدبیر بند کردن خون بر کاه بحد افراط برسد پنجم
تدبیر قطع و استقاط و اینها که بالمره برطرف شود اول آنکه فصد باسلیق و صافن
در تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است و فصد اسیلم از دست چپ باصلاح طحال که آن نیز
باصلاح بواسیر میشود نیز نافع است و شیخ رئیس فصد مابض را که رکیست در کل فصد
زیر کاسه زانو است اقوی از فصدهای دیگر فرموده و حجامت مابین ورکین نیز فرموده
و بعد از فصد اکر تنقیه نشود بنوعی که در ضعف قلب مذکور شد با آنچه که در ربع مذکور خواهد شد
تا علامت غلبه هر خلطی موافق آنچه مذکور شد بکنند شاید و بعد از تنقیه مداومت بمقویات

دواء جهة بواسیر

مسهل از دوست ... از ... بواسیر ... بادیان ... هر یک ... مثقال ... اطریفل ... افتیمون ... بکان ... ایمن ... حبوب ... جوش ...



معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد بکنند و از اصلاح کبد خوردن شربت دواءالمسک با سکنجبین
بزوری منضج کنند و در باب از جمیات مذکور خواهد شد هم بکنند هم تست بید و اکر عوض سکنجبین بادیان
ضعف قلب مذکور است اطریفل مقل مقوی از سه مثقال تا شش مثقال با آب کرم بنوشند بسیار نافع است
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه از هر یک شش مثقال افتیمون اسطوخودوس از هر یک سه مثقال
تربد سفید هفت مثقال قند خیار چنبر مقل از هر یک سه مثقال مقل را در آب کنند و حل کنند
و سایر ادویه را کوفته و بیخته بروغن بادام هفت مثقال چرب کنند و دویست و پنجاه مثقال عسل را
بقوام آورند و مرتب کنند بقوام مقل و غلوس را داخل کنند و از ... بر آرند و ... بکار برند
و مداومت کردن اطریفل صغیر و ... بواسیر مجربست و لب باشد که مداومت باطریفل صغیر و کابلی
خوردن اطریفل مقل ... خصوصا بعد از فصد و در اصلاح مزاج صاحب
بواسیر مداومت کردن شربت زرشک ... نافع مجربست ... بعد از فصد و چند دفعه اطریفل
مداومت کردن شربت زرشک ... و ... نافع بود و صفت شربت زرشک آنست زرشک
ده ... خوب بخیسانند و ... صاف کنند و ... شکر صاف بقوام آورند و ...
و شکر را آنقدر باید که شربت خوش ... ترشی باشد و اکر بعد از قوام آمدن شربت
در پنجاه درم شکر ... مثقال ... سائیده اضافه نمایند انفع است خصوصا ... حرارت

چنانچه در صداع حاره مذکور شد ظاهر باشد و این شربت را از پنج مثقال تا ده
مثقال با عرق کاسنی و تنهائی میسر نمایند و بعضی اوقات حب مقل یا معجون
مقل یا معجون مقل یا معجون خبث الحدید هر یک باشند بس نافعست و صفت حب
مقل املج پوست هلیله کابلی آمله مقشر پوست بلیله تخم گندنا تخم ترهٔ تیزک تخم رکان
از هر یک پنج مثقال مقل زرد پنجاه مثقال مقل را در آب کنند تا حل کند و سایر ادویه را کوفته
و بیخته با هم سرشته و حبها بقدر نخود بسازند و از یک دانه تا دوازده دانه فرو برند و بعضی
اجزای حب را اگر با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده سرشته معروفست بمعجون مقل و قدر
شربت این معجون دو مثقال صفت اطریفل مقل املج پوست هلیله زرد هر یک شش مثقال
آمله مقشر پوست بلیله از هر یک ده مثقال مقل زرد بیست مثقال مقل را در آب کنند تا حل شود و سایر
ادویه را کوفته و با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده سرشته و اگر بدون عسل بطریق حب
استعمال نمایند هم روا از حب مقل است قدر شربت از حب تا دوازده دانه و از معجون
تا سه مثقال صفت معجون خبث الحدید که معروفست بمعجون خبثیت موافق نسخهٔ قانون پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب
از هر یک ده مثقال تخم [illegible] از هر یک چهار مثقال خبث الحدید مدبر یکصد مثقال

صفت حب مقل
صفت اطریفل
معجون بلیله

اجزا را

اجزا را تمام نرم صلایه کرده به ده مثقال روغن گاو چرب کرده با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده
سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت تا یک مثقال و اگر دو مثقال مشک
اضافه کنند هم شاید و این معجون از اصحاب مزاج حار چنانچه علامات حرارت مزاج
مذکور شده محفوظ داشت و طریق تدبیر خبث الحدید که جزو این است نرم صلایه
نموده تا چهارده روز در سرکه بیارند بخیسانند و در سحق مبالغه بسیار باید کرد که
هر چه سحق بیشتر شود بهتر است و چون نرم داشتن طبع صاحب بواسیر لازم است و هر گاه یبس
در طبیعت باشد گاهی تمر هندی و آلوی بخارا هم وزن ده آلوی خشک بخیسانند و طرف صبح
آب او را با شیر خشت و تنهائی نوشند و اگر قدری ترنجبین هم با سایر اجزا بخیسانند هم شاید
و اگر شربت تمر هندی یا شربت آلوی بخارا اکثر اوقات تناول نمایند هم در نرم داشتن طبع
و هم در تسکین حرارت مزاج نافع است و طریق ساختن شربت تمر و آلو [illegible]
و قدر شربت هم مثل اوست و غذا آنست که ملین طبع باشد صاحب بواسیر را نافع است
و پرهیز از هر غذای غلیظ و از هر چه مولد سودا باشد مثل بادنجان و عدس و گوشت گاو
شور خصوصا ماهی نمک سود و گوشت قدید و سبزیهای تند لازم است و شیخ الرئیس اینرا
منع کرده و خاگینه با زرده تخم مرغ و کند با مغز پسته مناسب دانسته و دیگر آنچه

ادرار حیض و بول

در باب غذاست جمیع مذکور می‌شود اصحاب بواسیر را نیز نافع است و بهتر آنست که با مربع دوای

بهم رسانیدن است اما وجع مذکور بر گشودن خون بواسیر دفعتی باید که کرده که معتاد آن باز ایستاده

باشد و دوانها محتاج گشته باشد و در دوی یا دوی یا فی و یا دیگر از بخارات آن در بدن

حادث شده باشد پس باید که روغن گرم بکار برد و دست در میان آب نیم گرم نشیند

و مجموع یا بعض این روغنها موضع را اگر چرب کند روغن هسته هلو یا شفتالو و روغن هسته

زردآلوی تلخ و روغن کرچک و مغز ساق گاو و مغز ساق بز هر یک از اینها با مقل و

بدون مقل و اگر با اینها کتیرا داخل شود و پیاز زرد با روغن گاو ریخته ضماد نمایند و اگر با این نیز نشود آب

پیاز زرد با زهره گاو استعمال نمایند و اگر تخم مریم اضافه این دو جزء نمایند اولیست و اگر بار تلخ

شود اولیست و اگر هسته تمر هندی یا سرگین کبوتر اضافه نمایند و شیخ رئیس هم این را

تجویز نموده و فصد صافن یا بعض درگشودن خون بواسیر بسیار نافع است ولیکن باید که بعد از

فصد صافن احتیاج بادویه مذکوره نشود و الا اول باید فصد کرد و بعد از فصد ادویه مذکوره را

بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر از استعمال ادویه مذکوره وجع بهتر نشده باشد باید شود ادویه

که بعد از این در تسکین وجع دوم مذکور خواهد شد استعمال نمایند سیوم در تسکین وجع دوم

بواسیر است خواه ابتدا حادث شده باشد و خواه بعد از استعمال دوای حاره و قطع

حادث

حادث شود هرگاه وجع بواسیر شدت کند و غلبه امر خون ثابت شده باشد اولا به عزم کشودن

درگشودن خون بواسیر نمایند و فصد از باسلیق یا صافن بکنند و اگر فصد کفایت نکند مکرر نمایند

و در هر دفعه از پنج عدد تا ده عدد باشد و بعد از وجع بواسیر احتراز از حیوانات و شیرینی لازم است

و تبرید به مبردات و ادویه و غذائیه چنانچه در صداع حار و درد چشم و درد گوش و خناق

مذکور شد بعد از آن بجهت استعمال روغنهائی که در تسکین درد بواسیر مذکور شد در تسکین وجع نیز

نافع است و مرهمهای مسکن اوجاع بواسیر از آنها است اکلیل الملک عدس مقشر از هر یک

یکجزو اجزا را کوبیده با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ استعمال نمایند مرهمی دیگر اکلیل

الملک تخم خطمی تخم کتان از هر یک یکجزو مقل میعه سائله از هر یک نصف جزو افیون و زعفران

و پیاز و روغن گاو پخته از هر یک سدس جزو زیره مرغ مغز نی گاو و روغن کوهان شتر زرده

تخم مرغ بمقداری که برای اجزا سرشته شود روغنها را بگدازند و با زرده تخم مرغ و سایر

ادویه مرهم ساخته استعمال نمایند که هم خون را ساکن نماید و هم تسکین وجع نماید مرهمی دیگر

تا دو عدد زنجبیل در زیر خاکستر گرم بپزند و در روغن گاو کهنه با روغن مغز زردآلوی تلخ نیم

بریان کنند و در هاون سرب یا هاون مس صلایه کنند تا چون مرهم شود پس بر داغ

و استعمال نمایند و اگر قلیل مقل اضافه نمایند بهم رسانید یا اگر کندر مذکور را با سفیداب

قلع و پیه مرغ آبی و پیه گاو و موم کافوری ممزوج نموده استعمال نمایند مرهم دیگر اسفیداج تخم مرغ را
با روغن گل سرخ در هاون سرب چندان صلایه کنند که رنگ سیاهی بر آرد و استعمال
نمایند مرهم دیگر پیه مرغ آبی و روغن گل سرخ موم کافوری همه را باهم بگدازند و با طلیا
افیون و زعفران استعمال نمایند و اگر پیه مرغ آبی نباشد سایر اجزا کافیست
و اگر عوض پیه مرغ آبی پیه مرغ کنند هم شاید لیکن شیخ رئیس فرموده که پیه مرغ
آبی درین باب شدید النفع است مرهم دیگر اسفیداج قلعی موم کافوری و روغن
گل سرخ موم و روغن را باهم بگدازند و با اسفیداج مخلوط نموده استعمال نمایند
مرهم دیگر روغن هسته زردآلو و هفت مثقال صمغ سائیده سه مثقال مقل دو مثقال اجزا را
باهم سرشته استعمال نمایند مرهم دیگر سماق ازرق کوهان شتر مغز ساق گاو هسته
زردآلو صمغ سائیده زرده تخم مرغ روغن گاو که قدری پیاز در او جوشانیده باشند
اجزا را نیک باهم بسرشند و استعمال نمایند که بسیار نافع است مرهم دیگر روغن گل سرخ
زرده تخم مرغ با طلیا افیون و زعفران و بدون زعفران و بدون افیون و زعفران و اگر هیچ یک
نباشد از اجزا مذکوره زرده تخم مرغ به تنهائی مرهم دیگر کتیرا نرم کوبیده با روغن گل سرخ
و سفیده تخم استعمال نمایند یا آرد جو و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ باهم ضم نموده

استعمال

استعمال نمایند و هر یکی از این مرهمها را که استعمال نمایند اگر دانها بیرون باشند
بر پنبه کرده بر آن نشینند و اگر در درون باشند پنبه را بآن آلوده بر دارند چنانکه بدانها
برسد و بگذارند از مرهمی باز تجدید کنند **اما ضمادات نافعه بواسیر** زرده تخم
مرغ مغز نان نرم پخته روغن گل سرخ ضماد دیگر کاکنج را با آب مورد پخته ضماد نمایند
ضماد دیگر پیه بز پیه اردک پیه تازه پیه مرغ خانگی مغز ساق گاو کوهان شتر روغن
بنفشه بادام روغن مغز تخم کدو موم کافوری اجزا را مساوی باهم بگدازند و کتیرا و گل
خطمی نرم کوبیده باهم مخلوط نمایند و استعمال کنند و اگر مجموع پیه‌ها و روغنها یافت نشود
بعضی هم کافیست و اگر وجع بسیار شدید باشد آب برگ بنگ بگیرند و با قدری آب
مخلوط نمایند و با خمیر نان زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ ضم نموده ضماد نمایند
**اما ابزن نهاری مسکن اوجاع** اکلیل تخم کتان تخم خطمی خبازی را کوب بجوشانند و صاف
نمایند و با لعاب کتیرا هم پخته ضم نموده و نیم گرم نموده مریض در میان آن بنشیند ابزن دیگر
اکلیل الملک بابونه خطمی خبازی سپستان بجوشانند و در میان آب آنها بنشیند ابزن دیگر
اکلیل الملک بابونه حلبه تخم کتان باقلا تخم خطمی خبازی بالنگ بنفشه پوست خشخاش خار خسک
اجزا را نیم کوب کرده بجوشانند و در آب نیم گرم بنشیند و اگر مجموع این اجزا نباشد

ابزن بواسیر

تخم خطمی

بعضی از اینها کافیست اما چهارم تدبیر بستن خون بواسیر هرگاه بجهة افراط برسد بحدی که
حبس خون بواسیر کاهی باید کردن که خون بسیار رفته یا افراط وضع میشده باشد و احداث
ضعف کرده باشد و رنگ زرد و ساقها ضعیف شده باشد درین وقت تعرض
قطع آن باید شد اما ادویه مشروبه بطرف صبح شیره تخم خرفه بوداده سه مثقال
و شیره تخم کشنیز یکمثقال بوداده یا دوغ گل طباشیر و چهار مثقال رب به و اگر
یافت شود قرص کهربا بنیم مثقال تا یکمثقال ضم نمایند و بنوشند و صفت قرص

قرص کهربا

کهربای معمول معاصرین است کهربا انجبار را از هر یک سه مثقال ورق گل سرخ
صمغ عربی از هر یک هشت مثقال [illegible] نشاسته گل ارمنی طراثیث طباشیر گلنار تخم مورد
از هر یک پنج مثقال رب سوس اقاقیا از هر یک سه مثقال اجزا را نرم کوبیده اقراص
سازند قرص کهربا موافق نسخه قدما کهربا بسد مروارید تخم خرفه از هر یک پنج مثقال شاخ
بز کوهی پوست تخم مرغ هر دو سوخته صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید
و سیاه از هر یک شش مثقال و دوغ سوخته بزر البنج از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته با لعاب اسپغول قرصها
قرص سازند بهر یک ازین دو نسخه عمل میتوان کرد و شیخ الرئیس اطریفل صغیر را با خبث الحدید
ذکر کرده و طریقه ساختن آن چنانست که خبث الحدید را چهار روز در سرکه بخیسانند

وبعد ازان

و بعد از آن خشک نمایند و با سه وزن اطریفل با عسل سه برابر مجموع ضم کنند و
و سه از اینها میل نمایند و اطریفل صغیر بدون خبث الحدید نیز نافع است لیکن
کهربا دوغ سوخته گل ارمنی از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد پوست بلیله
آمله مقشر از هر یک پنج مثقال تخم گندنا سه مثقال مقل دو مثقال سیر اجزا را
کوبیده و مقل را در آب گندنا حل کنند مجموع را با هم بسرشند و حب کنند و تا سه مثقال
از دواها با آبی که آهن تافته در او خاموش کرده باشند بنوشند و طریق [illegible]
دوغ که عبارت از کودری و در اصفهان کس [illegible] گویند و شاخ بز کوهی و پوست تخم است که
در کوزه کرده سر آنرا محکم ببندند و در تنور یا تون حمام گذارند تا از هم بپاشند و خوردن
[illegible] و برش عصاره [illegible] بقدر ده [illegible] بسیار نافع است اما دوائی که استعمال آن
خورانیدن میکنند اینها است صبر کندر دم الاخوین [illegible] اجزا را [illegible] غبار سازند
و تا [illegible] را با سفیده تخم مرغ با اینها الوده استعمال نمایند و دیگر آنکه پوست انار
و مازو را با خمیر [illegible] کنند و مقعده را با دود بشویند و دیگر آنکه سفیداب قلعی
مرداسنگ شادنج مکلس و قلیمیای نقره با روغن گل سرخ و موم سفید مرهم نموده استعمال
نمایند و دیگر آنکه برگ مورد [illegible] پوست انار اجزا را [illegible]

و عریض در آب انجا بنشیند و دیگر آنکه گندر گلنار مازو سرمه سنگ گیا تا اقاقیا صمغ
عربی اجزا را مساوی نرم سائیده با هم مخلوط نموده شیاف نمایند و مداومت
بعمل در این باب نافع است و هرگاه بعد از این تدابیر خون بافراط می آمده باشد
فصد باسلیق کنند و بقدر سی مثقال خون بگیرند و بستن بازوها و رانها محکم و محجمه را
بر کرگاه و سینه نصب کردن و نکندن خون را باز میدارد و غذا آش ساق و بادنجان
مناسب است و هرگاه ضعف زیاد بهم رسد طرف آخر روز مروارید فاد زهر معدنی
کهربا و حب الآس از هر یک دو دانگ با آب سیب و آب به هر روز بدهند اما
**پنجم** تدبیر اسقاط داءها که با المره بر طرف شود و آن بچند وجه است اول آنکه ادویه
چند استعمال نمایند که داءها بمرور ایام خشک شود و بریزد دیگر آنکه ادویه چند استعمال
نمایند که داءها بگندد و برطرف شود دیگر آنکه داءها را قطع کنند بجهت برطرف هر چند در این
معالجه خطر عظیم است زیرا که در استعمال دوای حاره و بریدن اکثر اوقات که وجع شدید و ورم
عارض میشود و سبب مفاسد میگردد و دیگر آنکه مواد فاسده که در بدن جمع شود از این طرف
دفع میشود و بعد از سد این طریق در بدن منتشر میشود و مفسده میکند بهر حال
ترک علاج اولی است و اگر هم علاج کنند یا به بستن داءها یا باستعمال ادویه

شود

که بمرور



که بمرور خشک کند و بر هر تقدیر کیانه را کمگذارند تا راه دفع باشد و سه طریق
دفع با المره شود حاجی حسین جراح کرد فن جراحی و کحالی در این زمان با تجربه است
از ازاله بواسیر در ریخ وقت بوده و مکرر ارادهٔ قطع داءها میکرد و که ای فقیر
مانع میشدم آخر الامر تنگ آمده و بیخ داءها را محکم بست و باستعمال قطع آن شد بیت
ورم و وجع مقرون بهلاک شد و بعد از استعمال مسکنات وجع و تحلیلات بسیار
به شد و از تعریض بواسیر فارغ شد نهایت چون سیلان خون فاسد که هر بواسیر
دفع میشد برطرف شد بعد از یکسال تقریباً ماده بشرائی بحرکت آمده و بعد از آنکه
مشرف بهلاک شد بر دو جنس باطل شد طبعاً قطع و قلع جمیع داءهای بواسیر
مناسب نیست و صورت مفسده عظیمه است چنانچه دانستی اما طریق استعمال
ادویه که داءها بمرور ایام خشک شود از آنجمله مجربات اول تخم تره مقد ازرق
پوست بیخ کبر جوز السرو که بار درخت سرو است و بادنجان که در عرف کلاه بادنجان
گویند و اطباء اقماع باذنجان گویند مرتعش از زاج پوست انار تخم حنظل و اگر مجموع این
اجزا نباشد بعض هم کافیست و دستور بکار کردن آنست که دیک سفالین را ته
او را سوراخ کنند و بشکل نشتر اسوربا کنند و در آن ادویه را برابر بریزند و دود

بر بالای دواها را بر آن سوراخ کم از خنجا که دود و بخار آن چوب بدانها برسد
و اگر دواها اندرون باشد بعد از فراغ از قضای حاجت که دواها بیرون آمده
باشد بعد از آن دوا قوی بخورات در این باب بگیرد بلادرات و شیخ رئیس
میفرماید که بخور چوب گز هرگاه مکرر کنند نافع باشد و حکایت کنند از بعضی
ادویه و این دیگر آنکه میگویند که خرنوب تر را بکوبند و آب آن را بگیرند و پنبه را
بآن بیالایند و استعمال نمایند او را خشک میکند و برطرف میکند و صاحب ذخیره
دالیاتی و دیگران میگویند که این شیاف معتبر آزموده اند که بواسیر را
خشک میکند و برمی‌افکند وصفت آنست که بگیرند عفص را و در دیگ مس آب ندیده
یعنی دیگ سرخ که آب نکرده باشند بآب بجوشانند تا آنکه غلیظ شود پس
در طاس مس آب ندیده کنند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم
زنند و شب روی آنرا بپوشانند و بعد از چهل روز بگیرند و از او را با کچر(?) از [illegible] مکی
و صبر سقوطری و حرف که بفارسی تره تیزک [illegible] میگویند اجزا مساوی و مجموع آن
عفص مذکور را باهم بیامیزند و شب در میان بعنوان شیاف استعمال نمایند و غذا
شور دهند که [illegible] حاجت [illegible] و دیگر مالیه [illegible] از آنجمله مرهم [illegible]



عصاره لحیة التیس دو مثقال کندر سه مثقال اجزا را نرم کوبیده و باهم مخلوط نموده
بواسیر بطریق مرهم استعمال نمایند دیگر جوز السرو و خطمی و جفت البلوط را نسوده
و بعد از بواسیر را با خمر شسته باشند بر او بپاشند طلای دیگر زرده چوب مرده(?)
سنگ مساوی نرم کوبیده با روغن گل سرخ و موم کافوری مرهم نموده استعمال
نمایند طلای دیگر پوست انار عصاره لحیة التیس جفت البلوط جوز السرو کندر را اجزا
مساوی نرم کوبیده بخمر سرشته استعمال نمایند و در بعضی نسخ بعوض خراب(?) عفص
القلاب است و هرگاه بواسیر در اندرون باشد لته را بآن ادویه آلوده بعنوان
شیاف استعمال نمایند و اگر بعد از این ادویه وجع بهم رسد ادویه که در تسکین
وجع مذکور شد استعمال نمایند اما استعمال ادویه حاره که دواهها را بخورد
و برطرف شود هرچند این نوع عمل سبب خطرات زیرا که استعمال دوای تند
سبب وجع شدید میشود و گاه باشد که باین تقریب مفاسد دیگر حادث شود
و جمعی دیگر آنها میگویند که بریدن بواسیر بهتر و با سلامت نزدیکتر است از علاج
تند و هرگاه خواهند باید اول فصد باسلیق بکنند و بعد از آن متوجه این عمل
شوند و طریق استعمال ادویه حاره آنست که قلقدیون زنجبیلی(?) یا دیگر [illegible]

هر یک که باشد بر روی زرده تخم مرغ که نیم رفیق کرده باشند قدری قلیل پاشند اگر
مرهم زنگار را بر روی شیر کرده بر روی دانه بچسبانند چنانچه بغیر دانه بعضو دیگر نرسد و اگر
از استعمال اینها وجع مرتبه شدت کند که طاقت نتوان آورد نصف روز یا کمتر روز
مهلت دهند و یکی از مرهم‌ها یا ضمادات که در مسکنات وجع مذکور شد استعمال
نمایند و باز استعمال این دوا کنند تا آنکه دوا سیاه شود بعد از آن با روغن گاو که
مرهم نموده استعمال نمایند که هم درد را تسکین میدهد و هم دانه را می‌افکند و بعد از افتادن
دانه مرهم سفیداب تا چند روز و بعد از آن مرهم کافوری استعمال نمایند که جراحت ملتئم
گردد و اگر بزرگ کلان باشد هر یک از مرهم‌ها و ضمادها که در باب مسکنات وجع مذکور
و مرهم سفیداب و مرهم کافوری نافعست و اگر دانه تو بر ظاهر نباشد مجه درون
منفذ را بیرون باید کشید و ساقی بیرون باید گذاشت تا قوه الجر توری بیدا کند و درد
بکار برند و آنگاه مجه را باید برداشت و دوا استعمال نمود و بعد از لحظه باحتیاط بروغن
زرد او چرب کرده بجای خود گذاشت صفت قلقطیون اینست اقاقیا دوا زرده
مثقال زنجار سرخ زرنیخ زرد از هر یک یکمثقال قرحچار مثقال آهک آب نرسیده
هشت مثقال بخ یا شش مثقال اجزا را کوفته و بیخته با سرکه قرص نمایند وقت





حاجت قرص را نرم کوبیده بطریقی که ذکر شد استعمال نمایند صفت دیگر زرنیخ زرد
زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر یک شش مثقال عرق کی ده مثقال آهک آب نرسیده
مثقال زنگار یک مثقال اجزا را کوفته و بیخته با سرکه قرص نمایند و بطریق مذکور استعمال نمایند
صفت مرهم زنگار ده مثقال از زردچوب یکمثقال موم زرد علک البطم که بفارسی سقز
گویند راتینج که صمغ صنوبرات از هر یک پنجمثقال روغن زیتون سی مثقال اجزا را باهم
بگدازند و باز زنگار را و زردچوب را بریزند تا مرهم شود صفت مرهم سفیداب در صدر رساله
در سوختگی آتش مذکور شد و اینجا صفت مرهم کافوری اینست مرده سنگ سفیداب
قلعی موم کافوری از هر یک پنجمثقال روغن گل سرخ بیست مثقال موم و روغن را بگدازند
و ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و یک سفیده تخم مرغ و نیم مثقال کافور
نرم سائیده اضافه نمایند و در هاون چندان لب نمایند که مرهم شود و اگر قلقطیون
و یک بر و یک و مرهم زنگار نباشد بعض از ادویه حاره را که جزء مرهم و ضماد کنند
شد غبار ساییده بر روی زرده تخم پاشیده بدستوری که مذکور شد استعمال نمایند و ادویه
حاره اینهاست فرفیون نوشادر و دار فلفل که جاوشیر گرد او را در صیقان میکوبند
مویز ج نفتا و الحجار آهک آب نرسیده زرنیخ سرخ زرد کهلا مجروح یا بعضی

صفت مرهم زنگار

این اجزا را با قطران و بول طفل یا تنها استعمال نمایند و اگر ملایم خواهند با لته نگاه دو

استعمال نمایند و کامل الصناعه میگوید که اگر اهک و زرنیخ بدستوری که از برای ازالهٔ موی زهار

ترتیب دهند و در حمام قدری از او را بموضع بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خمیر بشویند و پوست

حنظل سوخته و زرنیخ سوخته را برابر و بپاشند منحک شوند و بر طرف میکند فقیر میگوید که اینها

انیست که این علاج که از علاج سابق ملایم تر است بعد از ونه اگر باین ازاله نشود بعلاج

سابق معالجه نمایند و بهر تقدیر بعد از استعمال ادویهٔ حادّه با دهن الند که مذکور جرح

شد مرسله آنچه در باب سکنات وجع مذکور شد بعمل آورند که قطع نظر از اینکه مرض تمام نمیکند

ضررهای دیگر مثل شدّت ورم و غیره حادث میشود و علّت عظیم تر میگردد و اما تدبیر قطع ما اگر

این عمل کاهی باید کرد که مریض طاقت و جان داشته باشد و دیگر علاجها تخفیف کرده باشند توان

کذرانیده نشوده باشد و بوجود این مراتب تا نرود انها را قطع کردن نشاید وقتی زیاده مشتد رفع

از آن عمر در بعض و هم حدوث امراض بدتر از بواسیر لازم بر قطع باشند و اولا باید فصد باسلیق

کرده و اگر مریض یا مجذور که حس او زائل کنند و منع سیلان خون بسیار کنند بربندند و بعد از آن

قطع کنند و اولیت و مجذر مناسب معجون جب الشفاءات که در بیع مذکور میشود یا افیون و زعفران برا

باهم بسرشند و بدهند یا فلونیای رومی یا برش عصار یک این با قدری که حس مریض

کم



کم شود و طریق قطع انست که جراح ناهیر داینها را بروغنی که در استعمال ادویهٔ حادّه

کفته شد بیرون آورده با مقراض بسیار تیز یا آلات قطع دیگر بریده و بعد نیکه

چیزی از گوشت صحیح بریده نشود که مفاسد عظیمه میکند و بعد از بریدن بگذارند که قدری

خون رود پس اگر ورم کند و وجع شدید حادث شود یکی از مرهمها که در تسکین

وجع مذکور شد استعمال نمایند و مرهم سفیداب و کافوری بگذارند تا ملتئم شود

و طریق دیگر انکه بیخ داینها را با ابریشم یا موی کله دم اسب یا خیطی از کتان محکم

ببندند و یکی از مرهمهای مسکّن وجع بر آن بگذارند تا خود بریده شود و بعد از

افتادن مرهم سفیداب و کافوری استعمال نمایند تا محل قطع بصلاح آید و ملتئم کرده دارن

طرایق است و بهرهات در بیان **روغن کبابه بواسیر** که از تراکیب یکی از اعاظم فقیر و از

اسرار مکتوم است و مکرر بتجربه رسیده اگر زیاد قطع و بس بالتخفیف داده هر که بان

گذرانند حاصل شده هر که بسیلان خون باشد این نسخه است بیدنر نسخ کبیده

و پنجاه مثقال کافور زیبق از هریک دو مثقال خاکستر مثقال کافور بیرمیه بر زرنیخ کله زاج

و صاف کنند و زیبق را با خاک و آب دهن در ظرف سفال بالیث تا زیبق خیر آن

بالند که اثری از او نماند و کافور را نرم حلّ کنند و همه را باهم مخلوط نمایند

وچندان بر هم زنند که بچون مرهم شود و بطریق سایر مرهمها استعمال نمایند و هرگاه
با سیلان خون باشد اینست نسخهٔ او بیه بز سرخ صمغ و نیم
مثقال کف دریا سفیداب قلعی از هریک دو مثقال سرنج یکمثقال کافور
نیم مثقال بیه بز را بدستور نسخهٔ اول بگدازند و سایر ادویه را نرم سحق
کرده با هم خلط و مزج تام داده مثل مرهم استعمال نمایند حرقة البول
سوختن در وقت بول سبب آن اگر حدت و مخالطت صفرا با بول باشد علامتش
تندی و زردی بولست و سایر علامات غلبهٔ صفرا چنانچه در صداع صفراوی
مذکور شد و نیامدن چرک با بول و نیامدن چیزی از عالم لخلخه با بول علاجش
خوردن شیرهٔ تخم خیار شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ تخم خرفه از هریک دو مثقال با لعاب
بزرقطونا و سه مثقال شربت بنفشه و اگر یافت شود نیم مثقال تا یکمثقال قرصی که معروفست
بقرص بنادق البزور با ماء الشعیر بقدر سی مثقال یا شربت بنفشه سه مثقال و بنادق البزور
نیم مثقال و بدون بنادق البزور و اگر شربت بنفشه هم یافت نشود ماء الشعیر تنهائی
کافیست و صفت بنادق البزور اینست مغز تخم خربزه کرمک دو مثقال مغز تخم
خیار یکمثقال مغز تخم کدو بزرالبنج تخم خطمی مغز بادام صمغ کتیرا انیسون رب السوس

خشخاش



خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو مثقال بکوبند و قرص سازند و غذا
آش زرشک و آش تمر هندی آش جو و زرده تخم مرغ و بالجمله مبردات
دوائیه و غذائیه نافع است و اگر سبب آن قرحهٔ مثانه باشد علامتش بدبوئی
بولست و آمدن چرک با سوزش و آمدن چیزی چند است با بول مثل سبوس گندم
بعضی اوقات و خارش و وجع در مجرای بول از قضیب و از مقعده تا سر قضیب
و گاه باشد که قرحه در این مجری باشد و علامتش شدت خارش و سوزش
و وجع موضع خاص است از این مجری و گاه باشد که ورم در قضیب حادث
شود و اگر سبب آن جوشش چند باشد در مثانه یا مجرای بول که آنرا بلغت
اطبا جرب المثانه گویند علامتش همان علامات قرحهٔ مثانه است سوای آنکه
در قرحه رفع شدن چرک بیشتر است و در جرب المثانه رفع شدن آنچه بسبوس
شبیه است و در جرب المثانه گاه باشد که کمتر رطوبتی سیلان میکرده باشد
و گاه باشد که قلیل خونی رفع شده باشد و بالجمله چرک بعد تحقق قرحه است
و در سایر علامات قرحه و جرب باهم شریک اند و معالجه نیز یکیست مگر در
آنچه مذکور خواهد شد علاج در هر یک از قرحه و جرب مثانه اگر علامات

علبهٔ خون چنانچه در صداع دموی مذکور شده باشد و مرض شدید فصد باسلیق
بکند یا حجامت میان شانه بکند اگر فصد را مانعی باشد و بتبرید بمبردات
تجربه که در نوع حرقة البول مذکور شد بکند و در قرحه زنگ چیوانا مجرب است
وخوردن ماء الشعیر با لباب بذر البزر و شربت بنفشه و لعاب بزر قطونا با مبردات
مذکوره و لباب بذر البزور و با الجوارش در نوع اول مذکور شد و در قرحه
مجرب چکا شدن شیر دختر و سفیدهٔ تخم مرغ با شیاف ابیض و بدان و
چکا شیدن گل سرشوی با شیر دختر یا سفیدهٔ تخم مرغ و فتیله را با نها ملطخ شدن
و در قضیب گذاشتن و استعمال شیافی که در رفع سوزش نظیر ندارد و مجرب و از
اسرار مکتومه است و صفت ان اینست فضه سوخته نقره ملغ از هر یک دو مثقال کثیرا سوخته
یکمثقال انزروت دم الاخوین صمغ عربی نشاسته از هر یک نیم مثقال نرم کوبیده با شیر
دختران یا شیر الاغ خمیر کرده شیافهای لطیف باریک بسازند و گرد در مجرای بول بگذارند و بالید
گل سرشوی با شیر دختر یا گل سرشوی با عرق بید یا آب برقضیب نافع است و تسکین سوزش و حرارت
و در قرحه مجرب مثانه مداومت بقی کردن رفع مرض بالکلیه میکند و در اواخر که حدت ماده
کم شده برای اصلاح قرحه ترهگا کج که صفت ان اینست مناسبت کا کج تخم خشخاش

در سنگ [illegible]

از هر یک



از هر یک ده مثقال تخم خیار مغز بادام مقشر ربّ سوس نشاسته صمغ عربی کثیرا دم الاخوین
کندر از هر یک پنج مثقال تخم کرفس بنجانگشت کهربا از هر یک سه مثقال افیون از هر یک
سه مثقال افیون یکمثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و بقدر یکمثقال از ان با ماء الشعیر
یا شیره تخم خیار و شیره تخم کدو و شربت بنفشه از هر یک سه مثقال بنوشند تا قرحه باصلاح
آید و رفع علت شود و در اواخر حمام یا در بلا رفتن بسیار نافع است و خوردن شیر الاغ
و دستوری که در تب دق مذکور خواهد شد در اصلاح قرحه مثانه نافع و مجرب است
و از برای رفع سوزش بول در همه انواع اگر قضیب را در آب گرم گذاشتن و دو
اواخر مداومت با فیون نیز نافع است و مجامعت در اوایل مضرّه و در اواخر
نافع است و هرگاه بعد از فصد و تبرید کار دیگر ساکن وجع و سوزش بر حرکت می آید
باشد و قرحه باقی باشد شیافی که صفت این اینست استعمال نمایند سفیداب قلعی
انزروت کندر دم الاخوین صمغ عربی نشاسته اخراس نرم کوبیده با شیر الاغ
یا آب خیار کرده شیاف ساخته استعمال نمایند که نافع و مجرب است

در بیان ضعف باه

سبب قلت اگر ضعف قلب و دماغ باشد علامتش وجود ضعف و ناخوشی در قلب و
دماغ است و نشانه ضعف باشد که ناخوشی حال قلب علاج اول باید تقویت

دل و دماغ بجوز که در ضعف دل مذکور گشته بکند و بعد از آن با دویه و اغذیه و تدابیر
که بعد از این مذکور میشود تقویه باید نمایند شیخ رئیس میگوید که هرگاه سبب ضعف ضعیف
دل باشد در علاج آن چیزی نشود و بکوشش نرسد بلکه هر ضعف باشد که در منشا آن حرارت
مزاج باشد انفع از هر دوا شیت و اگر سبب حرارت مزاج باشد علامتش علامات غلبه
حرارت است چنانچه در صداع و دوی و صفراوی مذکور شد و علامات دیگر انتفاع
از مبردات و تضرر از مسخنات علاجش تجرعه مبردات مثل شربت تخم خرفه با سکنجبین
ساده و سایر مبردات بحسب مزاج و از غذاها شربت ریباس و انار و گوشت
بره و بزغاله و مغز کدو آنها و هر تره که بجه گرم تناول نمایند و هندوانه و خیار
و خیار و امرود و آب غوره و دوغ و ماست و باقلا و عدس و دره و دراج و وزره
و سفیده تخم مرغ و اگر حرارت با فراط باشد شربت تازه با شکر و دوا الترنجبین که
آن دیست که شیره تازه و دو شیره را با شاف آن ترنجبین پاک کرده باشند تا منعقد شود
تا یازده مثقال مینا نمایند و از اغذیه که بعد از این مذکور میشود هر چه خنک
[illegible] باشد و با الجمله هرگاه ضعف باشد بحرارت مزاج باشد معالجه بمهیات
مهیات حارة منع است بلکه احتیاط در این نوع با غذیه است که بعد از این مذکور میشود

که چند آن حرارت تمام است باشد و همچنین نجما از تدابیر مفرد و دواییه و غذاییه که مذکور خواهد
شد نافع است و اگر سبب آن حرارت مزاج نباشد بلاکه [illegible] مثل در بدن یا قلت تعب
یا استفراغات باشد علامات اینها عدم حرارت مفرطات و انتفاع بمهیات و دوا
و غذاییه و تدابیر و علاجش هم این نوع است که ذکر میشود و اما معاجین که بجهت حرارت
که در تقویت دل و دماغ نظیر ندارد و نفعات مقوی تمام است صفت آن بهمن سرخ و سفید
تودری سرخ و درونج عقربی و ابریشم خام [illegible] مغز بادام مغز پسته مغز بادام مغز
فندق مغز حبة الخضراء مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم خشخاش [illegible] از هر یک
نیم مثقال تخم [illegible] تخم کدو [illegible] از هر یک دو مثقال زعفران [illegible]
از هر یک یک مثقال با دو برابر اجزا عسل معجون نمایند معجون لبوب که مقوی باه و قریب با قده است
مغز پسته مغز فندق مغز جلغوزه مغز بادام [illegible] تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه
از هر یک [illegible] مثقال مغز تخم خیار [illegible] از هر یک یک مثقال نیم [illegible] بهمن سرخ
و سفید لسان العصافیر [illegible] دارچینی از هر یک یک مثقال شکر [illegible] مثقال با عرق
بید مشک [illegible] با دو برابر اجزا عسل [illegible] اجزا را کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] مثقال معجون لبوب کبیر که نفعات مقوی باه و قلب و دماغ ذکر شده است

علاج

معجون لبوب

معجون لبوب کبیر

کو چندان

معجون مقوی باه

و سرمای خورانند و تقیب را بحث م کند و صفت آن مغز بادام مغز فندق مغز بن
مغز گردو مغز جلغوزه نارجیل مغز ابهلک مغز تخم خربزه مغز تخم کدو کهنه مقشر تخم
خشخاش سفید قلب سعتر مغز سر کنجشک نر خشک از هر یک پنج مثقال کبابه قرنفل
خولنجان و تخم شقاقل از هر یک دو مثقال نیم مصطکی سشته لسان العصافیر
سنبل طیب زعفران زنجبیل دارچینی تخم ترنجبین از هر یک یک مثقال نیم بهمن سرخ
و سفید تودری سرخ و زرد تخم ناردون بوزیدان شقاقل تخم زردک تخم شلغم تخم
پیاز تخم ... از هر یک سه مثقال خارخسک تقیب کاهو ... تخم انجره
کنجد ... از هر یک دو مثقال با دو برابر اجزا عسل صاف بقوام آورده معجون سازند
قدر شربت دو مثقال اگر اورند سه مثقال مروارید دو مثقال عنبر یک مثقال مشک نیم
مثقال ورق طلا نیم مثقال ورق نقره یک مثقال اضافه نمایند هم در تقویت قلب و
دماغ و هم در تقویت باه افزون میشود

معجون فلاسفه

معجون فلاسفه که از ادوه الحواة گفته اند و
شیخ رئیس در رساله باهیه ذکر کرده و غیر تقویت باه منافع دیگر دارد و تقویت
حافظه میکند و دافع نسیان و درد پشت و سلس البول و اوجاع مفاصل است و بالجمله
بجمیع بارده نافع است و استعمال آن صاحب مزاج حار را جایز نیست



قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال صفت آن زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی اگر
مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز جلغوزه پنج بابونه مغز
نارجیل از هر یک ده مثقال تخم بابونه پنج مثقال مویز دانه بیرون کرده سی مثقال
عسل صاف دو برابر اجزا بطریق معمول معجون سازند معجون دیگر قلیل الاجزا و کثیر
المنافع لبلب سعتر پنج مثقال نخود خام ده مثقال شقاقل خولنجان زنجبیل دارچینی
تخم زردک تخم تره تیزک تخم کرفس اسارون از هر یک سه مثقال اجزا را کوفته
و بیخته با زرده تخم مرغ نیم برشت بقدری که مجموع خمیر شود سرشته با دو وزن عسل
کرفته معجون نمایند و هر صبح و شام بقدر دو مثقال میل نمایند و اگر از عقب
هر یک از معاجین مهیه شیر تازه دوشیده بنوشند انفع است اما اغذیه باهیه
نخود باقلا خصوصا با ... لوبیا پیاز کلم ترب نعناع زردک شیر گاو و شیر گوسفند
گوشت گوسفند گوشت بره گوشت مرغ و خروس جوان گوشت مرغابی گوشت گنجشک
مغز سر هر یک از اینها تخم مرغ تخم گنجشک انجیر انگور خربزه شیرینی و در مجموع هند دانه
و شقاقل و خیار و گوشت ماهی تازه که گرم تناول نمایند اما اغذیه مرکبه آنچه از
گوشت تیار ... باید که فربه باشد و از حیوان جوان باشد و با نخود و پیاز ... دون

بدون بریان کردن در روغن که نفع تقویت لحم نماید بعد از آن تخم مرغ
در محرور تنها و غیر محرور با زنجبیل و خولنجان و دارچینی و هرگاه قضیب گاو جوان فربه را
کوفته با زرده تخم مرغ نیمبرشت نمایند بسیار نافع است و از بهر نفاع را خصوصیت
زیاده هست و بالجمله از این اغذیه مذکوره انواع ترکیب که بعضی از آنها معمول و معتاد است
مثل خاگینه و شش تره و کوکو و انواع کبابها و قلیه‌ها که از لحوم و بقول مذکوره ترتیب
دهند محرور با ادویه حاره را بسیار کم و غیر محرور بیشتر داخل نمایند و اگر هریسه
از گندم و کلوخ و لوبیا با گوشت گوسفند جوان فربه و گوشت مرغ یا مرغابی ترتیب دهند
با روغن تازه و دارچینی و قند یا عسل تناول نمایند بغایت نافع است اما ادویه
که مالیدن آنها بر قضیب منعوظ و بزرگ کننده عضو و محرک شهوت است روغن لبان از
اقوی ادویه است بیار عضو را هرگاه با چهار برابر آن روغن زنبق بجوشانند تا خوب
پخته شود و در شب کف پا را با آن چرب کنند و بعد از چرب کردن پا او دیگر
راه نروند نافع بعد از یک شب در ایام دو ماه باه ماوشین صاحب تذکره مجرب
دانسته است مرهم چنین مالیدن حلتیت را با روغن نرگس بر کف پا مجرب دانسته
نوع دیگر روغن زنبق با مغز پنبه دانه بر قضیب و حوالی او هرگاه و دست طلا رو مالند





مقعده و انثیین بمالند مالیدنی دیگر عاقرقرحا ... مشک نیم درهم با نیم مثقال
روغن زنبق بمالند دیگر حلتیت با روغن زنبق یا حلتیت با عسل و روغن
پنبه دانه بسیار سودمند است و روغن مغز کدو تنها یا با عاقرقرحا و زنگ
نیز نافع است و از جمله منعظات ذکر مالیدن شیر گاو تازه دوشیده است
گرم و اگر قدری نبات و نمک ترکی را نرم سائیده و با روغن گاو و پیه مرغابی
با شیر گاو مخلوط نموده مکرر طلا نمایند بی‌نظیر است و اگر قضیب را با روغن
زنبق چرب کرده و زنبور را خشک کرده و نرم سائیده بر او بپاشند بغایت عظیم
میشود و شیخ رئیس از تجربه دانسته است و خراطین را خشک کرده و نرم
سائیده با روغن شیره بر قضیب طلا نمایند بسیار نافع است و طلای بیخ سوسن با روغن
زنبق و روغن نرگس بطریق روغن گل بسیار نافع است اما تدبیر دوا ... که هیچ
باه و مرغب و منعظات از آن جمله ملاحظه حسن خوبرویان و معاشرت و ملاعبه
و مباشرت با ایشان و دیدن صور با جامع و مطالعه کتب مصنفه در باه و
حکایات مشتمل بر امر جماع و حکایات اقویا از مجامعین و نظر بجماع شدن
حیوانات خصوصاً اقویا از آنها مثل الاغ و گربه و گنجشک بمد خود از اقوی

مقویات و مبهیات است چنانکه مکرر بتجربه رسیده است و از ایجاست
خواجه عبید زاکانی میگوید المغفور ... بیگانه شیخ داود مصری در تذکره
مرکوید عبارتها که ترجمه اش اینست انفع چیزی که تقویه شهوت مینماید آن زیاده تحدید
طرف است مدبستی که بتجربه رسیده بجهة اکثر عادت شیخ واحد موجب ملال
طبیعت و خود را بتکلف برای داشتن باعث لاغری بدن و مورث برص
و مضعف عصب است و بسا باشد که جماع نکند تمام شد ترجمه کلام مذکور و دیگر
از مقویات تراشیدن پشت ظهارات و بر نشستن عضو باب سرد و بعد از بسیار فرصت
انفع است خصوصا در تابستان و اغتسال باب سرد در تابستان و استحکام بحمام معتدل
در زمستان و دیگر کم جماع کردن و لباسهای نرم و ابریشمین پوشیدن و در رختخواب
خوابیدن سوار معتدل کردن مانند که تمام بدن جنبد و از زنان مطبوع مرغوب
تقویت قلب وقوع کردن بر خوش و شنیدن خصوصا هرگاه بر خوش از شخص مطبوع
مرغوب شنیده شود و اصرار خوش شنیدن غالب اوقات با سرور و فرح بودن اقل الجزء آنکه
که مضعف باه است که باید اجتناب از انها کند اضداد انچه از مقویات مذکور شد
جماع با شخص غیر مرغوب جماع با حایض و زن پیر و طفل کمتر از سیزده ساله و زن بدشکل

تراشیدن پشت ظهار

جماع یعنی طفل نابالغ



و بیمار و زنا که بعید العهد بجماع باشد مواظبت بر جماع با شخص واحد کردن و بسیار استعمال
جوت و اطلا کردن فصد و حجامت بسیار کردن مسهل بسیار خوردن چیزهای ترش و شور
مثل ... و بادیان خوردن استعمال گلاب بخور کافور و بوئیدن گل سرخ مداومت
بخوردن ترشیها و شربات و مزلقات که در مزاج مجفف حرکات عنیفه کردن میان باز
ایستادن یا راه رفتن بر مکان نمناک و صعب و سنگ نشستن آب بسیار خوردن فکر
بسیار کردن مغموم و مهموم بودن و بالجمله آنچه از ادویه و اغذیه و غذا بر
که مذکور شد در ضعف باه نافع است مثل معاجین و اطلیه و اغذیه کثیر الحرارت در
ضعف باه که مضر است که گذشت ان حرارت مزاج باشد مضر کلیه و دوای انها
از مذکورات در این نوع نیز نافع است **مفاصل و نقرس و عرق النسا**
وجع مفاصل در دست با ورم و گاهی بدون ورم که حادث شود در مفاصل اعضا و اگر
مختص انگشتان پا باشد خصوص انگشت ابهام باشد انرا نقرس میگویند و اگر در مفصل
ران باشد و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت انرا عرق النسا گویند سبب هر یک
از انها ریختن ماده است از مواد بدن بانه اعضا وان ماده اگر خون باشد علامتش سرخی
محل و شدت وجع و ورم و سایر علامات غلبه خون چنانکه در صداع دموی مذکور شد

علاجش در ابتدا فصد باسلیق است از طرف مخالف اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در پا
باشد فصد باسلیق از جانب وجع و اگر محتاج بتکرار فصد شوند فصد صافن از جانب
وجع بکنند بعد تقدیر خوردن منضج از عنب الثعلب و گاوزبان و بیخ کاسنی پوست تره
از هر یک دو مثقال عناب و سپستان از هر یک ده مثقال دانه ترنجبین ده مثقال
در روز سیم منضج را با مناد سورنجان سه مثقال سوزی نقره بست دانه تمرهندی ده مثقال
پوست هلیله زرد و نیم کوب چهار مثقال فلوس خیار چنبر ده مثقال روغن بادام
یک مثقال سورنجان کوبیده مجرد به مسهلات و اگر از یک مسهل دفع علت نشود و
تکرار نمایند و گاه باشد که احتیاج بتکرار فصد نیز شود و غذا از گوشت جوانان نموده
شوربا به برنج با شیره بادام و طرف شام بهتر باشد با حلوا و خصوصا بر کاه و وجع
شدید و با ورم یا با تب باشد و اگر انها نباشد گوشت نازک میتوان
خورد و دوا ابتدا صندل سرخ و سورنجان با گلاب طلا نمایند یا بزرقطونا را
با سرکه بر هم زنند و ضماد نمایند یا عدس و پوست خشخاش با آب برگ گشنیز
سبز ضماد نمایند و آب برگ کاهو و آب برگ گل همیشه بهار نیز نافعست
و مالیدن قرص مبارک که در ورم مذکور شد با گلاب بسیار نافع و مجربست

از خلاصة التجارب

و لبوار



و بعد از سکون وجع و ورم برگ و اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو ضماد نمایند
یا آرد جو با آب گشنیز ضماد نمایند تا بالکلیه رفع مرض شود اگر ماده صفرا
باشد علامتش شدت وجع است و سوزش و التهاب و رقت ورم و سایر علامات
غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و کم میباشد که ماده منعطف از صفرا
صرف باشد بلکه از خون مخلوط بصفرا میباشد و لهذا در این نوع نیز احتیاج
بفصد هست لیکن خون را کمتر از نوع اول باید گرفت و در ابتدا المنضجه از جانب
وجع کافیست و سایر معالجات منضجات که در دموی مذکور شد و اگر ماده وجع
بلغم باشد اکثر آنست که مخالط صفرا میباشد زیرا که بلغم باعتبار غلظت دیر
که در دو عدد بی صفرا نفوذ در مفاصل نمیکند لهذا مفاصل بغیر نیز مبارک حرارت
و با الجمله علامتش سفیدی رنگ و کمی ورم و حس بودن وجع در عمق و فقدان علامات
غلبه صفرا و خون و انقلاع منضجات علاجش خوردن منضجات از گاوزبان و بیخ
رازیانه و پوست بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال زنجبیل ده مثقال تا سه روز
در روز چهارم سورنجان مصری دو مثقال سنا و مکی سه مثقال گل سرخ ترنجبین از هر یک
یک مثقال عنب الثعلب بوزیدان از هر یک دو مثقال فلوس خیار چنبر ده مثقال

روغن بادام یکمثقال اضافه منضج نموده بنوشند و اگر شب مسهل اطریفل صغیر سه مثقال
با یکمثقال ایارج فیقرا خورده بخورند و طرف صبح مسهل بنوشند انفع است و اگر شب در
میان چهار مثقال اطریفل صغیر را با دو مثقال ایارج فیقرا و یکمثقال سورنجان مصبر
بخورند شاید که حاجت مسهل دیگر نشود و اگر معجون سورنجان در روز مسهل بقدر
چهار مثقال تا شش مثقال با آب بنوشند خصوصا بعد از آنکه دو مسهل مذکور را خورده
باشند بسیار نافع است صفت معجون سورنجان نسخه سورنجان شش مثقال

معجون سورنجان

ماهیزهره زنجبیل کمادریوس پوست بیخ کرفس شیطرج هندی بوزیدان از هریک دو مثقال
پوست هلیله زرد هفت مثقال تخم کرفس نانخواه برگ حنا بذرالجزر فلفل سفید بادیان
گل سرخ زنجبیل سقمونیا کشنیز خشک از هریک سه مثقال تربد پانزده مثقال روغن
بادام چهار مثقال نیم عسل صاف صد و پنجاه مثقال اجزا را بکوبند و بروغن بادام چرب کنند
و عسل را بقوام آورده با هم سرشته دارند شربتی که معروفست بسفوف مفاصل بقدر چهار مثقال
با سه مثقال قند سفید با عرق کاسنی یا گاوزبان کرده بنوشند هم نافع است صفت
آن نسخه سورنجان ورق گل سرخ از هریک پنج مثقال برگ سنا مکی ده مثقال

سفوف مفاصل

مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه کرنگ از هریک پنج مثقال برگ سنا مکی ده مثقال

مغز بادام



مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه کرنگ از هریک سه مثقال تربد سفید هفت مثقال زعفران
دو دانگ اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و اگر حب سورنجان که صاحب کامل الصناعه
جهت مفاصل ذکر کرده بقدر دو مثقال بخورند و آب گرم از عقب آن بنوشند اکثر
از مرکبات دیگر نافع است صفت آن صبر زرد پوست هلیله زرد اجزا مساوی نرم
کوبیده حب سازند و خوردن سکنجبین بزوری بعد از معالجات مذکوره و همچنین شربت
اصول بدستوری که بهریک در حمیات مذکور شده نافع است مگر اینکه با علامات غلبه حرارت
بر مزاج شربت اصول مناسب نیست و در این نوع از مفاصل قی کردن بعد از خوردن سیقی
از شیره تخم ترب با آب و نمک و عسل بسیار نافع است و با باشد که احتیاج بمسهل نشود و
بعد از مداومت بقی و غذا در این نوع از گوشت و آب و ترها و قلیه جات و میوه و از ترشیها
و ماست و آب سرد احتراز نمایند و سورنجان و تخم جعفری و صبر سقوطری و درکی با گلاب
طلا نمایند و بعد از مالیدن اینها روغن بادام تلخ نافع است و در سکنجبین پنج مثقال
در همه انواع ضماد و عدس مقشر و استخوان سوخته انسان و اگر نباشند غیر انسان
و سورنجان و تخم و پوست خشخاش بسیار نافع است و شستن ملح و جمع با با که بابونه و
اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ سفید بابونه و سعتر مجموع یا بعضی از اینها جوشانیده باشند

و در نوع اخر بسیار نافع است و شستن بابادکه علفهای اسفند را در ان جوشانیده
باشند مجرب و مالیدن مغز قلم گاو با شتر با روغن بابونه در این نوع اخر بسیار
نافع است [illegible] تا طلاهای دیگر که در دموی و صفراوی در اواخر و در طبع او اول
تا اخر استعمال ان نافع و مجربست صبر زرد و مرمکی زعفران اجزا مساوی باب کلم طلا
نمایند ضماد دیگر مثل طلای [illegible] جلبه را با باب و سرکه حل نمایند و قدری عسل اضافه
کرده باز بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال کنند ضماد دیگر جهت [illegible] مسکن و جمع
و محلل ماده است مغز دانه پنبه انجیر سه جزو عسل روغن تازه گاو [illegible]
تخم مرکز از هریک یک جزو سرگین گاو و قدری که سایر اجزا را غلیظ سازد پنبه انجیر
و سرگین گاو را نرم کوبیده همه را باهم مخلوط کرده استعمال کنند **حمیات** بدانکه حمی را
[illegible] گویند حرارت غریبه که در دل مشتعل شود اعم از انکه از دل منبعث
شود یا انکه از جانبی دیگر منبعث شود و بدل رسد و بتوسط رگهای جهنده که از
دل رسته است و بتمام بدن رسیده است و اینها را شرائین گویند بجمیع اعضا برسد
و مشتعل شود بجمیع اعضا رسد و مشتعل شود در بدن بحدی که بجمیع یا بعضی افعال طبیعیه ضرر
برساند و افعال طبیعیه نفوسی را گویند که در صحت بحسب اقتضای طبیعت صادر میشود



و چون بدن منتشر به سه چیز است یا اعضا و یا ارواح و یا اخلاط اجناس
اولیه حمی که هریک افراد و [illegible] از سه جنس اند زیرا که اگر این حرارت اولاً و بالذات
متشبث بارواح است و بالعرض سرایت باخلاط و اعضا نموده از ان حمی یومی
میگویند باعتبار انکه بجهت لطافت ارواح غالبا در یک شبانه روز
میگویند باعتبار انکه بجهت لطافت ارواح غالبا در یک [illegible] منقضی میشود
و اگر اولاً و بالذات متشبث باخلاط شده و بعد از ان سرایت بارواح
و اعضا کرده از ان حمی خلطی میگویند [illegible] و اگر اولا حرارت
متشبث باعضا شده و تبع ان ارواح و اخلاط گرم شده اند از ان حمی
دق گویند بجهت انکه این تب اعضا را میگدازد و باریک میکند پس اجناس
اولیه حمی این سه جنس است **اما حمیات یوم** که عبارت از انست که حرارت
غریبه اولا در روح بهم رسیده و سرایت بقلب نموده و مشتعل در قلب شده و از
قلب بتوسط شرائین سرایت بتمام بدن و اخلاط نموده همه را گرم ساخته و این تب
از اسباب خارجه بهم میرسد مثل [illegible] شدید و فرو رفتن در اب سرد و گرمای
شدید و خوردن غذا یا دوای حار و شدت هم و غم سفر [illegible] غضب و غیره از اسباب

خارجه و این تب را بسبب کثرت از اسباب انواع میباشد لیکن در
این رساله اختصار بذکر چند نوع کثیر الوقوع میشود حمی یوم استحصافیه
تب از رسیدن هوای سرد یا آب سرد به بدن حادث میشود و علامت
آن تقدم سبب است و وجع اعضا و تمطی که بفارسی کمان کشی میگویند
و تثاوب که بفارسی خمیازه گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که کرّه اندک
سرما میشود باشد علاج آنکه بدن را بپوشند و اعضا را مالند و گرم کنند و پا را بآب
گرم بگذارند و لعاب بهی دانه و خطمی گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و
ترشیها و بادها احتراز نمایند و غذا آش نخود با ماش از برنج و ماش اسفناج
میل نمایند و جلاب با زرده تخم مرغ نیز مناسب است و اهتمام نمایند تا عرق
بیاید و تب رفع شود حمی یوم حری سبب این تب طول مکث در آفتاب گرم
یا نزدیک آتش یا حمام بسیار گرم میباشد و علامت آن تقدم یکی از اسباب
مذکوره است و سرخی چشم و از رخسار و صداع و تشنگی و زیادتی حرارت
و التهاب در سر علاجش سرکه و گلاب و روغن گل سرخ بر سر مالند و بوئیدن اگر
کافور نیز دفع کند مناسب است و آب سرد بیاشامند و خوردن شیره تخم خرفه





و کشنیز با عناب و بزره قطونا و عرق بید مجموعا یا بعضی نافعست و غذا آش انار
و زرشک و تمر با خروس بچه و بدون خروس بچه میل نمایند تا تب رفع شود
حمی یوم وجعی سبب این تب وجع شدید عضوی از اعضا است مثل چشم
و گوش و غیره و علامتش از اعضا علامتش وجود وجع است در عضو خاص
و علاجش تسکین وجع آن عضو است و آن نحوی که در معالجات آنها گذشت
و از نحو مسکن است اوجاع حس عضو صاحب وجع را کم کردن است و آن بمالیدن
افیون حاصل میشود و بعد از آن سکون وجع اگر حرارت باقی باشد علاجش
استراحت و خواب کردن است و روغن گل سرخ بر تمام بدن مالیدن حمی یوم
تعبی سبب این رسیدن تعب بسیار است به بدن مثل حرکت بسیار
علامتش تقدم سبب است و زیادتی گرمی بر بسیار اعضا و سستی بسیار علاجش
آسایش و استراحت است و مالیدن گاه و خواب و مالیدن روغن گل سرخ
بر بدن و غذاهای بارده رطب خوردن مثل گوشت بزغاله و مرغ بچه با اسفناج
و زرده و سفیده تخم مرغ نیم برشت و خوردن نبات و گلاب حمی یوم سهری
سبب این تب بیخوابی بسیار است و علامتش تقدم سبب است و علاماتی

که در تعریف مذکور شد و علاجش علاج تب حمّی یوم نزلی سبب این تب زکام و نزلات است
و علامتش وجود نزله است و علاجش علاج نزله است بنحوی که مذکور شد حمّی یوم تخمی سبب
این تب هضم نشدن و فاسد شدن غذا است در معده علامات آن آروغ ترش است
یا بدبوی و سنگینی و سوزش معده و گاه باشد که در معده درد نیز باشد علاجش قی کردن است
و معده را از آن غذای فاسد پاک کردن و اگر قی بآسانی نشود آب نیم گرم و نمک
بیاشامند و قی کنند و اگر طبیعت اجابت میکرده باشد احتیاج بقی نیست بلکه جمیع
فنجان آب گرم از پایهم بیاشامند که غذای فاسد را از تحت دفع میکند و تا معده
پاک نشود غذا نخورند و بعد از نقای معده و گرسنگی صادق قلیه زرشک
یا سماق یا غوره سبز بنوشند و باید که در جمیع انواع تبهای یومی بعد از انحطاط تب
رفتن بحمام معتدل از انفع معالجات است و باید که جمیع انواع مذکوره از حمیات
یوم هرگاه از چهار روز تجاوز کرده و تب رفع نشده و تب ظاهر و واضح است منتقل
به تب خلطی شده و این معالجات دیگر مفید نیست بلکه معالجه تب خلطی بکار برند
در هر مزاج و هر شخص بحسب انتقال باید کرد اما تبهای خلطی که عبارت از تبهایست
که اخلاط بسبب عفونت گرم شود و آن حرارت بقلب رسد و از آنجا سرایت



بجمیع اعضا دوران کند و این را تبهای عفونی گویند و سبب عفونت اخلاط یکی از سه وجه باشد
یکی از سده که باعتبار کثرت یا غلظت یا لزوجت خلط در مجاری بهم رسد و آن ماده
که بسبب سده محبوس شده متعفن شود دوم از اسباب عفونت اخلاط
غذاهای نامناسب است که باعتبار فساد و جوهر مثل ماهی تازه یا باعتبار سرعت
قبول فساد مثل شیر یا باعتبار غلبه رطوبت بر جوهر آن مثل میوه‌های بسیار رطب
یا باعتبار عدم استعداد آن برای هضم کامل مثل خیار یا مثل جمع میان اغذیه
مختلفه در هضم فساد پذیرد و متعفن شود سیم از اسباب عفونت اخلاط هوای
وبائی و هوای متغیره از اسباب سماوی و ارضی است که باستنشاق و از راه مسامات
جلد باخلاط میرسد و متعفن میکند و چونکه اخلاط چهار است خون و صفرا و بلغم
و سودا تبهای عفونی نیز چهار است بعدد اخلاط و هر یک از این اخلاط اربعه یا
در داخل عروق متعفن شوند یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک
پس هرگاه تعفن در داخل عروق باشد تب لازم میباشد و قطع نشود مگر بزوال
و اگر عفونت خارج عروق باشد دائر میباشد یعنی بحسب نوبه که از ابراز آن ماده متعفنه
میباشد چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز در نوبه دیگری عود نماید

و هکذا تا مرض تمام نمی‌شود تب‌های عفونیه هست است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه
تعفن آن یا داخل عروق است که تب لازم است و برطرف نمی‌شود مگر بانتقال مرض یا
یا خارج عروق است که رفع می‌شود و باز در روزی دیگر عود میکند بحسب هر ماده چنانچه خلط
نوبه بهر یک مذکور خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق متعفن نمی‌شود مثل اخلاط ثلثه
دیگر لهذا تب دموی دایره نمی‌باشد و تب دموی خارج عروق نیز است که سبب
آن اورام احشا باشد چنانکه مذکور خواهد شد اما تب دموی که ماده آن داخل
عروق باشد بر دو قسم است یا آنکه از حدت و غلیان خون حادث شده باشد یا
بر دو قسم است یا آنکه از حدت و غلیان خون حادث شده باشد یا آنکه
عفونت در او باشد و این نوع از تب دموی فی الحقیقه قسم است علیحده که داخل
در تب‌های مطبقه نیست زیرا که عفونت نیست و در تحت حمیات یومی و تب نیز
داخل نیست و لهذا این تب را تب حاره مطبقه میتوان گفت و تب عفونی نمیتوان گفت
زیرا که منشاء تب خلطی است که عفونت نیست ولی آنکه متعفن شده باشد اما
آنچه از غلیان و حدت خون باشد بدون عفونت که مذکور شد که قسم برابر است
و در تحت هیچیک از اجناس ثلثه یومی و عفونی و دق نیست از آن سونوخس گویند

تب دموی





علامت آن سرخی رنگ و چشمها و زبان و پری رگها و سرخی بول و تشنگی
و تیزی دهان و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد
و دیگر از علامات این تب آنست که حال مریض چنانچه در تب صفراوی لازم گردید
سبکی و گرمی و سنگینی تر است نیست بلکه همه روزه بیک قرار است و دیگر از علامات
آنکه سر را درد و لرزه با این تب نمی‌باشد علاج آن فصد است و ابتدا از رگ
باسلیق و اگر در سر سنگینی یا صداع می‌باشد فصد از قیفال کنند و بقدر قوت
مریض خون بگیرند بلکه بحدی که قریب بغشی رسد خون کم کنند و اگر باشد که
حاجت بتبرید دیگر شود و بفصد رفع تب شود و اگر تب رفع نشود منضجی از عناب
سپستان از هر یک ده دانه تخم خرفه تخم کاهو و تخم کدو از هر یک دو مثقال تخم
کشنیز یکمثقال نیز خشخاش دو مثقال بنوشند و در روز تخم عنب الثعلب خاکشی تخم کاسنی
بنفشه نیلوفر از هر یک دو مثقال عناب سپستان آلوی بخارا از هر یک ده دانه
تمر هندی شیرخشت ترنجبین خیار چنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام یکمثقال
بنوشند و همچنین در ششم و هفتم منضج مذکور را و باز در روز هشتم مسهل را بدهند
و اگر احتیاج بتکرار فصد باشد یا در ششم یا در هفتم تکرار فصد یا حجامت میان

بشارت نمایند و اگر سه مسهل کفایت نکند در روز دوازدهم مسهل دیگر بنوشند و غذا آش شوربا
با برنج و اسفناج کدو میل نمایند و تره و زرشک و غوره و شوربا برنج میل نمایند و بعضی
آش عدس مناسب است و از میوه ها خیار و هندوانه و گلابی و آلوی زرد و امثال آن
مناسب است و گاه هست که رافت و آب سرد بسیار نافع است چنانچه شیخ رئیس
فرموده که اگر بعد از این تب چند آب سرد دهند که رنگ روی او سبز
بشود البته این تب رفع شود و ما التیر غذا و دوا مناسب است و صاحب
این تب را بعد از دوازدهم شیره تخم خیار و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال
با سکنجبین ساده ده مثقال چند روز میل نمایند یا شیره تخم خرفه پنج مثقال با سکنجبین
ساده ده مثقال میل نمایند و بعد از چهاردهم و شکستن تب گوشت خروس بچه و بزغاله
میل نمایند و پرهیز را تا زوال تب بالکلیه نگاه دارند و از سردیات مذکوره میل نمایند
تا رفع مرض شده صحت کامل حاصل شود ان شاء الله تعالی **اما تب دموی** که از عفونت خون
حادث باشد و آن را مطبقه گویند علامتش همان علامات سونوخس است و قلق و اندوه و تنگی
و تنگی نفس و گاه باشد که بیهوشی نیز با این تب بهم رسد و با ظهور اعراض این
نوع اشنا از نوع اول است خون و تبرید و سبیل تدبیر در این نوع بیش از نوع

مطبقه

اولست

اولست علاج جنس بعینه همان علاج نوع اول است و اخراج خون و تبرید و تدبیر
غذا بر نهایت درجه بیشتر از نوع اول ضرور است و بعد از چهاردهم قرص کافور
مناسب است که با لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه و شربت نیلوفر داده شود
**صفت قرص کافور** طباشیر تخم خرفه تخم کاهو از هر یک پنج مثقال تخم کاسنی
رب السوس صندل سفید از هر یک سه مثقال مغز تخم خربزه چهار مثقال مغز تخم کدو
پنج مثقال زرشک هفت مثقال کافور یک مثقال با لعاب بزرقطونا قرص سازند و هم
هر روزه با شیره های مذکوره میل نمایند اما تب دموی که سبب آن عفونت خون خارج
عروق باشد آن تنها نیست که بعد از آن اورام دموی اخلاط است شده ورم دماغ
که آن را سرسام گویند و ورم اعضای سینه و پهلو که ذات الصدر و ذات الجنب گویند
و ورم ششی و ورم معده و ورم کبد و غیر آنها از احداث و تب دموی خارج عروق
بحرانی که در سایر سبب باشد نیست زیرا که خون در خارج عروق نمی باشد و علاج
آنها منوط بر ابواب طبیات است و خارج از موضوع این کتاب است نهایت چون ضابطه حصری
از برای انواع تبهای عفونی قرار داده ایم لازم بود که اشعار به آنها شود و معلوم شود
که بعضی از انواع تبهای دموی هست که علاج آن مذکور نشده اما تب صفراوی آن نیز

یا لازم است که ماده آن داخل عروق است یا دایره که ماده اش داخل عروق است
یا دایره که مادهٔ آن خارج عروق است اما تب لازم صفراوی این نیز بر دو قسمت
یا اگر مادهٔ صفرا در عروق حوالی قلب یا عروق تمام بدن متعفن شده باشد
آن را محرقه گویند و دیگر اگر صفرا در داخل بعض از عروق بدن متعفن شده باشد
نه در عروق حوالی قلب آن را غب لازم میگویند اما محرقه علاماتش لزوم
تب است و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشمها و بیخوابی و قلق و
اضطراب و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد که
زبان سیاه شود و زنگیر دل با رقت و آنچه گفته شد احوال مریض سبک تر و یک روز
سنگین تر است علامات غبش ظاهر است که در شطر غب و علقه مذکور شد بعد از فصد
و تنقیه در این مرض از همه تبهای خلطی باید کرد و آب سرد و یخ و برف مکرر باید داد و از
میوه های رطب در هر فصلی آنچه باشد بجز آنکه در تب دموی مذکور شد باید داد و
و ماء الشعیر مکرر باید داد و آخر روز لعاب بزرقطونا و بهدانه و خاکشیر در عرق بید
و بید و کاسنی باید داد و خربزه و کدو و اسفناج و ماش و برنج که با ماء الشعیر پخته باشند
یا ترشیهای بازرنگ یا اسفناج و برنج یا [illegible] ماش مقشر با ماش برنج و آب انار یا



[illegible]

شیرخشت بعوض منضج در این تب مناسب است و مسهلات را در ایامی که
ایامی که در تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از دوازدهم [illegible] روز
با سکنجبین و شیرخشت بدستور تب دموی اگر تب امتداد تا شانزدهم باقی
باشد و از بقا اشتهای و خشونت زبان و شدت تب معلوم شود که هنوز ماده
باقی است در روز شانزدهم نیز مسهل بطریق مسهلات قبل بدهند و بعد از آن
باز مبردات بدستور مذکور و اگر در این تب دموی مواد متوجه دماغ و علامتش
بیهوشی زیاده و هذیان و شدت صداع و بیخوابی در روز مسهل طرف صبح
آب انار بجهت ده مثقال با شیرخشت ده مثقال یا آب کاسنی شربت [illegible] مثقال با شیرخشت
ده مثقال یا شیره تخم خیار شیره تخم کدو و شیره تخم کاهو از هر یک دو مثقال شیره
تخم کشنیز یک مثقال لعاب بزرقطونا و بهدانه با عرق بید و کاسنی و نیلوفر از هر یک
که باشد و شیرخشت ده مثقال بنوشند و مسهل بطریق احتقان تعبیه از دم باید
بدستور که اول آب گرمی با نیم مثقال نمک طعام و یک مثقال روغن بادام بزنند
و بعد از آن حب النیل تخم خطمی خبازی تخم کاسنی بنفشه نیلوفر گل خطمی از هر یک ده مثقال
عناب سپستان از هر یک بیست دانه بجوشانند و صاف نمایند با شیرخشت و ترنجبین و

و خطوس(?) از هر یک ده مثقال روغن بادام چهار مثقال شیره جو ده مثقال ضم نموده بار
دیگر صاف نمایند و چهار تخم نموده هر تخمی را که پخته ریزند و با انار سیراب(?) وده بباغ
چنانچه مذکور شده صندل سرخ و سفید سوده را با قلیل کافور و گلاب و آب کشنیز و آب
خیار رواغ(?) کما سرکه در شیشه کرده مکرر در پیش دماغ مریض بدارند و اگر شبها این اجزا یافت
نشود بعضی از آنها کافیست و اگر مریض را ضعف زیاده باشد در آخر هر روز فادزهر
معدنی و لکن دهنج(?) و مروارید از هر یک دو دانگ تا نیم مثقال با آب سیب
بدهند و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی از اینها کافیست و در این تب در شب
هفتم و یازدهم و چهاردهم پاشویه نمایند باین طور که پاهای مریض را در آب
معتدل الحراره که برگ بید و جو نیم کوب و گل خطمی و بنفشه در او جوشانیده
باشند ساعتی نگه دارند و بمالند و اگر این اجزا نباشد آب نیم گرم کافیست و در این
تب مریض را بسیار بپوشانند و مکرر باد بزنند و صندل سرخ و سفید بر پستان چپ بمالند
و بالجمله در این تب نکند اما غب لازم است که صفرا در بعضی از علامتهای نزد لزوم تب است
و تشنگی و تلخی دهان و زردی و رقت بول و بالجمله علامات حفظه محرقه بعد و اعراض
صعبه محرقه از هذیان و اضطراب و قلق زیاده و سایر اعراض صعبه که در محرقه مذکور

که تا هر دو بیرون نکنند
از عروق متعفن شده و باید نوبه در(?)
و اما تب

شدت

نیست خلاصه اکثر تب لازم صفراوی هر گاه با اعراض شدیده و صعبه باشد
محرقه است و هر گاه آن اعراض صعبه نباشد مسمی است بغب لازم و اما در ماده عفونت
و لهذا علاج این همان علاج محرقه است که آنچه بیشتر مذکور شد و در این نوع بیشتر از
محرقه باید نمود و اما در دوا و غذا اندکی تدابیر بیشتر کند اما تب صفراوی دایره که ماده
خارج عروق مثل معده و کبد و طحال و مراره و غیر اینها از فضاها که در جوف بدن باشد
متعفن شده باشد از راه غب میگویند و علامات این تب آنست که لرز شدید و سرمایی
خفیف میشود و تب بهم میرسد و بعد از تب عرق می آید و بعد از عرق تب بالکلیه
رفع میشود و در روز دیگر تب نمیباشد تا آنکه در روز سیم باز لرز و سرما و تب عارض
میشود و همچنین گرد(?) میشود و مدت این تب از اول نوبه تا قلع شدن تب از هفت
نمیگذرد و اگر از این مدت تجاوز کند معلوم میشود که ماده صفراوی خالص نیست بلکه مرکب است
چنانچه در انواع تبهای مرکبه مذکور خواهد شد و دیگر از علامات این تب
تشنگی است و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشم و تهوع و قی صفراوی و قلق
و اضطراب در وقت نوبه و زردی بول با شدت تب و سایر علامات غلبه صفرا
چنانچه در علاج صفراوی لازم است که آنکه مسهل را در روز غیر نوبه باید داد به روزی که

اتفاق افتد و با الجمله درین تب نیز فصد صفراوی لازم معالجه نضج محرقه باید نشود مگر آنکه محرقه
محتاج به تبرید زیاده است و در این نوع تبرید بمرتبه محرقه نباید نشود و تعیین ایام آن خوردن
مسهل در نوع اخیر نضج دو نوع اول نیست بلکه مسهل باید که در روز نوبه داده نشود اما
تب بلغمی که آن نیز دو نوع است یا داخل عروق است که آنرا لثقه گویند و یا خارج عروق است
که آنرا سوء الطبعه گویند اما لثقه علامتش لزوم تب است و حرارت ملایم است و در صورت
ولی جبینها اندک بغضی هست و عطشها نمی باشد و علامات صفراوی از تشنگی
و تلخی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و سایر علامات محسوسه
صفراویت و آب دهان بسیار نیست و بول درین تب غلیظ سیاه باشد
بسنید کمتری که
و گاه حامی بسرخی بیرون و خشکیان و ترشی هست و طعم دهان گاهی شور است
اگر سبب بلغم مالح باشد و گاهی ترش است اگر سبب بلغم حامض باشد و در
رو در این تب برنگ قلقی مایل بزردی نیست باشد خصوصاً در اواخر و شستی که است
از لوازم این تب است علامتش از ابتدا منضج باید داد از عنب الثعلب نضج کاسنی صحرائی
تخم خطمی گاوزبان از هر یک دو مثقال سپستان پانزده دانه تخم خیارین دو مثقال دو روز
هشتم مسهل از اجزای منضج مذکور باضافه سنا مکی سه مثقال گل سرخ یک مثقال



عناب ده دانه گل بنفشه دو مثقال هوسرش (?) حب و مثقال روغن بادام یک مثقال
و در روز دهم و دوازدهم و شانزدهم همین مسهل را و در سایر ایام همین منضج را و غذا
از اول تا شانزدهم آش نخود با برنج و شیر بادام و بطرف شام جلاب و
زرده تخم مرغ و اگر از کثرت ماده چندان رطوبت دهان و کیفیات زیاد و
و حس اعضا باشد بعد از هفتم گوشت مرغ بچه را شوربا نمود میل نمایند و از
میوه ها و ترشیها و آب بسیار سرد احتراز نمایند سوای انار و نیز که در این تب
مناسب است و گلاب نیز ضرری ندارد و بعد از شانزدهم اگر تب رفع شود فبها والا
سه روز هر روز سه مثقال گلقند آفتابی و هفت مثقال سکنجبین کرده بخورند و طریق ساختن
گلقند آفتابی که ورق گل سرخ تازه را ریزه کرده با شکر تقوام آورده در آفتاب
گذارند و اگر تا دو ماه بگذارند بهتر است و اگر خشک شود شکر را مکرر بریزند تا خوب
بعمل آید و بعد از آن سکنجبین بزوری بایت دستوری که روز اول چهار مثقال و
دویم پنج و سیم شش و چهارم هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت مثقال
با شیره تخم کاسنی یک مثقال و شیره بادیان یک مثقال میل نمایند و اگر در تب جوشها
و پاها تجمش باشد هر روز قرص زرشک صغیر بقدر نیم مثقال اضافه نمایند و اگر

معده ضعیف باشد و غذا هضم نشده باشد و تهیج باشد و عطش زیادی
نباشد قرص ورد صغیر هر روزه نیم مثقال با چهار فه سکنجبین بزوری سبب نمایند
و این ضابطه را مرعی دارند تا دوازده روز و اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن
شش روز سکنجبین بزوری مسهلی سبب نمایند از ریوند چینی یکمثقال نیم ترنجبین یکمثقال نیم
عصاره افسنتین دو دانگ عصاره غافث دو دانگ غاریقون نیم مثقال
این اجزا را حب کرده فرو برند و از عقب آن ده مثقال ترنجبین را در عرق کاسنی
حل کرده نیم گرم بنوشند و همچنین بعد از دوازده روز نیز همین مسهل را سبب نمایند **و طریق**
**ساختن سکنجبین بزوری** این است تخم کاسنی کاز یا نه بیخ رازیانه تخم کشوث تخم خیار از
هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی ده مثقال تخم خربزه کرنک چهار مثقال تخم کشوث ریشه کشوث
از هر یک سه مثقال تخم کرفس زیتون تخم سرخ از هر یک دو مثقال اجزا را نیم کوب نموده بخیسانند
و بجوشانند و صاف کنند با شکر صاف یا قند سفید بقدر ربع و درم و سرکه هفتاد مثقال
بقوام آورند وصفت قرص زرشک صغیر این است زرشک از دانه پاک کرده شش مثقال
نیم مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار از هر یک یکمثقال نیم ورق گل سرخ دو مثقال
و نیم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال اجزا را کوبیده با لعاب بزر قطونا

صفت قرص زرشک صغیر

قرص



قرص سازند وصفت قرص [illegible] وصفت قرص ورد صغیر این است
ورق گل سرخ شش مثقال رب السوس چهار مثقال سنبل الطیب یکمثقال طباشیر
دو مثقال عصاره غافث چهار مثقال اجزا را کوبیده و بخته قرص سازند و مدت
خوردن گلقند و سکنجبین بدستوری که مذکور شد بعد از سکنجبین بدستور بزوری نافع
و گاهی گلقند را با دو دانگ مصطکی کوبیده سبب نمایند و گاه باشد که مدار
گلقند و سکنجبین مثل سکنجبین بزوری باشد و هر شب چهار مثقال نیم
آخر شب دواء الترنج سبب نمایند **وصفت دواء الترنج این است** زنجبیل مصطکی
از هر یک ده مثقال ترنج بست مثقال نبات سفید چهل مثقال اجزا را کوبیده
سفوف سازند و اگر دواء الترنج را با گلقند ضم نموده بخورند و از عقب آن
آب گرم بنوشند هم خوب است و در اواخر این تب و گاهی مرض خوردن
مثرودیطوس یا تریاق فاروق هر روزه بقدر نیم مثقال مناسب است و غذا
بعد از شش ساعت دوم نخود آب با گوشت مرغ و گوسفند جوان و وقت شام زیرباج و
قلیه چلاو سبب نمایند و اگر این تب کهنه شود و بطول انجامد قرص ریوند لک نافع است
و مجرب است خصوصا هرگاه ورم جگر یا سپرز یا صلابتی یا دردی باشد و یا آنکه تهیج شود

قرص ورد صغیر

دوستها و پاها باشد با سکنجبین بزوری سه درم بقدر نیم مثقال تا یک مثقال صفت

قرص ریوند

ان ریوند چینی شش مثقال قوه لک از هر یک سه مثقال انیسون تخم کرفس عصاره

غافث از هر یک دو مثقال اجزا کوبیده قرص سازند هرگاه این تب از این

تدابیر رفع نشود و آثار بلغم [illegible] چنانچه مذکور شد شربت اصول بدهند خصوصا

هرگاه با ورم دست و پا و صورت و شکم باشد باین دستور که از چهار

مثقال تا هفت مثقال بدهند و هفت مثقال گرسنه بدهند تا دوازده روز و اگر

اثر نفع ظاهر شد تا بیست و چهار روز بدهند هر روز با شیرهٔ رازیانه و تخم کاسنی

از هر یک یک مثقال و در دوازدهم سهل بدهند بگیرند [illegible] که مذکور شد صفت

شربت اصول بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کاسنی از هر یک ده مثقال پوست بیخ کبر

پنج مثقال رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال تفاح اذخر سنبل الطیب

اسارون سلیخه از هر یک سه مثقال تخم سوزنبق [illegible] دانه انجیر زرد ده دانه قند سفید [illegible] دو چند

مثقال و چنانچه رسم است شربت سازند و در کهنگی تبهای بلغمی و مرکب غیر لقدر دو دانگ

تا نیم مثقال عصارهٔ غافث با سکنجبین سه درم [illegible] و در پنج و شش روز رفع تب شده است

و گاه است از این هم نافع است اما تب بلغمی که ماده آن خارج عروق متعفن شده باشد

کانرا

مواظبه

کانرا مواظبه و نائبه نیز گویند علامتش آنست که هر روزه نوبت آید و مدتی

بسیار شدید نمی باشد و لرز کم می باشد و زمان سرما طویل می

باشد و مدت نوبه و تب طویل می باشد که غالبا مدت این تب

هجده ساعت است و بعد از آن عرق می آید و تب بالکلیه مفارقت

نمی کند و اگر مفارقت کند زمان مفارقت بسیار کم می باشد که

باز نوبه می آید و سایر علامات تب چنانچه در بلغمیه لازمه مذکور شد

و علاج نیز آن دستور است و در این تب قی در وقت نوبه بسیار

نافع است چنانچه قطع این نوبه بدان وقت لقی می شود و خصوصا اگر منقی در وقت

نوبه مثل آب تخم ترب و سکنجبین و نمک خورده شود و قی شود و سایر تدابیر که

[illegible]

مذکور شد و در این تب و تب بلغمی لازم از معالجه ملال نمی باید بهم رساند

زیرا که ماده این تب بلغم است و ماده بلغم دیر نضج می یابد و دیر زود دفع

می شود و نباید که طبیب و مریض هیچیک ملال بهم رسانند و ترک علاج نمایند

بلکه لوازم اهتمام در معالجه نمود که مذکور شد بعد از [illegible] تا صحت حاصل شود ان شاء الله

اما تب سوداوی ماده آن نیز یا داخل عروق است یا خارج عروق و آنچه ماده اش

داخل عروق است از ربع لازم گویند و آنچه خارج عروق است از ربع دایر گویند اما
ربع لازم نادر الوقوع است باعتبار قلت سودا در عروق و اگر گاهی اتفاق
افتد بعد از تبهای دیگر است که ماده آنها محترق شده و منقلب باین
تب شده و علاجش معالجه آن تب سابق است و معالجه ربع دایر
چنانچه مذکور خواهد شد اما ربع دایر روان نیز کم اتفاق می افتد که ابتدا
ظاهر شود بلا سبق به تبهای دیگر سبب شده علامتش آنست که یک روز نوبه و تب است
و دو روز نیست و در روز چهارم از نوبه سابق باز نوبه و تب هم میرسد
و لرز در این تب در اول این مرض کم می باشد و هر چه کهنه تر میشود لرز
شدید میشود و آن علامت نضج ماده و زوال مرض است و دیگر سرما در این
تب بسیار شدید می باشد و در اول نوبه گویا استخوانهای بدن
شکسته میشود و مفاصل تمام بدن درد میدارد و تب بسیار تند نمی باشد
هر چند از تب بلغمی تندتر است اما بحدت صفراوی نیست و مدت نوبه
این تب غالبا یک شبانه روز میکشد و اکثر آنست که این تب با آفت سپرز نشو
ورم و صلابت سپرز می باشد و با علامات غلبه هر خلطی که باشد چنانچه در





تب آن مذکور شد معلوم میشود که ماده محترق از آن خلط است علاجش آنست که تعرض
این در اوایل بکنند تا منضج شود زیرا که ماده این تب عسر النضج است و قبل از نضج تعرض
دفع شدن ضررهای عظیمه وارد میکند بلکه باید تدبیر سلوک نموده از متولدات سودا
شیر بادنجان و عدس و بقول تند و چیزهای شور و نمک سود و گوشت قدیم و پنیر
کهنه و سایر متولدات سودا و اغذیه غلیظه احتراز نمایند و بعد هر یک از انواع
سودا که سورت این تب شده در اصلاح و نضج آن کوشند چنانچه اگر از
احتراق صفرا یا خون بهم رسیده باشد علاجش علامات غلبه صفرا و خون است
چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد باید که بزوری سکنجبین و عرق کاسنی
با عرق شاه تره و آب انار بخورند و آب انار دانه گاهی که میسر و مطبوع باشد
با شیر خشت و الا قهوه و گاهی با عناب شیر سپید نمایند و از سستی تب و حرج
باعث خشکی شود احتراز نمایند و از میوه ها خربزه و هندوانه و حلوا و کلابه و زردچوبه
و انگور زرد و خوب رسیده میل نمایند حکیم ملا گیلانی که شارح قانون است میگوید
که مرا در وقت نوبه ربع عارض شده بود و در سفر بودیم و با جمعی از اصدقا که از ایشان
طبیب بودند رفیق بودیم و ایشان مرا بخوردن مسهلها مسهیه و غیره [illegible]

تا اگر شبی این مسهل ترتیب دادند و بربالین من حاضر کردند و مرا امر بخوردن
ان میفرمودند و من خود را بخواب میساختم که شاید ایشان دست از من بدارند تا که
مرا بخواب برد در عالم رؤیا دیدم که مردی محترم در مجلس بعضی نشسته است کسی بمن
گفت که این مرد فرشتی شاهد تاوانست من پیش رفتم و از خود را دانکه مرا امر
بخوردن مسهل میکنند باو گفتم و استعلاج نمودم متبسم شد و گفت که مسهل بخور گفتم برنج چه کنم
گفت چرا غافلی از چیزی که مصلح سودا است و تسکین صفرا و مزلق بلغم و قامع خون و لذیذ است
و خوش منظر است و غذا است و دوا است و از خواص شیر و تا اگر کسی در صحت
و منفعت بخورد در هر مرتبه حیرت من زیاد میشد که این چه باشد گفتم بیان فرمایید که
این چه چیز است گفت انگور زرد خوب رسیده و من از خواب بیدار شدم و
باصحاب خواب را گفتم و مسهل را نخوردم بعد از ان دو سه دفعه آب را بمقصود
برهمین آوردم و در یک هفته رفع مرض شد باذن الله تعالی تمام شد نقل کلام حکیم
عارف و در این نوع اجتناب از چیزهای دیر هضم لازم و گوشت بسیار نازک شیر تازه و
زرد آلو و مربای هلیله و فردوس بکچه نافع است و حمام در همه انواع نافع و اگر ماده سودا
از احتراق بلغم یا سودا بهم رسیده باشد و علامتش غلبه آثار برودت است چنانچه



در تب بلغمی مذکور شد باید که مداومت بخوردن کاسنی با سکنجبین و عرق شاهتره
بکنند و گاهی کاسنی قند با مصطکی بخورند و از میوها پرهیز کنند و گاهی اطریفل صغیر در روز
غیر نوبه میل نمایند و گاهی بلغم را که بحرف الاطباء الخدران گویند نیز کشیده با سکنجبین
چند جوش داده بعوض سکنجبین بیاوده میل نمایند خصوصا اگر با اوف پیر بوده باشد
و تنها کردن در وقت نوبه و در همه انواع تب نافع است و در اواخر مداومت
بمخدرات مثل فلونیا و برشعثا و معجون مشهور بحب الشفا بسیار نافع
میر بهاء الدوله در خلاصة التجارب میگوید که حب الشفا در این باب انفع است
و باعث بر این سخن حضرت اعز ربع برادر امام الدین جعفر بود که یک سال او تب داشتند
و اطبای عراق از معالجات ان عاجز بودند از این دوا دو نوبت خورد و صحت یافت
تمام شد کلام صاحب خلاصه و وقت خوردن مخدرات دو ساعت قبل
از امدن نوبه است طریق ساختن فلونیای رومی موافق نسخه کامل الصناعه
که نزد حقیر بهترین نسخه‌ها است بیست زعفران یک مثقال فلفل سفید بزر البنج
از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال فطراسالیون که تخم کرفس جبلی است
چهار مثقال تخم کرفس که تخم زرد که بری است یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال

سابق چنان نوشته بود نوشتیم هم
خوب است

فلونیا از برای سرفه‌های [illegible] و درد [illegible] که از [illegible] باشد و قوه [illegible] بسیار نافع است
و طرف فلونیا را در میان [illegible]
و در بعضی نسخه‌ها [illegible] ده مثقال

سورنج هندی سقمونیا حب السلاطین مازریون افتیمون از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده
بروغن بادام چرب کرده با سه برابر عسل صاف بقوام آمده سرشته و بعد از
شش ماه استعمال نمایند قدر شربت الی دو درم **طریق ساختن برشعثا** موافق
لقوه ... فلفل سفید بزرالبنج از هر یک سه مثقال افیون دو مثقال زعفران نیم مثقال سنبل
الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند **و طریق**
**ساختن حب الشفا** افتیمون زنجبیل یک مثقال ریوند چینی دو مثقال جوزبوا کهربا
تودری کوبیده سه مثقال اجزا را کوفته با دو برابر مجموع عسل بقوام آمده سرشته
و قدر شربت یک درم دو دانگ هرگاه ماده‌اش بسیار باشد و نضج مذکور
تدابیر بعمل آید بعد از هفتاد روز همین معجونات کفایت میکند و احتیاج به تنقیه
نمی‌شود و اگر ماده فاسده بسیار در بدن باشد تنقیه باید بعمل آید تا رفع مرض
بشود و تنقیه اگر بعد از شش ماه بکند بهتر است بعضی از اطبا بعد از هفتاد روز تجویز تنقیه کرده‌اند
و بالجمله تنقیه بحسب خلط محدث مرض باید بعمل آید چنانچه ماده اگر از احتراق خون باشد
علامتش چنانکه مذکور شد علامات غلبه خون است چنانچه مرارا مبین شده اول فصد باسلیق

کنند و ملاحظه نمایند اگر خون بسیار سیاه و فاسد و غلیظ باشد کمتر از
که مقدار شصت مثقال بیاید و اگر رقیق و سرخ و کم رنگ باشد البته دفعه
بیشتر نگیرند که بیاید که برای تقدیر فصد ضرر عظیم میکند و بعد از آن بر
تقدیر مشغول دادن منضج و مسهل شوند و اگر ماده از احتراق صفرا باشد
علامتش علامات غلبه صفرا است چنانچه مکرر مذکور شد علاجش با علاج مرض
متحد است مگر آنکه در صفراوی فصد مجوز نیست و منضج و مسهل باید تدابیر در مرض
از صفراوی ... بالجمله در هر مرض که از حرارت مزاج باشد منضج که منضج
از گاوزبان شاهتره ... کاسنی ... تخم کاسنی ... بو...
دو مثقال ترنجبین ده مثقال هر شش روز ... و بعد از آن منضج مذکور را چهار روز
و بعد از آن مسهل از اجزای منضج مذکور باضافه سنا مکی سه مثقال پوست هلیله
کابلی سه مثقال ... افتیمون از هر یک دو مثقال مویز منقی بیست دانه
خیارچنبر ده مثقال روغن بادام یک مثقال ... منضج مذکور را چهار روز ... مسهل را ده
تا چهار پنج روز مسهل خورده شود و بعد از آن ... مذکور شد
و در بین آن هر شش روز یکبار معجون ... که در ضعف قلب مذکور شد بقدر چهار پنج

مثقال بخورند یا از مسهل مذکور دربین ان بخورند و در ایام تنقیه غذا در روز
مسهل نخود آب با گوشت بره و مرغ بچه و در منضج و شربت بزوری قلیه از گوشت بهار
مذکور با تره هندی یا چاشنی آب انار ترش یا قلیه شوربا در شیره تربلاد و برنج
قلیه چیلاو و سپید نمایند و بعد از انها مداومت بمبردات مذکوره البته نافع است
و اگر ماده از احتراق بلغم باشد یا سودای طبیعی و علامتش مجملا علامات برودت
مزاج است چنانکه در تب بلغمی مذکور شد و در سودای علامات رطوبت نیست
شدت تب و عطش از دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ رو تیره گرفته است
و علاج این دو نوع بدین نحو است که منضج از گاو زبان شش درم اسطوخودوس
خودوس پنج درم بادیان مویز سه پس پرسیاوشان با درنج بویه از هر یک دو مثقال
گل بنفشه پنج مثقال ترنجبین دو مثقال و بعد از شش روز همین منضج را باضافه سنا
مکی بسفایج پنج پوست بیخ کرفس افتیمون از هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر ده مثقال
روغن بادام یک مثقال و اگر در شب مسهل ایارج فیقرا راحت کرده فرو برند
و صبح مسهل را بنوشند بهتر است و اگر غلبه رطوبت نباشد ماءالشعیر با سکنجبین
و دیگر مسهلات نافع است و نیز گر در ربع حار مذکور شد و این مسهل را اجابت [illegible]





دفعه بنوشند و بعد از ان سکنجبین بزوری با قرص ورد صغیر و نیز زراوند به دستور مذکور
بنوشند و در میان هر شش روز یکدفعه باید مسهل مذکور را با معجون نجاح ببین نمایند و مسهل
باید که در روز نوبه خورده شود و در این نوع نیز بعد از مسهلات مبردات البته ملائمت
است مجملا از طرفین مسهل داده ان در این مرض نهایت که باحتیاط تمام باید
که بعد ایام که بیشتر از نضج این ماده متوجه دفع شدن نمود مفسد است و بعد
از شش ماه ابتدا دادن مسهل اولی است لیکن بار دو معالجه بدین نهج است که مذکور شد
و بعد از تنقیه با کلها مرض چند تنقیه شده باشد مثرودیطوس و تریاق فاروق
در تب ربع بسیار نافع است خصوصا هرگاه حرارت زیاده در مزاج نباشد
است مجملا از معالجات حمیات خلطیه که مذکور شد و بعضی از انواع حمیات خلطیه است
که خارج از این انواع مذکوره رفته در سبب و علامات و علاج متحدات است و اطبا
هر یک را مسمی باسم خاصی کرده اند نهایت تفصیل انها لایق باین مختصر نیست چون
حمی غشیه و ان تبی است که در وقت نوبه مریض غشی میکند پس اکثر
غشیه و ان تبی است که در وقت نوبه غشی میکند و بیهوش میشود و تا عرق
نکند افاقه نمیشود و بعضی اکثر ماده ان بلغم است و ماده را از ضعف عارض میشود

اطبّا از او در ذیل حمیات بلغمیه ذکر میکنند امّا آنچه سبب آن لازم باشد علامتش
آنست که نوبه بر روز سبب شده مثل نوبه مواظبه و دائم در تب بریک حال می
باشد گاهی کم و در وسیاری میشود و لیکن گاه بسیار تیره میشود و گاهی حبشها بیرون
آمده سبب باشد و علاج این تب بسیار صعب است زیرا که ماده او از دو ماهو فی سخت است
در غایت غلظت و قوت در کمال ضعف است پس اگر خواهیم مسهل قوی دفع لزم کنیم سبب
وقت مسهل مواد او را ساده بحرکت میآید و سبب غلظت دخانی دفع نمیشود و مسهل ضعیف
تحریک میکند و دفع نمیتواند کرد و دیگر آنکه اگر غذا را منع کنیم یا تلطیف و تقلیل
زیاده کنیم قوت ساقط میشود و اگر غذا بدهیم مواد علت میشود و بیمار و قوت نمی آید
بهترین علاج آنست که در وقت نوبه و حدوث عشر گلاب و آب برودت ریزند
و مریض را مجبور دارکند و دستها را محکم ببندند و تمام بیمار را بمالند که باین ترتیب که اوّل
از زانو بمالند تا سر پنجه و بعد از آن از زانو تا ران و بعد از آن از دوشها تا سر
انگشتان و بعد از پشت و سینه و معده و شکم و باز بهمین ترتیب عود نمایند
و چنان کنند که نصف زمان تب را مالند که نصف دیگر مریض را مجال خود گذارند
که خواب رود و استراحت کند از جالینوس منقولست که من مجلّا از برای ماده به از مالندگی

[illegible]

نیاتخم

نیاتخم و دیگر صندل سفید و جوز بوا با گلاب و عرق بهار و اگر نباشد با عرق
بید بایند و بر زیر پستان چپ بمالند و ملحوظ که در محرقه مذکور شد کرنبه باغ او
هم از بعد و امّا علاج دفع ماده مرض باین نحو کنند که طرف صبح یک مثقال تخم کرفس را
سبزه کشیده با هفت مثقال سکنجبین شکری یا عسل بدهند یا عنب الثعلب و رازیانه
و بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال گل قند آفتابی چهار مثقال جوشانیده و صاف
نموده بدهند و قبل از وقت نوبه بیک ساعت اگر قی خواهد تا کردن قی نمایند با تخم
گاآب ترب و سکنجبین عسلی و نمک و آب گرم بخورانند و قی نمایند و قبل وقت
نوبه به هفت ساعت حقنه باین دستور بعد از آن عنب الثعلب رازیانه بیخ کاسنی
اکلیل الملک سنا و گل تخم خطمی خبازی اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب
سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال شکر سفید
پنج مثقال آب چغندر ده مثقال نمک طعام نیم مثقال و بیخ و دفعه بعد از آن هر دو روز
در میان بهمین دستور حقنه نمایند هر روز حقنه قی فرمایند و در روز حقنه نیز
طرف صبح سکنجبین و شیره تخم کرفس با منضج مذکور را بدهند و در آخر هر روز مادر
معده و مروارید و گل داغستان از هر یک دو دانگ با آب سیب بدهند و بعد از

نوبهٔ دوم گاه باشد که شرود و بطوس یا تریاق فاروق از هر یک بقدر دو دانگ
تا نیم مثقال توان داد و صاحب خلاصة التجارب تجویز دادن فادزهر حیوانی نیز کرده است
و غذا درین تب مرغ بچه و خروس بچه کباب کرده آب انار ابدانه و دو رب طبیه
ماء الشعیر باشد و نان با شربت قند غذای این تب را ذکر کرده اند و جمعی نان
دو آتشه با آب انار ترش و آب زرشک و گاهی نان با شربت سیب و شربت
لیمو داده ام و بسیار نفع یافته ام و زرده تخم مرغ در بلاد و با خروس بچه
و مرغ بچه نیز میتوان داد و دادن آنچه سبب لذع صفرا باشد نادر الوقوع است
(نسخه) و شیخ رئیس میگوید که انیاد و خلطها از سمیت نیست لهذا علاجش از نوع
اول اصعب است بلکه قابل علاج نیست و علامتش آنست که نوبهٔ آن متواتر نوبه
غب می آید و هر روز نوبت و علامتی دیگر آنکه عارض نمی شود که در بحران
مزاج حار یابس و آنکه صورت و بدن در اول مرض نهایت لاغری برسد
و اکثر آنست که در روز چهارم میکشد و بهر حال علاج آنست که حقنه که در تجویز
مذکور شد در روز غیر نوبه بعد از آن بکند و بسیار تبرید ابراز تبرید و تقویه به بخورات
که در هر محرقه مذکور شد و ماء الشعیر با آب انار ترش هر صبح بدهند و تبرید نوبت

نوبه



نوبهٔ نخولیست که در نوع اول مذکور شد غیر آنکه بو باید این جوز مناسب نیست
و با آنکه درین نوع نهایت تبرید باید بعمل آورد و هر آنکه آنچه از حمیات مذکور
شد مفردات هر یک بوده و از ترکیب آنها با یکدیگر انواع دیگر و افراد بسیار حاصل
میشود چرا که ترکیب از دو جنس مختلف میتواند شد مثل ترکیب خلطی با دیگری و ترکیب
از دو نوع یک جنس میتواند شد مثل ترکیب دو نوع خلطی با همدیگر و لهذا معروف
و انواع ترکیب حاصل میشود مثل دایره و ایره و لازم با لازم و دایره با لازم و لهذا اتحاد
برآورد از حمیات در علامات نیست مثل آنکه هر گاه دو غب باشد نوبه هر روزه می آید نوبه
لیکن می آید و هر گاه سه ربع و دایره باشد نوبه هر روزه می آید پس اعتماد در تشخیص بسیار
علامات و چنانچه مذکور شد ترکیب بر دو نوع میتواند بود یکی آنکه دو مادهٔ مختلف
جداگانه در دو محل متعفن شده باشند مثل آنکه مادهٔ بلغم در جائی و مادهٔ خلط سودا
صفرا در جائی دیگر باشد و دیگر آنکه دو مادهٔ مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعفن شده
باشند مثل آنکه قدری از صفرا مخلوط بقدری بلغم در یک محل متعفن شده باشند و تعداد
هر یک از آنها متعدد است چرا که ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و بالاتر
میتواند شد و ترکیب و ضرب و قسمت آنها با همدیگر بجائی میرسد

که از عهده‌ی آن بر نتوان آمد غایت در هر مرکب ترکیب علامات معالجه را
باید ترکیب از آنچه در باب جداگانه ذکر شد کنند و چون که دو ترکیب از این مرکبات مذکور
مشهورتر از باقی و هر یک مسمی به اسمی خاص اند و دیگر از او نوع اند لهذا ایشان را
با اسباب و علامات و معالجات مفصلاً ذکر میکنیم یکی از انها مسمی است به غب
غیر خالص و دیگری مسمی است به شطر الغب اما غب غیر خالص آن است که صفرا
مخلوط به بلغم در داخل عروق یا خارج عروق متعفن شده باشد پس گاه داخل عروق باشد
تب لازم می است با بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا و اگر خارج عروق
باشد نکره ورزه اگر نوبه میکند و مدت نوبه از دوازده ساعت میگذرد و بعضی دیگر از
علامات نوبه بلغمی نیز دارد و بالجمله بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا نیز

**و اما شطر الغب آن است** که صفرا در داخل یا خارج و بلغم در داخل یا خارج عروق
متعفن شده باشد و انواع شطر الغب چهار نوع می باشد یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو خارج
عروق متعفن شده باشد پس روزی که روز نوبه غب است یعنی یک نوبه میکند با علامات نوبه
بلغمی و روزی که روز نوبه صفرا است یا دو نوبه میکند یکی با علامات نوبه صفرا و
دیگری با علامات نوبه بلغمی یا یک نوبه میکند و مرکب است از علامات هر دو و به تعاقب

اخر



اخر یکروز نوبه یا اشتدادات و دیگر آنکه خارج عروق و دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی
لازم و در این نوع نوبه و از روز سوم ظاهر میشود و علامات تب صفراوی لازم با علامات
تب بلغمی لازم چنانچه هر یک ذکر شد میباشد و دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی دایره و بلغمی لازم
پس هر روز نوبه میکند با علامات نوبه صفراوی و هر روز نمی کند و تب لازم دارد با علامات
تب لازم بلغمی و دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم با بلغمی دایره پس هر روز نوبه میکند با
علامات نوبه بلغمی و تب لازم دارد با علامات لازم صفراوی و جمیع انواع غب غیر خالص
و شطر الغب در معالجه محتاج اند به جهت آنکه مرکب اند و معالجه ایشان مرکب است از معالجه
صفراوی خالص و بلغمی خالص و در همه اطولا مناسب باشد و چنانچه ملاحظه در شرح اسباب
و علامات میگوییم که گاه باشد که تکمیل کنند زیرا که اگر معالجه بلغم به مسخنات بنوده صفرا بیفزاید
میکند و اگر اطفای صفرا به مبردات باشد بلغم غلبه میکند و هر گاه در معالجه ملاحظه هر دو طرف
بنوده هیچ یک فایده معتد بها نمیکند و گاه باشد که طول این مرض تب دق احداث
بانجامد و معده یا کبد یا طحال ضعیف شود و مفاسد دیگر به هم رسد و بالجمله در هر یک
از انها در ابتدا منضج از خلط غالب خاکشی بیخ کاسنی گاوزبان از هر یک دو مثقال
سپستان ده دانه تخم خیار دو مثقال شربت نیلوفر سه مثقال به هر دو دور

دور روز پنجم و اگر نوبه باشد بعد از پنجم در روزی که نوبه نباشد بعد از
پنجم در روزی که نوبه نباشد یا نوبه سبکتر باشد مسهلی بدهند از عنب الثعلب
بیخ کاسنی گاوزبان اصل السوس گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل ختمی تخم خطمی
سنا مکی از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین شیرخشت
فلوس خیارشنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام یک مثقال و دیگر در ششم و دهم
و دوازدهم اگر که روز نوبه نباشد و اگر روز نوبه باشد دیگر روز نوبه باشد
غیر این ایام هر روزی که اتفاق افتد و بعد از آن هر روزه ده مثقال سکنجبین
با شیره تخم کاسنی بدهند و اگر غلبه بلغم چنانچه علامات آن در تب بلغمی مذکور شده
باشد گلقند و سکنجبین بدهند و بعد از دوازدهم حیوانات بدهند و از میوه‌ها انار میخوش
و مویز منقی مناسب است و کباب دراج و تیهو اگر زود رسیده و اگر دیر رسیده و بعد از
شانزدهم شربت دیناری که از تصرفات متأخرین است روزی ده مثقال با عرق
یا عنب الثعلب و دو مثقال شیره بادیان و تخم کاسنی از هر یک یک مثقال و طریق ساختن
شربت دینار آنست تخم کاسنی گل سرخ از هر یک چهار مثقال بیخ کاسنی
هشت مثقال نیلوفر گاوزبان از هر یک دو مثقال تخم کشوث سه مثقال اجزا را

بجوشانند

بجوشانند و صاف نمایند و با چهل مثقال قند یا شکر صاف کرده بقوام آورند
و بعد از سرد شدن سه مثقال ریوند چینی نرم صلایه کرده با او مخلوط کنند و بعد از
شش روز دیناری باز مسهلی دیگر بدهند بطوری که مذکور شد و بعد از آن سکنجبین
بزوری و قرص ورد صغیر بطوری که در حمیات سابقه مذکور شد و مداومت سکنجبین
و گلقند و سکنجبین تنها بسیار نافع است و هر گاه نوبه باشد در وقت نوبه آوردن
بسیار نافع است و در اواخر هر چند شب یکبار دواء المسک چنانچه در تب بلغمی
مذکور شد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود سکنجبین و عرق کاسنی
یا آب انار ریباس یا تمر هندی با شیره بسیار مناسب است و با غلبه بلغم مذکور انجور
که در اینجا و در تب بلغمی مذکور شد و بعد از هشتم در تمامت تبهای خلط حیرت را
این شربت ماء الحیات سوده تجربه کرده ام اصلاح احشا تسکین تب
قطع میکند و مزاج را باصلاح میآورد و در تب ربع نیز بتجربه رسیده که بعد از
سکنجبین بزوری گرم داده و نفع از آن یافته ام و در تبی از تبهای خلط
که نافع باشد و صفت آن اینست زرشک ... عناب ... سی مثقال تخم
کشوث ریشه کشوث از هر یک سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال رازیانه

[illegible]

که مازج کهن سرخ از هر یک دو مثقال نیم قند یا شکر سفید پنجاه درم اجزا را
جوشانیده صاف نموده با قند یا شکر بقوام آورند و هر روز ده از پنج مثقال
تا هفت مثقال بنوشند و اگر تب صفراوی یا دموی باشد با شیرهٔ تخم خیار و تخم کاسنی
و اگر حرارت غالب باشد با قرص کافور و در تب بلغمی و سوداوی و تبهای
مرکبه با قرص زرشک صغیر و قرص ورد صغیر و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ بادیان
و بدون این شیره‌ها و قرصها نیز مناسب است و بالجمله این شربت در انواع
تبها بعد از هشتم با کمال مخلفه بحسب مزاج و هر شخص بتجربه رسیده و در اخر تبهای
مرکبه مفرده بطریق تریاق فاروق مناسبت و مجرب است آنکه در ربع
مذکور شد در کتاب سیر تو نیز هر جائی که تب لازم نباشد نافع است
هر گاه با حرارت مزاج باشد حب الفقه و اگر بدون حرارت مزاج
باشد فلونیا و برش عظیم النفع است و در انواع تبهای کهنه این سفوف
که حقیر از اسفوف ناقص اسم کرده‌ام بسیار نافع و بتجربه رسیده
پوست خشخاش یکمثقال فلفل سیاه شش دانه با هم نرم کوبیده

بخش

بخش نمایند و در سه روز هر روز یکبخش را طرف صبح با گلاب بخورند
و صاف نموده نیم گرم بنوشند تب و بائی سابقا مذکور شده که از ابخرات
تبهای عفونی هوائی و بائیست که باستنشاق و از طریق مسامات با اخلاط
میرسد و متعفن میکند و با تعفن مخالط بخارات ردیه که از زمین متصاعد میشود
یا مواد ردیه بسبب شکل ازدحام اتصال مواد ردیه که بسبب رطوبت مفرط هوا میشود و بدان
جهة مستعد قبول عفونت گردد و از جمله علامات وبا آنست که حیوانات که در کاریزها
حس دارند مثل کلنگ و هر جانوری که از آشیانهای خود و هر جا که بکمال گذاشته
باشند یا جوجه بر آورده باشند آنها را گذاشته میگریزند و حیواناتی
که از عفونت متولد میشوند و حیواناتی که در عفونت زیر زمین میباشند
مثل موش سراسیمه بر روی زمین میگردند و بکنامهای خود نمیروند و نفس کشیدن
خوش کشیدن خوش اشتهای مزاج و دوی بر آنان حاصل میشود و چون بر بلاد
برآید و در هوا نظر کند چنان نماید که بهوا دود و ناک و غلیظ و تیره است و از جمله علامات
وبا تغیر فصول است و از وضع طبیعی خصوصاً تابستان و بسیاری تیرگی
هوا در تابستان و ظهور رجوم و شهب و اولیه بیرون و اطول و روی و دیگر از

[illegible]

علامات کمی او دالست با سبیاری از عفونت مجلس از علامات هوای وبائی
اما تدبیر تحرز از آن اگر نقل ممکن باشد البته نقل کنند که آدمی کمتر از آنک
وبا متوک نباشد و اگر نقل ممکن نباشد این ادویه را اکثر دود کنند عود
عنبر قسط کندر سندروس کوه بابونه اذخر لادن مشک زعفران سعد اهلیل صندل
کرموره و در زنا و هند مطلق حب داره و اگر مجموع اینها نباشد بعضی کرده شود و اسفند
بیاید زود و سرکه و بیرد سرکه بوینه و بنوشند و در خانه بپاشند و الته را با اینها الوده
هم میش هر بر از ند و خانه و دیوارهای که در او مسکن باشند در از ابند تا که هوای
خارج داخل نشود چه آن هوا با این بخارات و بوینه اینها با صلاح آمده و جب
المقدور از این خانه حرکت نکنند و بجایی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند مثل اینها را
بلته با سرکه و سیر الوده بوبند و روزه سه دوره نمانید با وجود این تدابیر باید
که از خوردن مشروبات و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز
نمایند و آب سرد بسیار ننوشند و در اغذیه مخور بیاید زود و سیر و خل کنند و غذا با
ترشی یا جربی ... نمایند و شیر مطلقا نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد
اگر توانند احتراز نمایند و اما بسیار کم نخورند و از تریاقات تریاق فاروق

وشرود

دهشرود و بطی سر وجه دار خطائی هر یک که باشد کم کم بخورند و بریش عصاره نیلوفر
رومی نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است و اما علامات وبائی بعد از
حدوث وبا و عموم این تب در اکثر مردم حمیت که تب در ظاهر بسیار
ملایم است و در باطن بغایت حرارت میدارد و قلق و اضطراب عظیم
میباشد و نفس کشیدن در نهایت اضطراب و کمال تواتر میباشد که
باشد که تنگی نفس نیز باشد و نبض ... نیز باشد و تب باشد که عرق نیز بسیار
باشد و بول به رنگ و بوی تغیر ... گاه باشد که بول سبز یا سیاه باشد و عطش
و خشکی زبان و عطش آن و قی صفراوی یا سوداوی از علامات این تب است و اگر
سوء هضمی نیز عارض شود و علاج این ... به اعتدال ... به مجربات و بوئیدنیها که در تحرز
از وبا مذکور شد و کافور و صندل و گلاب که بر سینه بمالند و آب بسیار
سرد بیاشامند و فصد از باسلیق بکنند و از ربوب فواکه بارده مثل رب لیمو و رب
غوره و رب ترنج و رب انار هر یک باشد مکرر بنوشند و در تحیم مسهل
که در محرقه مذکور شد سیر نوشیدن مناسبت و اگر در هشتم تکرار مسهل نمایند
اولی است و قرص کافور را در این تب بعد از تحیم بدهند و فادزهر معدنی

ویکدانگ تا نیم درم و عناب نیز از هر یک دو دانگ تا نیم مثقال با شراب سیب
و آب انار بسیار مناسب است و غذا آش غوره و آش انار و آش سماق نیز
که با نمک قبل از هضم با حیوانی و بعد از آن با حیوانات و اگر ضعف غالب باشد حیوانی با نمک نیز از
هضم بد نیست خلاصه اسباب و علامات و معالجات تبهای خلطی در این بحث که مذکور
شده هر گاه مجموع اینها را در نظر داشته باشند و بنظر دقیق ملاحظه نمایند البته از
عهده معالجه بر می آیند زیرا که خلاصه معالجه بهر طریقه بعد از اختلاط اربعه این مشغول گشته بهر طریقه
یکی حاره و دیگری بارده که آنکه در معالجه تبهای دموی و صفراوی سوای فصد چندان تفاوتی
نیست و همچنین در علاج تبهای بلغمی و سوداوی مشارکات بسیار است و آنچه از علامات هر یک
از اخلاط اربعه مرار مذکور شده در تشخیص آن تب کافیست و از ترکیب اینها با یکدیگر نیز
تشخیص مرکبات از این مواد ممکنست و بالجمله بعد از صدور تب اگر مجموع علامات
که برای هر یک مذکور شد در نظر بگیرند و حال مریض را با اینها ملاحظه نمایند تشخیص در
کمال سهولت میشود و بعد از تشخیص معالجه بعینه که در هر یک مذکور شده البته نافع است
**اما تب دق** که عبارتست از آنکه حرارت غریبه اعضا را خصوصا جرم قلب را گرم کند و در جوهر
اعضا تحلیل برد و این تب از اسباب مختلفه بهم میرسد مثل اسباب مسخنه خارجیه

از



از غایت هم و غم مفرطه و بالجمله آنچه سبب غلبه حرارت مفرطه و یبس بدن شود و از
انتقال تبهای عفونی بهم میرسد بالاتفاق میافتد و تابع تبهایی که بسبب ورم گرم
از احشا بهم رسیده باشند نیز میتواند بود و لکن غالب آنست که بعد از تبهای
عفونیه و تبهای ورمی بهم میرسد و کم اتفاق می افتد که ابتدا حادث شود و بدانکه این تب را
سه مرتبه میباشد بحسب مراتب تأثیر حرارت در بدن و افنای رطوبات آن مرتبه
اول که تأثیر حرارت اقل است و اکثر رطوبات بدن بحال خود است تشخیص
آن بسیار مشکلست که آنکه هنوز تأثیر حرارت در برطرف کردن رطوبات اصلیه
نشده است و علاجش آسانست زیرا که قدری که از رطوبات که فانی شده
بدل آن از رسانیدن و تسکین این حرارت کردن در کمال سهولت است و مرتبه دوم
که حرارت قوت گرفته زیرا که رطوباتی که مقدم حرارت باشد برطرف شده
و رطوبات عضو را تحلیل برده تشخیصش آسانست که ظهور آثار قوت حرارت
و فنای رطوبات و علاجش مشکلست از برای آنکه حرارت قوت گرفته است و
رطوبتهای فانی شده است هم تسکین حرارت و هم عوض رطوبتهای رفته را دادن
مشکلست و مرتبه سیم که حرارت بنهایت مرتبه شدت رسیده و فانی

تمام رطوبتها کرده قابل علاج نیست گفته اگر در این مرتبه ضعف قوتها و خفت مدت به کمال
رسیده و حرارت قوت گرفته و رطوبتهای که در این مرتبه برطرف شده رطوبتی جبلیات
که از ماده منی اولین اجزا بسیده بوده بدل التزاز رسیدن محالست مثل هرگاه فتیله چراغ را
آتش گرفته باشد و جرم فتیله سوخته باشد هر چند روغن بریزند عوض جرم فتیله نمیتواند
شد لهذا در این صورت قابل علاج نیست و حکم کردن بوجود این تب در مرتبه اولی
هرگاه مسبوق بمرضی دیگر نباشد بر اطبا مشکل است زیرا که از علامات جزئی که دلالت
بر وجود این تب کند چیزی که در دو نوع دیگر تب میباشد موجود نیست و غالب آنست که مریض
خود را اصلا تب نمیدانند و هرگاه از انتقال تبهای عفونی باشد در ابتدا حکم بانتقال بمشکلات
و بسیار مشتبه است به تب لازم طبیعی و هرگاه عوض تب باشد که از ادوام احتباس بسیار (?)
حکم بانکه منجر بدق شده مشکلست زیرا که با وجود آنکه تب که عوض دوام احتباس این تب
هر بسیاره و جز ابتدا این تب است و اعراض بعضی روی نخواهد حکم بوجودش مشکلست و هرگاه
مرکب شود با تبی دیگر تشخیص مشکل تر و بعض ظاهر است و در مرتبه دوم تشخیص آسانست باعتبار
ظهور علامات که بوضوح و ظهور و لزوم تب است و دیگر لاغری مفرط در بدن و از اثور (?)
علامات این تب که در مرتبه اول نیز این علامات هست آنست که بعد از خوردن

غذا



غذا در این تب حرارت اشتداد و تب پیدا میگردد و رنگ و روی مریض برافروخته
میشود و این علامت در تبهای عفونی نمیباشد دیگر از علامات آنست که در بول
مریض چربی میباشد بنحوی که در قاروره که هست گویا اجزای چربیت و اکثر آنست
که در این مرتبه اسهال نیز میباشد و از آنجا که باسهال دفع میشود لیسار بده بود (?)
منشر بول چربیت و اکثر آنست که در این مرتبه سرفه شدید میباشد و گاه جهت
کسب سرفه جراحت شش باشد که از افراط … سل گویند و در مرتبه سیم این علامات
اوضح … میشود و حرارت بسیار شده بدن لاغر و شقیقها فرو میرود و چشمها بگوی فرو …
و بینی باریک و کشیده و صورت لاغر و کشیده و گوشها کوچک و گردن باریک
و حنجره برآمده و تمام بدن بهم خشکیده میشود و لبها باشد و حنجره برآمده و تمام بدن بهم
خشکیده میشود و لبها باشد که ناخنها از خشکی … برسد که منحنی شود و موها ریخته میشود
و بششش بهم برسد علاج این تب که … هر چند مشغوش برای طبیب حاذق است
و ذکرش خارج از موضوع رساله است چرا که تشخیص آن در ابتدا و معالجه اش بعد از
وضوح چیزی که مذکور شد مشکل است هر چند اطبا زمان تشخیص امراض و تفرقه میان بسیاری
مشابهات و استنباط اسباب از علامات هیچ یک را از اجزای طبابت نمیدانند

بلکه مناط طبابت خوش کردن اهل دنیا و رنگین لباسی و چند طبلهٔ دکان عطاریست

و کسب و تعلیم و تعلّم این علم از رسوم متروکه است نه اعتبار ارباب علم و چه خوش گفته

مرض را الطبیب عالم احسن بجز است نهایت چیزی و جنس دیگر از حمیات

با اسباب و علامات و معالجات بتفصیل لایق باین رساله مذکور شد از این

جنس با المرة سکت بودن مناسب نبود لهذا ابتدا کرد علاج ان بر دق واقعه از

ملاحظه ان ذو الجو لبصیرت بهم رسد و راه معالجه در قسمش با علاج سیر معلوم

میشود و لیکن علاج این تب بغیر مدد طبابت است و لیکن احتیاج به تنقیه مسهل

بتهای خلطی نیست زیرا که در این تب عفونت خلطی که محتاج به تنقیه باشد نیست و اگر

از ابتدا معالجه کند بزودی علاج میشود و هر چند دیر کند زود علاجش مشکل میشود تا بحدی که بمرتبه

سیم رسد علاج ندارد و علاج ان با ادویه و تدابیر غذائیه و غیر غذائیه میشود

اما ادویه انفع انها قرص کافور است بقدر نیم مثقال تا یکمثقال با ماء الشعیر بقدر سی

مثقال و یا با شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کدو از هر یک سه مثقال و لعاب بزر قطونا و لعاب

بهدانه و عرق نیلوفر و شربت نیلوفر و شربت ترنج و شربت لیمو از هر یک [illegible] گرفته باشد

بقدر پنج مثقال اگر سرفه باشد و اگر سرفه باشد شربت نیلوفر یا شربت بنفشه از هر یک [illegible] مثقال

علاج تب دق

و یا قرص

و یا قرص کافور با آب بهدانه و یا آنکه کدو را بخمیر جو گرفته و بعد از ان شب

در تنور گرم یا توتن حمام بگذارند و صبح از آب صاف آن بیست مثقال تا چهل

مثقال با قرص کافور بدهند و اگر صبح بسیار زود قرص کافور را با یکی از مذکورات

بدهند و بعد از سه ساعت ماء الشعیر را بدهند و بعد از سه ساعت دیگر غذای چاشت را

اولیست و اگر بعد از دوای اول سه ساعت دوغ بقدری که معده از عهدهٔ هضم

ان تواند برامد بنوشند و بعد از ان غذا میل نمایند هم شاید و در علاج این تب

خوردن شیر الاغ از انفع ادویه است و طریق خوردن شیر اولاغ آنست

که طرف صبح روز اول ده مثقال از او با یکمثقال نبات و روز دوم یازده مثقال

و یکمثقال روزی پنج مثقال شیر را اضافه نمایند تا بچهل مثقال برسد و یکمثقال نبات را اضافه

نمایند تا سه مثقال و اگر معده تحمل چهل مثقال نکند کمتر از ان تا بیست و سه

روز که چهل مثقال را خوردند باز بترتیب اول کم کنند تا به ده مثقال و باز پنج

مذکور اضافه نمایند تا چهل و این طریقه را سلوک دارند تا حدی که مستغنی از خوردن

ان شوند و اگر قرص کافور را با شیر مسیب نمایند شاید که با شیر اولاغ و بول احتیاج

نباشد و هر گاه تب دق ترکیبی از تبهای خلطی باشد خوردن شیر مناسب

طریق خوردن شیر اولاغ

انیست بسیار ادویه علاج نماید و غذا نان جو با سبزی تازه و بانمک و گاهی
نان جو را با دوغ بدهند و نان گندم نیز میتوان داد و از میوه ها هندوانه و انار
میخوش و سیب شیرین رسیده و امرود و خشخاش تازه بسیار مناسب است
و طرف شام گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و مرغ بچه و خروس بچه بهتر از گوشتهای دیگر است
رغبت نماید بدون روغن و کله پاچه بره نیز مناسب است و اندک ابریشم خام مسکن است
چنانچه مسکن را در جای خوش هوائی قرار دهند که آب و ران خوا ما بسیار باشد و از
میوه های مرطبه و خوشبو مثل سیب و به و گلابی در اطراف چیده باشند و برگ بید بسیار
ریخته باشند در وقت خواب و لباسهای مریض باید که از کتان باشد و بوئیدن گل
بنفشه و گل نیلوفر بسیار نافع است و صندل سفید و کافور و گلاب و آب گشنیز
بسینه کر ... بمالند و هر روزه و اگر ضعف باشد بگیرند در میان حمام روغن مناسب است
و حمام باید که معتدل باشد و مریض عرق نکند و بحمام که برون می آید تمام بدن را
روغن بنفشه یا بادام و اگر نباشد بروغن تخم کدو چرب کنند و بعد از آن غذا بخورند
و دیگر باید که از هم و غم و غضب و از گرسنگی و تشنگی و حرکت مفرط و هر چه خشکی
افزاید محترز باشند و از آنچه او را خوشش می آید و سبب فرح و انبساط

طبع



طبع میشود با آنها مشغول باشند مثل مجالست با اصدقا و ظرفا و ارباب طرب و
مغنیان که خوش آواز و سازها ... و باید که خوانندگان نوعی سازها بمقامات
طرب انگیز باشد مثل شهناز و عشیران و نیشابورک و راست و پنجگاه
و بالجمله آنچه مریض را بآن رغبت باشد باید که مهیا شود و از آنچه متنفر باشد
باید که از او دور باشد این مجمل از علاج تب دق لیکن اگر این تب
با تبهای دیگر مختلط جمع شده باشد باید که از معالجه هیچیک غافل نباشند
و علاج تب خلطی را با احتیاط تمام بکنند و سهل غفلت نکنند و اگر با ورم یکی
از احشا جمع شده باشد ملاحظه جانب ورم بکنند و در نضج و تحلیل آن بکوشند
نهایت جرأت مسهلات زیاده نکنند و سایر اعراضی که اکثر او تابع تب دق
می باشد مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک مراعات جانب آنها نیز لازم است
چنانچه اگر سرفه شدید باشد ماء الشعیر با قرص خشخاش که صفت آن در سرفه
مذکور شد بدهند یا قرص خشخاش با شیر دوغ بدهند و اگر با علامات نزله
باشد چنانچه در نوع اول سرفه مذکور شد علاج همان که مذکور شد بکنند
و اگر با علامات غلبه حرارت بر مزاج مخ باشد و آن در سرفه مذکور شد بعمل

نحو علاج کنند علاج کنند سوای آنکه تنقیه و فصد با وقت منافات دارد و نهایت راه
علاج آن نحویست که مذکور شد بدوای تنقیه و فصد و سایر تدابیر بعمل آورند و اگر اسهال
با وقت باشد شیر الاغ مناسب نیست عوض آن ماء الشعیر باید داد و غالب اسهالها
که با وقت پیدا شود صفراویست اگر با شدت از حرارت باشد سفوف الطین بجهت تسکین گرده در
زحیر مذکور شد بعمل آورند و بعد از سکون شدت تحرکش سفوف حب الرمان
مجرب که در زحیر مذکور شد بدهند و قرص طباشیر قابض با شیره تخم خرفه بو داده و رب به با شیره
یا شربت مورد ... قرص کافور با اسهال مناسب
تر است **وصفت قرص طباشیر قابض** اینست ورق گل سرخ ده مثقال
تخم حماض بو داده صمغ عربی بو نشاسته از هر یک دو مثقال طباشیر گل ارمنی
گره ساق زرشک با دانه از هر یک یکمثقال نیم اجزا را کوفته و بیخته با گلاب
سرشته قرص سازند قدر شربت با شیرهای مذکوره یا شربت مورد یا با ماء الشعیر را
بجهت اسهال حاد و را باید اندک بو داده **وصفت شربت مورد** اینست تخم مورد
بیست مثقال نیم کوب کرده بجوشانند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال قند
سفید بقوام آورند و اگر بعد از قوام دو مثقال طباشیر سوده اضافه نمایند



**صفت طباشیر کافوری**

هم شاید قدر شربت از ده مثقال تا پنج مثقال با شیره تخم خرفه بو داده و لعاب به دانه
بو داده و قرص طباشیر قابض صفت طباشیر کافوری اینست تخم **حب**
اینست تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم کدو ورق گل سرخ
از هر یک ده مثقال تخم خشخاش سفید پنج مثقال طباشیر صندل سفید سوده رشته از
هر یک دو مثقال کافور یکمثقال با لعاب به دانه قطعا بعد از کوفتن و بیختن بقدر نخود
حب سازند و از پنج دانه تا ده دانه با شیرهای مذکوره یا با ماء الشعیر مناسب بخورند و هم
در این تب و تبهای صفراوی گرم می‌شود که اسهال با ورم دست یابد و صورت و شکم جمع می‌شود
و هرگاه ادویه قابضه داده می‌شود تب با ورم شدت میکند و لهذا احتیاج
بدوائی که ماده مرض را رفع میکند و بعد از آن سبب قبض طبع شود و تبرید
و تب زیاده نشود و آنچه همه این صفات مذکوره در او باشد اینست به دانه
حب چهار مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال پوست بیرون پسته تخم گشنیز
از هر یک دو مثقال عود قماری مصطکی از هر یک یکمثقال سماق مقشر از هر یک
نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و در وقت حاجت یکمثقال اجزا را
نرم کوبیده سفوف سازند و در وقت حاجت یکمثقال از او را با گلاب بنوشند و اگر

و اگر یکروز نه دیگر روز تا سه دفعه بر بند هم شاید و بعضی ازان اسهال ها تشنج
بوده واز دادن قابضات تشنج یا تب شدت میکرد و بان سفوف که از
ترکیب یکی از اباء این فقیر است و فقیر او را مسمی بسفوف نخود نموده علاج کرده ام و بالجمله
در کمتر اسهالات که با تشنج یا تب همراه باشد دوای بان سفوف نمیرسد
و کمتر اطفال او عمل را افتاده و دوا در این سفوف میتوان کرد نهایت تمیز و تشخیص
این مراتب منوط برای طبیب است و ذکرش جهت بجهت بعقد مذکور شد برای
اینست که ناظر دران رساله علاج تب دق را و اختلاف آنرا با معالجه التهاب
خلط بدانند و اگر عمل برای طبیب هم کند بجواب بی خطای آن مطلع شوند و اگر مضطر شود
بانکه خود معالجه نماید فی الجمله بصیرتی داشته باشد که خطای فاحش نکند من الله
الاستعانة فی کل الامور **ادرام و بثور** چونکه مجموع از اقسام ادرام و بثور لایق
مجال این رساله نیست مذکور دو فرد ازانها که گزیر از وقوع تشخیص و علاج انها بدون
حضور طبیب میسر است بر دو قسم **شری** دانه های کوچک بسیار است ما بین حمر
که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاه باشد که در میان انها دانها بزرگ نیز باشد و چندان
فرو رفته در گوشت نمی باشد و خارش بسیار میدارد و اکثر انست که مجموع

بیکدفعه

بیکدفعه بروز میکند و سبب یا خون صفراویست یا بلغم مالح بورقی که ان نیز بالعرض
مخلوط بصفرا و علامات دموی شدت سرخی انست و شدت خارش و سوزش
و حرارت ملمس و دیگر در روز ظهور و هیجان اکثر بیشتر است علاجش فصد است
اگر علامات غلبه اخلاط خونی که در صداع دموی مذکور شد باشد و الا نشاید
که بسیار رفته اید مذکوره رفع شود و احتیاج بفصد نباشد و خوردن آب
انار ربیت با شیرخشت و گاهی با بزر قطونا یا سکنجبین و شیره عناب و خاکشیر
با سکنجبین و شیره تخم خرفه یا انکه آلو بخارا بیست دانه و تمر هندی پانزده مثقال
و زرد آلوی خشک پانزده مثقال بخیسانند و آب صاف آنرا با شیرخشت ناهار
بنوشند و خوردن دوغ هم نافع است و غذا از کشک شیر برنج و روغن بادام نماید
و گوشت ماهی تازه مناسب است و با برنج و بغاله و خروس بچه و جوجه
و آش عدس و آش غوره و لیمو و تمر هندی رنگ بسیار مناسب است و کاهو
و خیار و هندوانه و آلوچه و آلوی زرد و کدو و اسفناج نافع است و دیگر
آب نیم گرم بر بدن ریختن و نبرا با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده
شستن بسیار نافع است و سرکه و گلاب و روغن گل سرخ بر بدن

مالیدن بسیار نافع است و مالیدن آب غوره نافعست و علامت
بلغمی آنست که رنگ داءها چند آن لبرخی مایل است و ظهور و هیجانش از شب
بیشتر است و حدّت و حرارت کمتر در داءهای سپید و در بلغمی اطریفل صغیر
با ایارج فیقرا و تنهائی و خوردن اطریفل صغیر در داءهای تیز نافع است
دیگر بگرمابه رفتن و بآب نیم گرم سر را شستن و مالیدن آب کرفس و سرکه
دارد و چو بریدن در این نوع از جمله مجرّبات است و تجربه در این نوع کمتر
از نوع اول باید شود دمل او درم حارّیست صنوبری الشکل و سبب آن
خونهای مخلوط برطوبات است و علامتش علاج نوع اول شری در همه مراتب
دوائی و غذائی و خوردن سکنجبین صاحب دمل را بسیار نافع است و ضماد
آن بنج است در ابتدا باید بزره قطونا را با سفیده تخم مرغ نموده ضماد
نمایند و بعد از آنکه جمع شد و سر کشید کرنان آنست که سر باز میکنند باید
منضجات استعمال نمایند و منضجات انها است بزره قطونا با آب و دهن ضماد و
نمایند که نافع تر آید و مسکن و منضج است ضماد و دیگر گندم بخایند و ضماد نمایند
و اگر کسی که بخواهد ناشتا باشد انفع است ضماد و دیگر خمیر مایه تنهائی با روغن



سپید انجیر ضمادی و دیگر خمیر مایه با دوشاب ضمادی و دیگر پیاز پخته ضمادی و دیگر
کوبیده با شیر و تنهائی و دانه پیاز ضماد و نافع است و دیگر تخم مرو انجیر خشک با شیر گاو جوشانیده و عسل و
روغن زرد گاو داخل کرده و پخته ضماد و نافع ضمادی و دیگر با حدّت و حرارت مخلوط باشد
ماست و سرکشیدن با کثیرا و تخم مرو و موم زرد و کات روغن شسته با شیر گاو ضماد و دیگر
اکلیل الملک حبه تخم کتان بسته نمی نشاسته آرد گندم با روغن گنجد و موم زرد یا با شیر گاو
دمیده و آن روغن و موم و اگر سرگین کبوتر اضافه نمایند در انفجار اسرع است و هسته
تمر هندی را کوبیده و پخته و اندک مغز چراغ اضافه نموده استعمالش در انفجار مجرّبست
و استعمال سرگین کبوتر با نمک از اضمده مزبوره در انفجار نافع است و همچنین بشنه
کوبیده و از ضمادات منضجه این ضماد مشهور است خمیر ترش آنکه آب ندیده سرگین کبوتر زرده
تخم مرغ عسل و اگر از اینها منفجر نشود زنند تا منفجر شود و بعد از انفجار و پاک شدن چرک آن
اغلب آنست که خود ملتئم میشود و اگر خود ملتئم نشود مرهمی صبر سقوطری زرده چوب مازو
و این اجزا را اشنه غبار ساییده برداء بپاشند و کسی را که گرد و دمل عارض میشده باشد
بسیار بحمام رفتن رفع آن میکند و اطراف دمل را که زالو اندازند اکثر امنیت ... و دیگر

و مرد هم نرسند و ولی که در سفر بهم رسد باید که خوب محافظت نمایند که از حرکت
سواری و غیره سایده نشود و اگاه باشد که ناسور شده و اطراف که غذای را
برسیش نه برسر آن حفظش از سایده شدن میکند و برگ آمرا نجان
پاک کند که بجای دیگر نرسد زیرا که بهم آن است که هرجائی که رسد باز و مثل
بهم رسد **در ادویه سموم** بجهت سموم مشروبه و ملدوغه را انواع بسیار می باشد
و ذکر علاج انها مفصلاً بطول می انجامید مگر بعضی از ادویه مشترک النفع و ذکر
علاج بعضی از افراد و مشهوره انها پرداخت چنانکه با خود داشتن شاخ گاو
کوهی دفع زهر معدنی و نباتی یا تندی هاری یا گرمای زنبور بسیار خوش است
دفع زهر حیوانی و مار چینی یکی و چدوار خطائی و کلی داغستانی و مهره مار
و تخم و برگ مختلفه هر یک از انها را نفع و راست و مالیدن و خوردن هر یک
از انها در علاج سموم مشروبه و ملدوغه نافع است از ادویه مشترک النفع در علاج
جمیع سموم تریاق فاروق است و بعد از مثرود یطوس و دیگر تریاق الطین
که صفت امنیت کلی داغستانی حب الغار مساوی بروغن گاو چرب کند و با

مساوی

حاشیه: در حب بندی بجهت بیرون آوردن ... حبیبه باشد



مساوی از ادویه عسل بقوام آورده بسرشند قدر شربت یکمثقال نیم و در بعضی
نسخ ادویه ما بقدر نصف نیم از انها اضافه شده و این تریاق بغیر از
زهر پاک میکند و دیگر تریاق اربعه که صفت آن امنیت جنطیانا زراوند مدحرج
حب الغار مر مکی اجزا مساوی باشد برابر اجزا عسل بقوام آورده بسرشند قدر
شربت یکمثقال و دیگر این ترکیب است که در دفع تمامت سموم عظیم النفع است
برگ سداب خشک ده مثقال مغز گردو یکمثقال نمک طعام یکمثقال نیم اجزا را
کوبیده محفوظ نمایند و همچنین این ترکیب در تمامت سموم عظیم النفع است مغز
گردو شش مثقال سداب نمک طعام از هر یک یکمثقال انجیر کوبیده بقدر کفایت اجزا را
خمیر کنند قدر شربت تا هفت مثقال و بعضی در این ترکیب مغز تخم ترنج یکمثقال نیم
اضافه کرده اند **اما تدبیر** عام النفع در سموم مشروبه انست که آب گرم و روغن گاو
و آب گرم شبت در او جوش نیده باشند و آب نمک و عسل و وره بنوشند و مکرر
قی کنند و بعد از آن شیر و روغن گاو مکرر بنوشند و اگر آثار حرارت سم از التهاب
و حرارت مفرط و تشنج مفرط و خشک دهان باشد صندل و کافور و زرشک بستان
جب که محلل ... است با آب خیار و کاهو و گشنیز هر یک باشد بمالند و روغن

حاشیه: ... ادبعة

تخم کدو و لعاب بزرقطونا و ماء الشعیر و شیر گاو بیاشامند و از میوه‌ها خیار
و هندوانه و انگور و انار ترش و از بقول کاهو و خرفه و اسفناج و کدو دهند و اگر آن
زروت سم از سستی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و خواب بسیار و تشنگی است
و باطلاء هر سو سیر و سداب گرم بمالند و حلتیت با شیر و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و زیر پستان
چپ بمالند و غذا نخود آب یا کباب از گوشت کبوتر و مرغ با ادویهٔ حارّه بدهند و از ادویه
که در علاج مطلق سموم گذشت بعد از آنها بدهند و اگر درد امعا دو بر آید تا شکم را حقنه کنند
طبیخ بهر سه حقنه نمایند با این حقنه سنا و کمی سه مثقال الغاریقون حنظل از هر یک دو مثقال
حلتیت سکبینج از هر یک یک مثقال شکر سرخ و اگر نباشد شکر سفید ده مثقال
نوره از تخم یک مثقال سیر تازه پنجاه مثقال روغن زیتون پنج مثقال و اگر نباشد
روغن بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و بیهوشی و سایر اعراض ناخوش بهم رسد
گلاب مکرر بصورت بریزند و دستها و پاها را بمالند و معده را بقوت تمام ببندند
و آنچه از تریاقات در ابتدا مذکور شد هر چه میسر شود در حلقش بریزند و اگر اسهال
و پیچش زیاد باشد حقنه کنند و تریاقات مذکوره را با دوغ تازه و آب به
و آب سیب و رب به و رب غوره بدهند و چون افیون از ادویهٔ سمیه مشهور است

ذکر

ذکر معالجهٔ آن مخصوص سمیت افیون و امثال آن مثل تاتوره و شوکران
در بروز آن تیرگی صورت و سستی اعضا و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و پیچش بر
و تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سستی دست و پا است و چون بحد عرق سرد و خشکی
اعضا و خواب سنگین بافراط رسید علاج ندارد و بدن افیون خورده را
هر گاه بکار رانند و بویند بوی افیون خورده را ~~هر گاه بکار رانند و بویند بوی افیون~~
سپید به علاج او اقدام کنند بتریاقات مذکوره و بهمه تدابیر و نجورات که در معالجات
نشتر که مذکور شد و آنچه با افیون خصوصیت دارد و سکنجبین است با افسنتین و دیگر
حلتیت جندبیدستر فلفل ابهل اجزا برابر با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده
بسرشند و قدر شربت دو مثقال دیگر شیره کدو و دیگر سرکه و صعتر و افسنتین با روغن
گل سرخ و اگر قدر افیون که خورده شده مساوی آن جندبیدستر بخورانند رفع
مضرت آن کند و بوئیدن جندبیدستر و حلتیت و در میان آب گرم نشاندن
و سر را گرم داشتن و آب گوشتهای چرب خورانیدن لازم است و سموم بری
که باشد خصوصاً افیون خورده را نگذارند که خواب رود **اما سموم ملدوغه**
اما سموم ملدوغه هر گز چند روز از آنها اکتفا میشود بدانکه در گزیدن بعضی از حشرات

باید که بالاتر از آن موضع را محکم ببندند و دوم بهتر آنکه شخصی که ناشتا باشد و روغن
گل سرخ مضمضه کرده باشد بمکد و آب دهن را بیندازد و بعد از آن زراوند
طویل بخاید و دیگر موضع گزیده را حجامت کنند با آنکه تیغ زنند و اگر موضع را از تو
ببندازند هم نافع است و اگر مهرهٔ مار حاضر باشد بر موضع گزیده بگذارند
و شیر بر او بریزند و تا شیر بسته میشود و مهره چسبیده است تکرار نمایند و چون شیر
دیگر بسته نشود و مهره بیفتد علامت نجات است و در بعضی از حیوانات سخت‌تر بعضی
از انواع مار بریدن آن عضو اگر بشود تا سم تمام بدن نرسیده باشد و آن
عضو ممکن القطع باشد لازم است **گزیدن مار** وعلامت گزیدن مار آنست که در موضع
اول خون بیرون آید و بعد از آن چرکی منتن زرد آب و موضع ورم میکند و ورم
سرخ میباشد و بعد از آن سبز میشود و دهن و زبان خشک میشود و درد
اندرون التهاب هم میرسد و بدن گرم میشود و عرق سرد می آید و رنگ رو
بسبزی مایل میشود و غشیان و قی صفراوی میشود و هر چند مار را انواع میباشد
و در علاج با یکدیگر مخالفتها میدارند نهایت از معالجه آنچه مشترکست در همه
انواع هست اولا آنچه در معالجات مشترکه هر حیوان صاحب سمی مذکور

شد و تریاق فاروق اعظم ادویه مارگزیده است و آنچه خاص بآن است
هشت تریخ است و اگر شکم خروس را شکافته بر موضع گزیده گذارند جذب
سم میکند و خوردن روغن کهنه که لااقل یکسال گذشته باشد بسیار
نافع است و بعضی مغز از سایر معالجات دانسته‌اند و نشستن در میان
شیر بسیار نافع است **گزیدن عقرب** علامتش درد شدید است و درد
محلش هم میرسد گاهی سرمای سخت و گاهی شدت حرارت میباشد و سبب آن باشد
که بجستی اعضا و غش و عرق سرد عارض شود و قی و تصلب ورم کند و مقعد بیرون آید و
اعضا سرد شود و علاجش هم در معالجات مشترکات است همان تفاصیل و آنچه خاص
بآن است مرتکی را بموضع گزیده ببندند ایضاً در بعضی با سرکه و موش را شکم شکافته
گرم ضماد کنند و تخم یونجه را بجنبه ضماد نمایند ضماد تریاق فاروق نیز مناسب است
تریاقی که خاص بآنست پوست بیخ کبر افسنتین زراوند طویل مرجحه
[…] اجزاء را با عسل معجون کنند قدر شربت چهار دانگ و خوردن سیر خام
گزیده را بسیار نافع است و عقرب گزیده را از همه صفات اجتناب لازم است
خصوصاً کرفس **گزیدن رتیلا و عنکبوت** گزیدن رتیلا و عنکبوت که سمیت دارند

ورم موضع گزیده و درد معده و خارش بدن و در بعضی بحسب بدن در اکثر
شکم و عرق سقوط و رعشه و درد سر و فرقه دایم و در بعضی ورم [illegible] از
از احلیل و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و خواب بسیار سنگین
بهم میرسد علاجش بدستور معالجات مشترکه است و آنچه خاص
باوست نشستن در آب گرم است خصوصا در حمام که فواید کلی در دفع آن
میکنند و تا چند روز حمام کردن نافع است و بعد از سکون وجع موضع گزیده را با آب
نمک بسیار گرم بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر و آهک و گهل و مرمکی
و نمک را با آب بسیار گرم ضماد نمایند و شونیز تریاق خاص باوست

**گزیدن زنبور** علامتش ورم است و سرخی موضع گزیده علاجش بعد از معالجات مشترکه
از گلیدن مالیدن تریاقات مالیدن [illegible] است با سرکه و انجبین نمک [illegible] است
با آب عذره و ضماد سرگین تازه گاو و ریختن آب یخ بر موضع گزیده و اگر موضع
گزیده را در آب بسیار گرم کند [illegible] بالفعل [illegible] آب یخ نماید تسکین وجع
میکند و حقیر در تسکین وجع عقرب گزیده و زنبور گزیده مالیدن حب [illegible] بارها
تجربه نموده ام و در وجع شدید زنبور گزیده خوردن گل ارمنی مرزنجوش دیگر



درهم کشنیز خشک نافع است و استعمال شافه در مقعد از بهر تسکین وجع است
و اگر وجع شدید باطل انجامد فصد نافع است و علاج نیش سایر جانورها و حشرات
که در معالجات مشترکه مذکور شده و آنچه از معالجات مشترکه مذکور شد در بعضی
مذکورات نیز کافیست نهایت این چهار جنس اشهر حیوانات مضره اند تخصیص بذکر
داده علاج آنها را جداگانه ذکر نموده والا اعتماد کلی در آنها بر همان معالجات است
کلیه مذکور شده و ذکر ادویه که حشرات موذیه را بگریزانند مناسب است سوسن
فرفیون فنجنگشت در جائی که باشد حشرات میگریزند و همچنین دود کردن چوب انار
و دود کردن اصل سوسن و همچنین دود کردن شاخ و سم حیوانات و تفل سکنجبین
و چون در بسیار را بعضی آن اوده در خود حلقه کنند حشرات داخل آن حلقه نمیشوند
و با خود داشتن تریاقات که مذکور شد این اثر دارد و [illegible] زمرد و عقرب
از دود و بوی کرویا گریزند و الله اعلم بحقایق الامورات بدانکه آنچه از معالجات که در
این اوراق پریشان نگارش یافته اکثر آنها موافق دستور معاصرین است
و از دستورات قدما و آنچه در کتب طبیه مذکور است حذرا عن الاطناب
سکوت ورزیده تقریبا للافهام قناعت بیسیر از کثیر نموده و چون در حین [illegible] نموده

این اوراق بعضی از مخادیم خواهش ذکر علاج بعضی امراض اطفال و علاج بعضی
نمودند این خادم آنچه تجربات رسیده مثل الشیان کرد اگر خاطر بعضی از سواد
با موضع کتاب منافات داشته باشد سبب این است و فراغ از تسوید
این اوراق در هنگام پریشانی حال و شکستگی بال و ضعف بدن و پیری در وطن
در دار الاحزان اصفهان در ایام شدت و اوقات محنت در دارالفتنه افغان
و اوان انقلاب دوران در زمانه اندک که آخر ان ماه شهر المظفر ختام
احد و اربعین و مائة و الف بود اتفاق افتاد و حاضر بود این زمان و شرکای
در این احزان یقین که سهو و نسیان را معذور خواهند داشت ان شاء الله دل در تنگی
همچنین تو که غم دل نرسیدم که دل از رده شوی ورنه سخن بسیار است والا الله
المنتفع و منه الاعانه دستور خوردن شیر الاغ که مرحوم مسیحای طب بجهة از ازحرقة
البول به بنده داده بود الاغ جوان که چهل روز از زاییدن ان گذشته باشد
و چند روز انرا العلفهای مناسب تعلیف نموده باشند شیر انرا روز اول مقدار
ده مثقال با قرص خشخاش نبات و قند الزور بنوشند و بعد از ان هر روز بقدر
نیم مثقال زیاد نمایند تا به پنجاه و نیم مثقال برسد و بعد از انکه از قرار پنجاه و نیم مثقال

دو سه



دو سه روز خورده شود باید برگشته هر روزه مقدار نیم مثقال از ان کم کنند تا به ده مثقال
روز اول برسد و بعد از ان باز به دستور اول زیاد و کم نموده به دستوری که مذکور شد عمل نمایند
تا یک ماه تمام شود و غذا آخر روز برنج با گوشت بره فربه یا با قلیه و چلاو و یا طعام چرب
به روغن یا زرده تخم نیم بخته و چلاو میل نمایند قاز و به دستی و سفیدی و میوه ها و روغن و
گوشت گوسفند ملاحظه نمایند و تا ممکن باشد حرکت و تردد کم کنند و ترش و کم بکنند
و شیر خیلی گرم زنند و در نسخه دیگر بجهة ازار نه گوارگی و دستور ترتیبات نوشته که با
... و چهار روز به دستوری که قلمی شد بنوشند روز اول یازده مثقال با سنغوف لولوی
نبات و قند الزور و نبات سفید و هر یک شیر باید اضافه شود و در کم شدن باید
یک کم نمایند و هر روز نیم مثقال اضافه نمایند تا چهل و نیم مثقال شود و دو روز
چهل و نیم مثقال میل نمایند بعد از دو روز هر روز پنج مثقال میل نمایند بعد از ده
روز هر روز پنج مثقال کم کنند تا بیست مثقال شود باز اضافه نمایند تا چهل
و نیم مثقال به همین دستور زیاد و کم نمایند و غذا ظرف چاشت نان با چلو کباب
نشاسته یا باد ده با صوابدید خود بخت یا زرده تخم نیم برشت یا کباب گوشت بره
و ظرف شب قیمه و چلاو و یا مرغ یا بره پلاو و یا کباب و چلاو و میوه خیار یا گاهو

یا گیلاس و ترشی شربت بکار برند و دستور او آنکه آب آنرا صد درم با قند سفید ده تار
بدستور شربت بپزند و غذای او را بطریق الاغ کاه با ارزن جو و علف
شب جو و قصیل او بدهند **دستور دیگر** از مرحوم مزبور که بجهة آزار سینه
و سرفه به بنده داده بود الاغ جوان که چند روز از زائیدن آن گذشته
و چند روز آنرا علفهای مناسب داده باشند شیر آنرا در پیاله که آنرا در آب
گرم گذاشته باشند بدوشند روز اول ده مثقال با نبات سفید نیم مثقال
شکر سفید یکمثقال بنوشند و بعد از آن هر روز پنج مثقال زیاد نمایند تا به پنجاه
و پنج مثقال برسد و در وقت برگشتن نبات را هر روز نیم مثقال کم کنند تا به یک
مثقال برسد و بعد از آنکه از قرار پنجاه و پنج مثقال سه روز خورده شود باید برگشته
هر روز پنج مثقال از آن کم کنند تا به ده مثقال برسد و بعد از آن باز بدستور
اول زیاد و کم باید کرد تا یک خوراک کرت و چهار روز است تمام شود و
هرگاه شیر الاغ بطبع ایشان موافق نموده باشد تا یکماه بدستور مذکور میل
مینموده باشند و غذا در این ایام بره پلاو و کم روغن یا طعام مرغ بچه یا کباب
بره و زرده تخم برشت یا قلیه و چلاو هر یک که موافق طبع باشد میل نمایند





و از ترشی و شیرینی و میوه ملاحظه نمایند و از شیر خوردن گاهی شربت تخم ریحان
یکمثقال قند سه مثقال عرق بیدمشک میتوانند خورد و تا ممکن باشد باید آب
کم خورده شود و اگر گاهی نفخ در معده بهم رسیده دو سه مثقال گلقند با اندک
گلاب میل نمایند یا یکمثقال دانه هیل کوبیده با عرق بادیان و گلاب جوشانیده
میل نمایند و اگر رغبت بنان باشد گاهی طرف چاشت پارچه نان با اندک پالوده
کم شیرین یا برنج در بهشت با مربا یا کباب بره میل میتوانند نمود اما مطبوخ
خفیف دو وقت خورده شود بهتر است **دستور العلاج شیر شتر** که مرحوم مسیحی
نوشته بود شتر جوان که یکماه از زائیدن آن گذشته و از آن به علف عاقول
یا برگ خیسف یا گل یا به علف نموده باشند در روز اول مقدار ده مثقال با نبات
سفید سه مثقال سفوف شفا نیم مثقال سفوف لسان الثور نیم مثقال بنوشند و بعد از آن
هر روز مقدار ده مثقال زیاد نمایند تا به هفتاد مثقال برسد و بعد از آنکه از قرار
هفتاد مثقال سه چهار روز خورده شود باید برگشته هر روز مقدار ده مثقال از آن
کم کنند تا به ده مثقال برسد و بعد از آن باز بدستور اول زیاد و کم کرده تا یکماه که
چهل روز خورده شود و غذا در این ایام گوشت بره طعام یا کباب و چلاو و یا قورمه

دجلاوه و یا مرغ پلاو میل نمایند و از ترشی و سفیدی و میوه ها حفظ نمایند و اعراض دیده باشد
بر خود راه ندهند و حرکت خفیف و تا ممکن باشد آب کم بخورند و طرف چاشت گاهی
پارچه نان با گلاب برنج یا پالوده یا فرنی میتوانند خورد و اما اگر دو مرتبه مطبوخ
خفیف خورده شود بهتر است دستور العمل چوب چینی که مرحوم میرزا اسماعیل طبیب
ولد مرحوم میرزا شریف مناسب احوال بنده نوشته اگر هر روز بمقدار سه مثقال
چوب چینی را خورد نموده با نیم من وزن شاه آب با آتش ملایم بجوش نشد تا بنصف رسد
و یکفنجان گلاب خوری طرف صبح با دو مثقال نبات گرم کرده میل نمایند و طرف
عصر بدستور و تتمه آب را در عوض روز و شب بجای آب میل نمایند و غذا طرف چاشت
پارچه نان با پنیر کم نمک و پالوده کم شیرین میتوانند خورد و فرنی هم خوب است
و طرف شب هر طعامی غیر ترش که خواسته باشند میتوانند خورد و نهایت طعام
شوربا بی مرچ با الگ [?] اگر خواهند با نان میتوانند خورد و از هوا ها قدری
احتیاط نمایند و باین دستور مدت بیست روز عمل نمایند ان شاء الله تعالی
شفا حاصل میشود و حب هلیله بجهة تقویت معده و رفع رطوبت آن از
دستور نسخه میرزا اسماعیل بسیار منفع است هلیله سیاه سه مثقال پوست هلیله



زرد و سه مثقال آمله مقشر سه مثقال مصطکی یکمثقال تخم عود قماری یکمثقال نیم اجزا را
کوبیده و بیخته بقدر نخود نرزک [?] حب ساخته هر شب وقت خواب دو عدد و
از آن فرو برند ایضا حب جهة ورم معده و رفع ثقلی که از رطوبت باشد ضعف معده
پوست آمله مقشر نعناع کمی برنج از هر یک یکمثقال مصطکی عود خام از هر یک
نیم مثقال با آب سیب سرشته سفوف بجهة یکبار روز نزلات بجهة آزار چشم
تخم خشخاش کوبیده یکمثقال مغز حب دو مثقال تخم گشنیز کوبیده نبات کوبیده
یکمثقال در سه روز خورده شود بجهة دفع نقرس و [illegible] شیر زعفران تخم کاهو صمغ
عربی و گل تریاک نرم کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته در بر روی کاغذ یا کتان
گذاشته بشقیقه بچسبانند جهة زخم جراحات از قرار دم الاخوین نیم مثقال [illegible] روی
سبز گیاه [illegible] نموده پاشند و گیرای لعاب کمی خطمی بعضی از لعاب [illegible] قطره
گرفته در بیخ [illegible] کنند و بعد از اجزای مذکوره [illegible] بیشتر باشد
مجربست قدری روغن گاو در با آتش صاف نموده بعد از آن روغن گرم گرم باشد
سه مثقال سیر را در آن انداخته تا در میان روغن پخته شود بعد از آن
زرده تخم را در طرف آن روغن [illegible] که باید [illegible] که تخم مرغ

نیم برشت شود میل نمایند اگر احتیاج دو باره باشد مکرر نمایند مضرت ندارد
خوب است **ایضا** جهت درد کمر از حکمت فرنگ است مجرب چوب گز را بو داده
و خاکستر انرا با اندک گلاب خمیر کرده ضماد نمایند ایضا موم زرد را با گل یاس
مشمع کرده بگیرند که درد را ساکن نماید **جهت رفع تشنگی** تخم خرفه در توی ظرف ریخته
دوغ بر سر آن ریزند و بگذارند که تخم خرفه آن دوغ را جذب نماید باز دوغ
بریزند که بدستور خشک شود و همچنین رشته دوغ بریزند تا تخم خرفه دوغ را بخورد
جذب کرده خشک شود بعد از آن هر وقت که کسی تشنگی غلبه نماید از آن تخم بردارد و در
توی شیر یا عرق بیدمشک ریخته میل نماید البته رفع تشنگی بنماید صاحب تحفه نوشته
که تا چهل روز رغبت به آب نکند **ورم کهنه و دفع بواسیر** بجز که مقعد بیرون آمده باشد
و وجع داشته باشد و مجرب است بگیرد مرده سنگ مغسول یک مثقال و کات هندی
دو مثقال دوده تا فله کرده نقره داشته باشد چهار مثقال هر یک را جدا جدا کوفته
نرم کوبیده و بیزند و با یکدیگر ممزوج نموده ذات دیگر بریزد و هم وزن مجموع
روغن گاو مخلوط نموده بسیار برهم زنند تا مرهم شود بر روی پنبه گذاشته بر موضع
بواسیر گذارند و به گذاشتن مرهم مزبور را ادامه تا بالکلیه زایل شود **جهت رفع**



**کردن کرم حیوانات** سیاهی قاذورات قلیان را به پنبه فتیله کرده بجراحت گذارند بیشتر
برطرف کند و باز دو روز هم خوب است البته برطرف کند و باز دو روز دود آن نیز خوب است
فتیله کرده گذاشته شود و کشته بود خود بتجربه رسیده **دانستن سگ دیوانه** و علامتش
آنست اول آن سگ از خانه صاحبش فرار نماید و همیشه مخوف و دم آویزان میکرد و چشم او
بهوش و بسیار سگها از آن گریزان باشند و گوشها همچون افتاده و دمش از انجا باشد
مال شیر و و چشمهایش سرخ می‌باشد و صدایش در نمی‌آید اگر همچون سگ آدم را گزد
آدم را اول باید آن سگ را بکشند و از جگر آن قدری کباب نموده بدهند صاحب زخم
بخورد و در ثانی تریاک فاروق و تریاک اربعه باید بخورد و در ثالث شراب بابا
ان باب داخل نموده تا چهل روز بدهند بخورد و بر بالای آن زخم را باید حجری
مجروح کنند بعینه انند که دهن آن زخم را دوا نمایند مدتها با مرهم مناسب کار
نمایند و اگر دفع اول حجامت و بر بالای زخم که سگ زده است بکنند بهتر است و حکمت
دیگر نشانه است که چند پارچه نان بجوش آلوده نمایند به سگ دیگر بدهند اگر بخورد
سگ دیوانه نیست و اگر نخورد و سگ دیوانه است باید علاج بکنند و مغز گردو را
کوبیده بالای آن زخم ببندند نرگس بعد از آن دوا نموده مرغ بدهند اگر

خوردن سگ دیوانه است اگر بخورد سگ دیوانه نیست و از سر گذشته باید پرهیز نماید

ایضا گوشت سوخته بره با شراب گزنده سگ دیوانه را سود دهد ایضا سگ دیوانه گزیده را

سیر را کوفته و خاکستر چوب تاک با آب سرشته بمالند بهشود ایضا بیخ رازیانج را کوبند

با عسل بیامیزند بر گزنده سگ دیوانه ضماد کنند نهایت سود دهد ایضا طین مختوم

و طین ارمنی دو درم با سرکه طلا نمایند بر گزنده سگ دیوانه دمار رافعی سود دارد

نهایت ایضا عصاره کلم با شراب بیاشامند گزنده سگ دیوانه و جانوران را نافع بود

ایضا سیر را با شراب خوردن و ضماد کردن نافع بود ایضا گندم را بکوبند و بر گزنده سگ

سگ دیوانه نهند نافع بود ایضا برگ انجیر و مرغ چون سحق کنند و بر گزنده سگ

سگ دیوانه کنند سود دهد ایضا اگر کسی را سگ دیوانه گزنده باشد این طلسم را

بر نان جو بنویسد و بخورد او دهد اما بشرط جو را بر آسیای آب دست آرد

کرده باشند عددگ وردب رورس رح اوروس وروس در

دی وی ایضا کسی که سگ دیوانه بگزد بنویسد این دعا را با خود دارد

بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا ذوالجلال والاکرام اللهم له

۱۸۱۱۱۱م م ا م ۱۱۱ م ا م ا ۵ دوای مجرب جهت بواسیر

شخصی



شخصی باین آزار مبتلا شده بوده است بسیار اطبا دوا کرده فایده نمیدیده

گویند شخصی از اهل هند این دوا را بمن تعلیم کرد فایده بخشید بالمره آزار

رفع شده دوا اینست که جوز بویا بکوبند و آنقدر که بوداده بعد از آن بگیرید

تخم مرغ را از سفیدی جدا کرده جوز کوبیده را با زرده تخم آمیخته کرده

هر روز صبح یک تخم و یا دو تخم مرغ بقدر مزاج بشرح معلوم میباید نماید

سه چهار روز بهمین منوال بعد از آن بگیرید و جوز را دو حصه کرده هر حصه را

در میان کنده خمیر کرده و خمیر را در میان آتش ملایم نیم پخته میشود

بعد از آن کنده خمیر را از آتش بیرون آورده و دو حصه باید که از میان آن

خمیر بخار برفع سدد شده و مقعد را به بخار آن دارد که بخار با بخار بگیرد بعد از آنکه

از اینها بالمره رفع نشود تا ده گرم را که مقعد نزدیک است و دو سه روز همچنین بوده

دو سه عدد و نو انداخته ... آتش و الله تعالی بالمره رفع ناخوشی میباشد شده و آن

دو شخص تجربه کرده است که این طبیب که این را بمن کرده بتجربه فقیر از بس دیده

خودم از این دوا کرده همه اش خوب شده انشاء الله مجرب است نسخه توتیای روح

که جهت ناخوشی درد چشم بسیار نافع دیگر بتجربه رسیده نسخه اینست اول روح را

که قلیان کهنه و یا اسباب روح کهنه بوده باشد آورده بر روی سلاج آهن ریخته
از زیر و بالای آن آتش ملایم کنند آنقدر که گداخته و بعد نمک را در آتش برشته کرده
در روی سنگ سماق سیلایه نموده با روح بعمل شده مخلوط کرده و باز در روی سنگ
مزبوره سیلایه کامل نمایند و بعد از آن باب بریزند و آب نمک را بگیرند که نمک بالمره آزاد
جدا شود و بعد روح را خشک کرده باز در روی سنگ سماق درست و خوب سیلایه
نموده از تافته گذرانیده و نخاله اش را هم سیلایه نموده و باز از تافته بیرون کرده
انشاء الله تعالی توتیای روح میشود **نسخه توتیای خورده** بهت هلیله زرد پنج مثقال توتیای
هندی پنج مثقال زنجبیل شش مثقال ... زعفران شش مثقال ... پنج مثقال ... دو مثقال ...
دو مثقال کوفته و بیخته در ظرف چینی با آب غوره خمیر کرده تا هفت نوبت چنین کنند و بعد از
آن استعمال کنند **ایضا توتیای روح** بطریق دیگر روح کهنه را در تنور ... کهنه در کوره آهنگر
گداخته بعد از آن در ظرف کاسه بریزند و در بالای آن آب غوره ریخته آنقدر که روی روح را
آب غوره بگیرد که روح آنقدر بماند که آب غوره را بکشد بعد از خشک شدن آن با بال
سنگ سماق روح مزبور را سائیده از تافته بگذرانند توتیای روح میشود **نسخه**
**ملوس** که برای کشتن تجویز نموده بودند در دار السلطنه تبریز میرزا بابا





گیلانی پنج مثقال خوردم بحمد الله فایده نمود در حالتی که بسیار بی قوت بودم و اشتهایم
بمرتبه رسیده بود که در شبانه روزی یک لقمه نان نمی توانستم بخورم ان هم قلیا و قوت ده قدم
راه نداشتم اگر میرفتم عرق کرده و تنگدل میشدم و صبحها انگشتان دست
و پا خصوص جانب چپ مثل یخ سرد میشد و بلغم بسیار آورده بود و دیگر دل
مثل بی خفقان (?) می آمد و با نبض و بی قوتی بصر و بازوهای پا و پایم درد
میکرد خوردم الحمد لله همه نفع بخشید بان سبب در این کتاب سواد شد
بلکه روزگاری مثل من بیکس و غریب با محبت ناخوشی مبتلا شود بدین عمل نموده شفا یابند
من بیکس و اسیر خاک را بدعای مغفرت یاد نمایند بلکه خداوند ارحم الراحمین این روسیاه
معصیت را بحرمت حضرت الهی و بدعای ... جلال نظر بخشد خداوندا
بحق دو عالم شفیع دو عالم عطا کن بحق و حرمت جناب شفیع دو عالم و ...
ذریه و آل اطهار او آمین یا رب العالمین **دستور عمل ملوس** اول از همه
الکل و شرب پرهیز باشد غیر از تجویزات که ذکر خواهد شد و از جماع و از زنان
دور ... و اکثر غصه و غم ها ... باید خوش کنند ... که با غم و غصه دوا را ...
بسیار تاثیر نکند و بعد از اتمام دوا افراط در خوردن نکنند کم کم خوراک را زیاد

کند تا صحت حاصل آید ان شاء الله تعالی **نسخه جوشانده** که روز اول باید خورد عنب
الثعلب بادرنجبویه تخم خبازی بادیان گاوزبان پر سیاوشان از هر یک
دو مثقال سپستان عناب از هر یک ده عدد اینها را در اول شب
خیسانیده آنقدر آب بریزند که بالای دواها را بگیرد یک انگشت و وقت
صبح دواها را در توی ظرفی که تازه قلع کرده باشند که سیاه و چرک نباشد
با آتش ملایم بجوشانند آنقدر بجوشانند که آب در جان دواها بماند و بعد از
آن بردارند یک جوزه [illegible] بدستمال کرباس شیره اش را درست بگیرند
که یک کاسه باشد بقدر [illegible] بعد از آن دو مثقال تخم کاسنی را
و سه مثقال ترنجبین را در [illegible] جوشانند باید آنقدر که کاسنی و ترنجبین آب کرده
باز از کرباس گذرانیده میل نمایند وقت چاشت اشتها داشته باشند
چیزی بخورند اشتها داشته باشند برنج و [illegible] بقدری گوشت
جوجه یا خروس بچه بخورند آنها باید کم نمک و بادام و [illegible] باشد و روز دوم
جوشانده که نوشته باشد با برای تفریح [illegible] مغز بادام مقشر [illegible] نمک
بدو داده میتوانند خورد و [illegible] وقت شام [illegible] کم نمک با جوجه یا





خروس بچه میل نمایند دیگر [illegible] باید باشند **نسخه طبوخ** که روز
دوم باید خورده شود عنب الثعلب گل گاوزبان بادرنجبویه تخم خبازی تخم [illegible] بادیان از هر یک
[illegible] کاسنی بنفشه گل سرخ پر سیاوشان پوست بلیله زرد از هر یک دو مثقال
سنا مکی سه مثقال عناب سپستان از هر یک ده عدد [illegible] یک مثقال [illegible]
بلیله را درشت [illegible] اینها را باز در اول شب با آب خیسانیده با آتش
ملایم باز آنقدر که آب در جان دواها رسیده برداشته درست با [illegible] از کرباس
شیره اش را گیرند بعد از آن از شیره دواها قدری برداشته دوازده مثقال
ترنجبین و [illegible] دو مثقال مغز فلوس در آن شیره آنقدر بمالند که هر دو حل شود
بعد از آن باز دستمال کرباس شیره اش گرفته [illegible] شیره کنند اینها هم یک
کاسه باشد بعد از آن دو مثقال روغن بادام بالای شیره دواها ریخته میل
نمایند و وقت چاشت [illegible] با گوشت جوجه یا خروس بچه بپزند
یک پیاله باید از آب گوشت [illegible] داشته باشد از [illegible] جوشانده
کنند [illegible] اگر تشنه باشد [illegible] ده مثقال [illegible]
کاسنی با نبات [illegible] تشنگی باشد [illegible] کم

شیرین و نه کم شیرین میل نمایند و وقت ملوکس خوردن بجهت معتدل
نمودن با قبض نکردن طبع هفت مثقال مغز بادام بو داده با نمک
در میان ملوکس یا بعد از ملوکس بخورد و وقت شام باز برنج چلو خالی با
کم روغن بلکه دو سه مثقال روغن در آب جوش برنج با جوجه داخل نموده چلو
بدهند بهتر میباشد بآب شیله و کم نمک باشد بعد از اتمام ملوکس
یا یخ یا برف بر قدری مناسب بکار که آخر ملوکس شد باز صباحی جوشی باید
که جوشانده بخورد دوا که حرارت یا صفرا زیاده باشد آخر روز جمعه جوشانده باز
صبا جوشی تخم خرفه دو مثقال تخم کاسنی دو مثقال کوبیده با یک پیاله عرق
کاسنی شیره اینها را کشیده با دو مثقال خاکشیر میل نمایند دو سه روز دیگر
پرهیز خوب نموده بعد از آن روزی قدری یک مثقال نان اضافه نموده تا آنکه
دیگر جهت سوزنک و کم سوزه پرهیز از گوشت و روغن و شیرینی خوردن
چیزهای سرد و تر دیگر به جنس گزنیه سیاه و ماده الاغ رنگ تجربه رسیده و بر جای
از گرمی بنی درد کند یا باد کند یخ در گرم خصیه یا بین تر بر جای باشد کم [illegible]
حوض یا صندل سرخ با کشنیز تازه لب ببندند یا ور یا بمالند و پرهیز از

گوشت

گوشت و روغن و شیرینی و خوردن چیزهای خشک مرهم ادرار تخم ریحان قدری
شیرازی تخم کتان کثیرا لحم شمور برابر کوفته و بجهت بالای ماده جنبد دستور العمل ازار
سودا دوا که ریح بواسیر باشد که با سودا باشد نافع باشد این دستور العمل خوب است اول
از همه پرهیز از گوشت و روغن و ماست و ترش و ترکیبات هر چه که سرکه داخل آن باشد و [illegible]
و هر شور و کند و عدس ماش و لوبیا و باقلا و بادنجان و غم و غصه و از بسیار جماع [illegible]
بعد از آن این حب را ساخته هر شب بعد از آن که دوا [illegible] شربت بخورند [illegible] کرده بخورد
هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله [illegible] مقشر هلیله سیاه و ترکی [illegible] ترنجبین [illegible]
صبر زرد سقوطری از هر یک چهار مثقال اسطوخودوس تخم شاه تره سنا مکی از هر یک دو مثقال
مقل ازرق ده مثقال اینها را همه کوبیده با آب حب سازند شب اول یک مثقال بخورد
بعد از آن هر شب یک حب اضافه نموده تا به یک مثقال و نیم برسد صبح عرق شاه تره
با خاکشیر بخورد و ناشتا پیشین برنج [illegible] یا [illegible] ساخته باشد
تازه با نمک [illegible] شب‌ها [illegible] چلو کم [illegible] کم روغن باشد و یا قدری روغن [illegible]
همراه جوجه بپزند آب [illegible] بپزند و از گوشت جوجه مرغ [illegible] از
آب شیره عرق [illegible] با عرق [illegible] بخورد دوا [illegible]

سیب رسیده و گرمک رسیده هر قدری که ممکن بود نافع است و تخم خیار کوبیده
و روغن بنفشه بادام هر شب به بینی مالند و هر شب با برگ بید و گل خطمی و آرد جو خیسانیده
و جوشانیده پایها را شوید بعد از یک ساعت پایها را با آب صاف بشوید برای بیخوابی
این با شور خوب است ایضاً برای بیخوابی دو مثقال تخم خشخاش را در پارچه
کرده با آب مالیده بوداده کوبیده در کیسه کوچک گذاشته هر شب بالای سرش
بگذارد ایضاً مجرب تخم گشنیز اسفند سیاه شونیز همه را برابر بوداده کوبیده و یکپارچه
و پنبه را نازک نموده بالای رو پنبه پاشیده وقت خواب بالای سرش بگذارد
تا بخوابد ایضاً نبات قدری کوبیده در ورق کاغذ پاشیده وقت خواب بالای
سر بگذارد و استماع به نقال یا کتاب داود مسیح از خواب برخواستن باعث خواب
می باشد برای بیرون کردن دماغ و تا بابا سربها خوبه تخم گشنیز برگ مورد و دانه
اسفند همه برابر بوداده کوفته در کیسه گذاشته بالای سر بگذارد و نسخه برای
خارش بدن که بیشتر آن را ثنا گویند اول پرهیز از شیرینی و شور و تیز و گوشت و شراب
و چربی و مداومت بخوردن غذاهای تر و چیزهای خنک و با ورزش بکنیم در
طول کم نشستن و این دوا را کوبیده هم مالیده در حمام گرم یا در جای گرم

بدن



بدن بمالند و عرق نکشند که با عرق این دوا از بدن خوب شود و خوب میشود کف دریا
گوگرد زرد زنگار قلمی زنگار کهنه زرنیخ زرد شنجرف سنگ کچه جیوه
مرداسنگ از هر یک دو مثقال گوگرد باروت مازو رسوت را ...
مرده سنگ تباشیر از هر یک یک مثقال گوگرد فارسی سه مثقال کوکب ساده دالان نیم مثقال
حنا چهارده مثقال روغن و بنفشه پنج مثقال ایضاً خوارش و خشک کردن
اعضای دو پا و دست کسی هم رسد حنا و قدری از دواء سیلابه نموده بلید گرم خوج
نموده و در میان یک پیاله آب گشنیز و یک پیاله آب لیمو حنا و از دوای را
خمیر نموده دست را یا اعضا را با آب گرم پاک شسته چند شب بنده و سه مرتبه این
قرار عمل نماید خلاص میشود مجرب است نوع دیگر قدری روغن با سرکه بسیار زننده شده
خوب مالیده که درست از چرک پاک شود دو سه مرتبه بمالند نافع است دوا
مجرب لینت کردن طبیعت و برای تقویت معده خصوصاً برای تریاک خوران بسیار
مفید است که در چند روز دفعه بخورد هم طبیعت را نرم دارد و هم بلید است شکم قند
خوب میکند هرچه اخلاط فاسده است بیرون میکند و دوای قلیل الاجزاء و کثیر
المنافع است و برای اشتهاء و مزاج بارد فایده هم دارد و هیئت مصطکی ...

تا آنکه نبات از هر یک پنج مثقال درست کوبیده و صلایه نموده بیست مثقال شهد عسل که کف
گرد انیده و خمیر و ممزوج نموده مربی کرده دیگر بعد از آن جزئی الکحل و شرب تا مدت اول
دفعه یک مثقال بخورد اگر طبیعت تا صباح قدری کار بکرده دو روز دفعه دوم دو مثقال اگر باز
خوب قدری شده سه مثقال بخورد اما همه شبها بخورد در دو ماه یکدفعه بخورد تا نفع
**صفت داروی بیهوشی** افیون در عنوان و جوز بوا و خشخاش سیاه و دو
ولسان بهم بکوبند نیم تا آب باران بر نرم کوبیده شود بعد از آن با آب گشنیز
خمیر کند در سایه خشک کند باز کوبیده باز در آب گشنیز تر کند باز در سایه خشک
کند تا هشت دفعه چنین کند بعد از هشت دفعه باز در آب گشنیز خمیر کرده
نخود حب کند هر که یکدانه از آن بخورد بیهوش گردد و از موده نوع دیگر برای
گوشت کوفته و دلمه پاک در زیر سرگین اسب نهد و بعد از آن که گرمی
بهر سیه سنگ سیاه در شیشه کند تا خشک شود بکوبد با خود دارد که داروی بیهوشی است
نوع دیگر سوی که بیهوشی آورد افیون خالص جوز بوا قدری مشک نرم بسایند و از آن
غالیه سازند پیش بینی هر کس که بدارد بیهوش گردد و چون آب سرد بر روی زنند به هوش
آید باذن الله تعالی نوع دیگر گوشت گوسفند که در راه بیمار بوده باشد

خائید



خائید و میان سنه‌چه را از بزر البنج کوفته پر سازند و در کوزه شیشه کرده در
زیر سرگین اسب کنند تا کرم از او حاصل شود و کرمها را در شیشه کنند تا خشک شود
و در هنگام استعمال دو جزو از او و یک جزو از افیون ساییده در روغن
بریزند نوع دیگر جوز ماثل یک درم بزر البنج شش درم جوز بوا سفید ده درم افیون
یک درم کافور قیصوری یک درم مشک نیم درم همه را غیر از مشک بسایند و به نیم
بول حمار حل کنند و یکبار کنند که خشک شود آنگه صلایه کنند مقدار یک جو در دماغ هر کس بالکند
بیهوش شود چون از شیشه بیرون با مشک صلایه کنند و در حقه نهند و چون حاجت
بیرون آورند در دماغ خود را ابر که نباشد که بوی اثر کند و علاج بیهوش آوردن آن
بیهوش بیهوش دارو سرکه کهنه را با روغن بادام برگیرند در دماغ او ریزند تا به دماغ
برسد بهوش آید **نوع علامه شیرازی** داروی جیب مصطکی جوز بوا بسباسه صندل
سفید زعفران قرنفل هر کدام نباشد به وزن سلیخه ورق بیابو سنبل الطیب گشنیز خشک
درونج عقرب بیابد به هر کدام دو وزن زرنباد و دو مثقال پوست اترج بعیر
بالنگ از هر یک یک مثقال یاسمین دو مثقال تا قلا و دو مثقال گل سرخ دو مثقال
مشک اعلا اگر نباشد به عوض دو برابر آن بیسر عنبر الشهب نیم مثقال نباشد به عوض

زعفران کوفته و بیخته طلا کرده بعد از ان هشت مثقال ورق قند را در شش
برابر ان شیر گاو تازه بگذارند روزی بجوشانند پس پالوده کنند و صاف نمایند
و به نبات سفید بقوام آورند و اجزا را داخل کنند شربت بقدر کفاف
مزاج استعمال نمایند **دوا جهة استفراغ** یکدانگ ریوند خوب
با ده مثقال سکنجبین بخورد و اگر خواهد که قی بسیار کند او را بکار برای قی
بخیه نمایند و یکدانگ ریوند در ظرف کرده بنوشند **ایضا** طریق دیگر
دو مثقال کنگر زرد با پنج مثقال سکنجبین یا بازه قدری او بکار دارد
جوشیده و داخل نموده بخورد هم بار ... دو ... باشد **مفرح بوعلی**
**سینا** ... بوعلی که ان حکیم بر خود کاوزبان ...
فایق عرق ... کم شهوتی بادی تولید کرده ... همچنین بادی بسیار
کاوزبان را ... در چشم درد و دندان ... نیست ...
هر ... با سکنجبین ... تا ...
جوز بویا و قرنفل قاقله سعد ... سنبل ... باید اندرو
تا ده ... تازه کرده ... از هر یک چهار مثقال عسل خوب هشت مثقال سکنجبین

خام را بکوبند ... کف از دوستان ... ساعت ... پس درد ان ادویه
ریزد ... تا که تو باشی ... حکمت ... نام این معجون ... دندان بود
... درد ... دندان بود هر که مثقالی خورد ... تمام ... و ...
... خود ... هر صبح ... مثقال بخورد **جهة هضم طعام و اشتها** تعبیت(?)
مجرب است قرنفل ... **زنجبیل** ... دار چینی ... از هر یک دو مثقال ...
سنبل ... از هر یک سه مثقال سفوف ... هر صبح شربت دو مثقال
... است **ایضا** شربت نعناع جهة تحریک اشتها ... موثر است ...
... و ... معده ... اخلاط سوخته ... دفع بلغم ... است و چون ...
... معاجین ... نوشند در شربت ... است آب نعناع ... خرده ... دل
سرخ ... یا ... زم ... بیده ... دو مثقال ... دو ... مثقال آب
... تا ... رسد پس صاف نموده ... مثقال عسل بقوام آورند **ایضا**
جهة اشتها و هضم طعام ... مجرب است ... خوب ... بیده در ...
آب انار ... شب ... صبح صاف نموده ... باید ...
روز ... دستور ... نماید ... حاشیه کتاب خلاصة التجارب

نصیحت بقراط حکیم از کتاب ... اگر طعام را کسی با سیری بخورد معده اش گران
کرده و صفرا آورد و از آن بیماری عظیم خیزد و هر که طعام را بخاید معده اش ضعیف شود
و اگر سیر از آن خیزد و شکم آماس کند و بند باحت کرده و هر که آب بسیار
خورد معده را ضعیف کند و صفرا انگیزد و زهره را ضعیف کند و بات اندام را
درشت کند و بول مثانه را باز دارد و آرزوی طعام را ببرد و هر وقت جماع
آرزو کند خویشتن را باز دارد چه که از علت بیم بود اما و شهوت بار رغبت
باید کرد و هر که جماع کردن را بسیار عادت کند معلوم که قصد جان
خود کرده است و کرده ضعیف سازد قوت را زیان کند و معده را خشک نماید و چشم را
تاریک کرده اند و از لذت باز مانده و در پشت و مثانه هم رسد و پاها
سست کرده و موی ریزد و سفید کرده و عرق لذت باز ماند و روشنای چشم کم
کرده اما سخن گفتن باندازه تن را درست کند و طعام را سبک دارد و دل و زبان را
ببرد و فهم و خاطرش تیز شود اما خفتن باندازه سرد و دل را پاک و سر را سبک دارد
و تن را درست کند و طعام را بگوارد و گرده را قوی سازد و گونه روی را سرخ
کرده اند و دل را روشن کرده اند اما جماع کردن باندازه نشاط افزاید

وخشم

وخشم ببرد و شهوت مرده جمع شود و تن را سبک کند و درد پشت را زیان
بود و قولنج باد را مخالف نباشد و همیشه سرخ روی باشد و هیچ
طبیب را محتاج نباشد اما گرمابه رفتن بوقت آنکه از گرمابه رفتن بسیار خشکی
و صفرا خیزد و آب گرم در گرمابه بر ریختن چشم را زیان دارد و تن را سست
کرده اند و آب معتدل بر ریختن قوت دوغ بیفزاید و طعام آرزو کند و تن را
قوت دهد و جگر را سود دارد و کرده همچنین از ابوذرجمهر دو پنج حالت زیان
در وجود گران پنج ام مرض بر وجود یکی آنکه بسیار چیزی خورد دوم آنکه بسیار
شهوت کند سیم آنکه بسیار گوید سخن چهارم که در خواب کرده و کهن ز اسراف
او خال اندر طعام ز اسراف شهوت بی‌بهره دوام ز کرا بسیار خواب نهادر
شود رنج در جهت بر تن انگند دیگر زن که باشد بال از تو بیش شو جمع با او که بهراست
و خویش زن پیر چنین سنگ آهن را حیات از تو برباید اندر جماع شو با زن پیر بخواهم
هیچ کرده در حیث رزد و تن پیچ ز قول ابوذرجمهر حکیم بباشند در حال مردم سلیم
طلوع شیر بر روی از برای قوت داشتها و برای ترک خوردن افیون که عادت شده باشد
دوای معده و سنانع بسیار دارد زعفران پنج مثقال فلفل سفید بیست مثقال زرنباد

سبب مثقال افیون ده مثقال فطراسالیون که تخم کرفس جبلی باشد چهار مثقال
سنبل الطیب چهار مثقال تخم کرفس بستانی سه مثقال ساذج هندی سلیخه حب بلسان
عاقرقرحا زرنباد از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده بروغن بلسان چرب کرده
با سه برابر عسل صاف بقوام آورده باو بسرشند بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر
شربتش یک بندقه بود هر روز بخورد آن معجون را در ظرف چینی جا کنند و تا شش ماه
معجون که انسان پیر شود و بعضی سستی جماع نیز شود و سبب سستی پشت و تنگی
مثانه زود انزال شود و سینه تجربه کردم و زنان این چنین مرد را هیچ دوست ندارند باید که این
معجون را بسازد و بخورد افیون جوز بوا قرنفل زعفران دارفلفل [illegible] از هر یک
یک درم حب البان [illegible] و بهمن [illegible] با عسل صاف خمیر کنند و عسل بمقدار همه دواها باشد
جهت دفع [illegible] که بتجربه رسیده دو بار [illegible] یک بار [illegible] ازرق را کوفته بیخته بعد از آن
خمیر نموده حب سازند بقدر نخودی تا ده روز [illegible] حب بخورد و آب بالای
آن ننوشد [illegible] یابد [illegible] اگر استخوان مرده را در هاون نرم کوبیده و دو
[illegible] را [illegible] با عسل مخلوط کرده جایی که مو نباشد [illegible] بمالند
موی را بر دیاند الفیه داروی بیهوشی افیون پنج درم خشخاش سیاه

ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا آب تمام ضایع شود پس کنند و خشک کنند و کوبند
و یکمثقال از آن هر کرا بدهند بیهوش شود الفیه داروی دیگر خشخاش سیاه و تخم
کاهو از هر یک پنج درم بزرالبنج ده مثقال بجوشانند صاف کنند باقی بقوام آرند [illegible] مثقال
از او مسکر باشد [illegible] اگر خواهند در شراب کنند هر که بخورد بیهوش شود اگر خواهند که
زود هشیار شود سرکه کهنه با گلاب به بینی [illegible] و یا برف سرد کرده بنوشند درم
دفع ناسور [illegible] دو مثقال [illegible] سه مثقال انزروت یک مثقال زنگار
یکمثقال خوب سحق نموده [illegible] زخم نهند زود به شود داروی خارش مقعد [illegible]
[illegible] با تخم حنظل [illegible] مقعد مالند برطرف شود داروی [illegible] باشد فرج
فراخ شده باشد عنبر اشهب قرنفل [illegible] از هر یک دو دانگ [illegible] در
شراب حل کنند در شب [illegible] استعمال کند دختر باکره شود مجرب الفیه [illegible]
در شراب [illegible] کنند دختر شود و زنا کند [illegible] دختر شود جهت اولاد [illegible]
مثقال عسل [illegible] ده مثقال ممزوج نموده سه روز [illegible] بعد از
پاک از حیض [illegible] هر روز [illegible] مثقال [illegible] روز [illegible] جماعت
کند خدا اولاد ذکور دهد [illegible] [illegible] یک مثقال [illegible]

بجند مثقال بخیه هفت مثقال دار فلفل سه مثقال زرده چوبه چهار مثقال اقاقیا دو مثقال دارچینی
دارچینی دو مثقال کوفته وبیخته در ظرفی چینی با آب غوره خمیر کرده یکباره خشک شود باز بکوبند
باز خمیر کند یکباره خشک شود تا هفت نوبت با آب غوره چنین کند بعد از ان جوب سیلاب
کردم استعمال کنند **در بیان تدبیر اطفال بعد از تولد** منقولست از کتاب خلاصة التجارب بدانکه
مولود و قبل از آنکه اعضای مستعد حرکت شود مزاج او گرم تر بود جهت وفور حرارت و رطوبت
غریزی لیکن جهت رطوبت غریزی او بسیار است حرارت غریزی طبخ و نضج اجزای بدن بکمال
نرسیده اند و ازین جهة اعضا و جوارح اطفال رسیده است و حرارت شان
وقت و اعضا وجوه حرکت نکرده مزاج او همچنان گرم تر بود اما تری کمتر از نو زاده ها
بود و اوساط زیاده تا نتیجه و بعد از رجوع و حرکت باراده بود تا بر آوردن دندان و بعد
سقوطها و محکم شدن اعضا و غایت آن تا هفت سال باشد و حال کودکان الحلم
و اخر مدت بود و همچنان مزاج او گرم تر تا به چند سالگی اما تری به تدریج کم گردد
و بعد از چهل سال مزاج گرم خشک باشد و بعد از ان سرد و خشک شود تا شصت سالگی
اما تدبیر اطفال و کودکان باید که چون طفل متولد شد تن او را از نسیم هوا محفوظ
کند بلباس و غیره و انگاه روده ناف او را که بگیفت او متصل است بچهار انگشت

[illegible]

وشهادت

وشهادت انامل بسته گرفته بالند و از طرف شکم بطرف جهت تا چیزی که در
وی باشد از خلط و باد بیرون رود و پس انرا بریسمان نرم تافته و بر [illegible] محکم
کرده چنانچه تا از کی بطفل رسد پس از بیرون بستن دوم بمقدار عرض
دو سه انگشت انرا بتیغ تیز ببرند و بالخاصیة گفته اند که چون کلید انرا
قطع کنند طفل دزد وی کم کند و نیز به تجربه چنان یافته اند که چون روده ناف را نیکو از
باد و اخلاط پاک نکنند و نیکو نه بندند در حصه دزد طفل باد پیدا شود و در شانه
یا رحم یا معده علت پیدا شود و بعد ازین باید که نمک سوده بر تمام بدن طفل نمک
پاشند و لطف او را بجهة آن حال بگذارند تا تن وی نمک خورده شود و عفونات کمتر
قبول کند بعده در ظرف کشاده باب نیم گرم پاک بشویند و در اول غسل بحرز او را
میان ان شوراب رها کنند تا از ان آب شوند بیرون گوش و چشم و بینی
برسد بعد از ان پاک با آب پاک بشویند و بر واهن خشک بزند تن او را و در
خرقه نرم بپیچند و کمی برتن او و زیب گرم در هم نگاه دارند همچنان تا ساکن هوا
بیرون معتاد شود و بعضی گفته اند که بچه را اندک نمک سوده بر اندام تن او رقیق
بپاشند و همچنان گذاشته و در خرقه بپیچند یکشبانه روز و بیشتر بعد از ان بشویند

[illegible]

بتجربه چنان یافته اند که آن طفل را اعضا کمتر خوش گند کند و کمتر عفونت پزیرد و اگر در اول نمک
آب نیک بشویند هم شاید و بعضی اطبا بعد از نمک بآبی بشویند که در آن اندکی سماق و عفص
و مازو و حلبه و امثال آن جوشانیده باشند و این نوع تدبیر در رویش
ایشان را این وقت باز منافع کلیه دهد و حفظ صحت را با این خصوص که آن آدمی را
خواص نیکو بود و در تقویت اعضا قوی و اعتبار حکمی واقع شود باید که در حین بستن در خرقه
که از قنداق گویند بعضی اعضای او را که در وقت ولادت ضرب یافته و ناهموار
شده و از وضع معتدل تغیر یافته بدستکاری هموار کند و بعضی که باید راست کند آنگاه به
ببندند و بسیار محکم نبندند که آفت دارد آن بر طفل زود بهم رسد و مداوم کردن اعضای
ایشان را بغایت نرم و تر و اعصاب ایشان سست شود و کوفتگی بیابند و از وقت
ولادت تا شبانه روز شیر باید داد تا طفل حرکت و گریه کند و خود طلب شیر
معده و حلق او بگشاید و بتجربه یافته اند که کرت اول چون شیر بکام او بوقت تر دردم
دهند آن طفل کم آواز و خاموش شود پس شیر آلوده کند و بکام او نیکو بمالند آنگاه
شیر دهند و بتجربه یافته اند که کام اطفال را بچیزی بردارند و در مردم عراق آن کم عفونت
یابند و چند کس را دیدیم که کام ایشان را بعقرب سوده با نبات برداشته بوده





جمیع عقرب ایشان را گزیدن الم نیافتند و باید شیر که در ابتدا اندکی بدوشند
دهند پیچ دادن هر نوبت آن بود که خود طلب نمی کند ابتدا کند و پیش از شیر خوردن
اندکی گریه او را منفعت بود و باید اطفال را در جای تخت سرد و تخت روشن نگذارند و در جای تاریک
او را تا پنج ساعت و سازند هر روز دو نوبت سه نوبت و شب یکنوبت اطفال را از قنداق
ده باز کنند و بجنبانند در وقت او را خشک سازند که مبادا اعصاب لثت او کوفته
باید و باید اعضای او را بحرکت بول ببوزند و در حین بستن و گشادن قبل از افتادن
رگ ناف را احتیاط باید کردن تا آزار گوشی نرسد و الا روی چرب هر بار
بالای او نهند و بر هم پیه درزه چوبه و باید نگاه داشت تا هفته که چون آن برده
بیفتد بعده بر ناف او اندکی سرمه یا سفیداب یا مورد خشک یا گل یا خاکستر گزیابا بشند
و بعده روغن دیگر نگذارند و در هر که بهر روز تن او را بآب گرم و تر بشویند یا گرفند روزیان
و در سرما در سه روز یا پنج روز ولیکن در جای گرم بعد خشک سازند بر روغن چرب کنند
بر قنداق پیچیده بندند و در حین غسل احتیاط کنند که آب در گوش او نرود و در غسل
روز روز تا چهل روز مناسب بود و اگر آب نیم گرم و غیر تر بجوشند حلبه و امثال آنها بهتر بود
و بعد چهل هر هفته یک نوبت غسل حمام معتدل مناسب بود و این تمام زیرا

تا چهار روز مناسب بود بروغن تازه گاوی یا گوسفندی یا دنبه تازه یا پیه تازه یا دنبه را با دو دانه
روغن بنفشه با دوام و بعد از سه روز ازالت بهم بستن اولیست جهت حفظ سعرت الاذن
و بعد از غسل حمام کردن و بس کشیدن گشنیز و نهاده برگ مورد و سپید یا سرخ شوی
بباشند در سرما گرم تر تا کانه بود و وجه روغن مالیدن اعصاب و عضلهای او را
که در هر طرف بهار بخت است تا کردن او چرب کرده با کشت تر نرم نرم بمالند
تا کوفتگی بر طرف شود و بسیار گردد که شیر نمیگیرد بهم میکنند شیر گرفته و بخواب
رفته و دوام ابنرا از کوشت که کوینده بمالند در بعد طفل چوشش ذکری بگوینده
از صورت خوشش لذت یابنده بخواب میروند و بهترین شیر شیر مادرست اگر شرط
صحت و جوانی و بهتر بود که در معتاد بود باد و به مقویه و حافظ صحت اگر مادر چنین نبود
شیر بیگانه صحیح المزاج و نیک اخلاق بهتر بود و شیر زن اوسط السن نجابت مشعر
بود و دور او ایام ولادت مادر تا عظیم نگاه و اتفاق مقعه مقابله است شیر زنی بدارست
باید داد و شیر پسر جهت دختر و شیر دختر جهت پسر بهتر بود و اول با طفل شیر مادر بکار رود و مادر
باید و مادر باید تا هفته شیر خود را بدوشد و بریزد تا وقتی خوشی همین نوع کند لطف بدهد
وقت شیر دادن اول سر پستان را بمالند که شیر بیرون کند آنگاه در دهن طفل نهد

واندک



و اندک و اندک پستان در دهنش گذارد و بیرون آورد تا شیر در گلوی طفل نماند
و معده پر او بهم ازین فعل تعب عظیم میشود و باید که پیاله شیر طفل را گاهی از جانب راست
و گاهی از جانب چپ شیر دهد تا جانبین معتاد و برابر باشند و هرگاه طفل از شیر خوردن خاموش
شود معلوم که گرسنه بوده اگر خاموش نباشد و با شیر نگیرد با یک دو را مالی بشنود یا خشکی
در مزاج تدارک باید کرد و علاج شکم تر کرده و درد گوش ابنا را بسیار گریه دارد
و تا شیر طفل لا منع نباید کرد مادام که از افراط آن معده تا عظیم نباشد زیرا که معده و ازین
بدان باک میشود و در فرزند بسیار دیدیم که بعضی افراط قی میکرده فرو خسته است باز
و دوام او را بعد سال باید طفل را میگیره با شیر ابنرا میشنید تا گرم شد بعد از چهار ماه علاج
تا از افراط باید کرد پیش از چهار ماه شیر ندارد و باید معده بر طفل ابرهه او را پاک کنند اگر خلط بسته
باشد شیر و رسنید نرم کند و ابست سر و چشم و گوش او را از وسخ بهمین پاک کنند بود و اگر
پلک چشم چسبیده باشد شیر دوشیدن نرم سازند و پاک کنند و هر روز سرمه کشیدن جهت صحت
چشم و تقویت باصره مفید بود و بعد از چله هر روز چند نوبت دست و پا کشند و باید داد
تا حرکت دست و پا بکند و نشاط در وی پیدا آید و حرارت طبیعی منبعث شود و هضم معده
شود و لیکن نیکو بود است و خفیف با آن جهت منع حبس چنین پوستن حسینه و کمک

بانگشت او را حنک بزنند و ایشان دوغ مضرات دهد و هر که نه پشت شیدن لازم بود اگر
رگی بزرگ بانند و در ترتیب ایشان که بغایت مجربست مدة شیر دادن با طفل از دو
سال بیشتر از یکسال و نیم کمتر مضر بود زیرا که قبل از یکسال و نیم با هضمه ایشان را قوت هضم
نباشد که بالمره بجز خورد و قبل از شیر باز کردن اندک اندک از اغذیه معتاد ایشان داده
او را بود و در گرفتن بتدریج کم کم از شیر باز دارند که غصه نخورد و غذای لطیف دهند و
گاهی لبتان را سیاه کنند گاهی چیزی تلخ بمالانند تا از شیر آهسته آهسته نفرت کند
بچه های مرغوب او را مشغول دارند و شب اغذیه او را تا بیدار دارند که طعام از معده او
بگذرد آنگاه خواب کند چنین در خواب تشنه شود قدری آب دهند اگر طفل شیر نیابد
بجای آب خورد بهتر باشد بهترین موسم از شیر باز داشتن بهار و پائیز است
و در چله و تابستان در زمستان بد است اگر تابستان از شیر باز دارند چیزهای مسکن
عطش بر ساعت دهند چنین دوغ آب شیرین و آب تخم خیار و بادرنگ نارسیده و
شیره خرفه و بر این خرفه بهاست و جلاب خنک و افشره و انار و اغذیه لطیف
بود این نزاد و ... به باشد و دوغ تازه کرده و مرغ جوان و کباب با ... خنک و مرغ
بزرگ و نار دان الوده بهتر بود و شیر ناردان با گوشت نرم و برنج و اندک



نفاخ هم نیکو بود و از چیزهای بسیار روغنی و لبنیات حذر کنند و زیاده ننهند و با بید کرده بجهت سردی
سر او حنا بنهند و دیگر زد و میان انگشت دو سر کره و گلاب حل کرده بر آن بمالند
کردن جهت تشنج اطفال نافع باشد و شبها وقت خواب او را بخسبانند و در میانهای
روز او را در دوغ گاو سرد نشانند و ... او را بعد از نشستن نیکو بود و اگر در
زمستان از شیر باز گیرند باید غذاهای گرم کرده و لطیف و گرم تا این دهند و از چیزهای
خوردنی سرد کرده و دوغ بخت سرد منع باید کرد و شیر و برنج غذای نیکو بود و از چنین
هریسه و گوشت مطبخ و نان سپید و آش دو پیاز دانه که در گرما بنهند و نان نرم و گوشت
و خربزه و شفتالو و به و سیب و امرود و در گرما انار شیرین و سیب شیرین و امرود و شیرین
مناسب است و هر گاه در طبع طفل زحیری باشد میوه ها و غذاهای قابض دهند و با لطف
و ملایمت با حلق ایشان سلوک باید کرد و رضای او جستن خصوص بچه او را مشغول
دارند خصوص تفریح لعبها و از دویدن منع نباید کرد که دفع افراط او عرق
دارد چندان در دو ورزش وقت منع باید نمودن تا از آفات قصور عضو و سبب
حرارت محفوظ باشد و انار جهت تقویت معده و سیب جهت تقویت دل
و ترشی ریواس و دوغ و آلو بالو و امثال اینها جهت تسکین حرارت

بقیهٔ ایشان دخیار و بادرنگ و کدو و کاهو جهت تبرید و ترتیب مزاج ایشان
فی الجمله کاهو گاهی مناسب بود و چیزهای گرم و خشک مطلقاً مضر بود و خربزه و هندوانه
جهت پاک داشتن گرده و مثانه ایشان ملایم بود و تخم خیارین با نوک
بادیان و اندک شکر کوفته گاهی بدیشان خورانیدن جهت همین معنی لایق
نافع آید و باید که در علاج مرض کودکان از هر جهت رجوع ایشان بضعف و التلطیف
شود حذر واجب دانند علی الخصوص متدبر قویه زیرا که مزاج ایشان در غایت
نازک است و از داروهای نا ملایم مضرت بسیار می‌یابند و بیشتر جوارش را ملاحظه
حال مرضعه بیشتر کنند و بسیاری از امراض ایشان بعلاج مرضعه و رعایت تدبیر غذا
بر طرف شود فی الجمله تجربه پیوسته و علاج امراض ایشان بدین نهج بود **فایده** اگر بچه کم
لاغر و نحیف باشد تخم تره را با گلاب دقوا بجه و گوشت به خوردن دهند زود فربه گردد
مجرب است و باید کودکان صرع حقیقی بود کم تشنج که اکثر اطفال و بعضی بالغان
و بیشتر در طفلان ایشان را به هم رسد و اکثر از بخار صفرا افتد و از برج جوشیدن
بلغم اندر دماغ و بعضی اطبا از قدما این را ام الصبیان گویند و اکثر کسانی که این
مرض در طفولیت داشته باشند و بشود بیشتر اوقات عمر از صرع ایمن

باشند

نجیبه و گویند کسی که این مرض در طفولیت نشده باشد در اوقات دیگر بیدا کند
و اگر در اوقات دیگر شود در حین جلوت باران رود **علاج** بگیرند سعد و خبه سیند و زیره
برابر و نیلوفر با هم سحق کنند و مقدار سه حبه از آن در آب با شیر مرضعه بخورانند و باید که
مرضعه از ترشیها و اغذیه بادی و از گوشت و ترشی فراوان دور باشد و اکثر آن بود که از یکبار
و از سه بار و زنگ کنند و بیشتر از این کنند و علاج با تمام ترا باید کردن تا مرض تمکن نگیرد
و بسیار افتد که صفرا و سودا دفع کرده اند بهنگام مسکنات صفرا و ملحقات مناسب آن
باید داد و بیشتر بالخاصیه نافع بود و چون سفید بود دیده ام که چند طفل از این مرض از سه بار و دست
و بیشتر هم تکان و ذکر گرده مهره ... با آتش سرخ کرده و بر نزدیک میان دو ابروی او از بیشانی
داغ نهاده و ... در حین مرض و بوی آن ... مانند و دیگر عود شده و بعضی بنگ کوفته
و دیگر آن هم دفع میکنند و سفید باشد و جنبه بر دوش کرش و سفته نیز و دیگر کهنه سوخت
و ... او ... نهایت مفید است و نیز باید خرگوش ... زنگ تا دو نگاه در آب
حل کرده و او دن بالخاصیه نافع آید و در هر ماه این مرض را قوت و حرکت بیشتر
می‌باشد و از این جهت طفل را که این مرض گرفته در قمر ششم باشد و هنوز دفع آن معلوم
نشده باشد و هر ماه طفل با آن مانند بود و در او هر ماه البته چند باید بود باید آن

بلکه برهنه و لباس او لعین نمودن و اندکی هم خوابانیدن مناسب باشد و بسیار
باشد که سرهای ما کرئیه یا جهه دم جوش کند و اندکی عفونت در الیشان به بیند و خرخر
نفسی اندک نه بطریق که در گریه بسیار بهمن سوز زبید اکند و در قرب این
علامات ایشان را صرع بدید اید در رعایت در وقت ظهور این علامات
لازم بود و در آن وقت علاج طفل را از ملاحظه و ترشیهای بسیار پرهیز کند و خبرهای
دوار و گفتن و شنیدن آوازهای بلند و بر آوردن بر سقفهای بلند که با بیم
پیدا بود و اعراض نفس و سهر و نوم با فراط نگاه دارند و او را بعد از خواب
پیوسته مشغول دارند و اندام او را در این اوقات بیشتر بمالند و مرضعه را نیز
از گوشت بزغاله و آب و کرفسیات و چیزهای بخار انگیز پرهیز فرمایند و اگر
مرضعه بر بگرد در میان حب الغذا با حمض الصحة خورد مناسب آید و از هر چه شیر
او را غلیظ و یا ابناک کرداند و یا فاسد سازد حذر لازم آید از جماع و حمل
نیز دور بودن و علاج ام الصبیان بتعدیل و تقلیل صفرا و تعدیل مزاج
و پرهیز از گرمیها و گرما نمودن و غذاهای معدل صفرا دادن و فاذ هر چه جوهر
در شیر یا دوغ نافع آید هر روز او دو دانه بشاید طفل مفید بود و همچنین بستن اطراف

[illegible]





[illegible]

۳ او ۳ البدن بچه نهادن علاج را بادکش کردن نشستن باشد و مع ذلک
زمین که خانه دار گویند بجد آنکه از دیر با شیر ادر دهند صرع صبیانه را زایل
کند و بکرات امتحان شده و بتجربت مؤلف گویند که طفل را ام الصبیان داخل
شده بود در چهار ده روز که زنان از آن خانه بود و همین حجر ابتدا او روز با شیر
مادر بخورد و بعد از روز شفا یافت الفی جهة ام الصبیان اطفال که عوام آنرا
بچه کانه گویند مجربست و از سوده شده و تجربه بطفلی که شب ششم شیر
نگرد و دهان بر هم نهد گویند تعقب شده باید که نصفه مرغ خانه کبرا خشک نرم
سوده در پیاله نهند و خوردی با قدری آب شیر او را گرفته مقدار یک مثقال آب
بر گرد بر روز درا بطفل کم کم بچکانند که بقات الکبر صحت یابد و
شیر میلد و واین مکرر تجربه شده صحت داده در فع کبر بچه دفع کبرا بر نج را
جنس نمود و برشته نموده و صلابه کرده با آب فرا قوت و دو ل ... و در سه نوبت
بر سر طلا نموده روز دیگر بحمام رود و بر طرف شود ایضا تخم نار بنج را سوخته با سرکه کاه
آمیخته بر سر کبر طلا نمایند سه مرتبه مجربست و از سوده از در فتق از مجربات که فند او را
کم باشد و با روغن زیت بمالند و بر طفل از رفق انجا که جای صفرا است که

که ام الدماغ گویند طلا نمایند از زیت چشم او را بر طرف نماید

طفل با علامت این بیمار رنگ برازنده بود و بحیدن سرد کردن و کری گوش

و گریه و اضطراب و راحت یافتن از دست نهادن و رنج خواب بیان

علاج آنست که آنچه ظاهر بود از سوراخ گوش او با رگ و نمک طبرزد سوده و با عسل دیگر

را بیخته و پخته نرم بیاکند و کیفر از او با دیان خانیده نرم در پشته رفیق کرده

در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب نیم خشک با دیانرا معقد از شیر

گیرد و دیگر از سوراخ گوش او دور دارند چنانچه بکار برد در گوش او دو

روده وات آن زیت مفید بود و شیر دوشیدن در گوش نافع بود و تخم

حب القفا یا حافظ الصحه بیخته و هر روز یک نوبت خورد نیکو بود و اگر

دود ماء الورد احتیاج افتد قبل از کاغذ حریر بالوده در گوش درد ناک

او نهند و دهن در دو دهن خروع تخم کرم و یا روغن نیم گرم کار دبا سفیده تخم مرغ

آمیخته اندر چکانیدن و بیرون گوش او را هم بدان چرب داشتن درد

و خارش گوش را نافع است و روغن بادام چه که بی دفلیه را العسل الوده نیز مفید

بود و صبر و ات حب کرده و با ورق گشنیز تر و یا عصاره عنب الثعلب

بیرون گوش درچوا ومابالوش مالیدن بسیار نفع بخشد و دوای قوی بهیچ

بگوش ایشان نباید نهاد که بیم کری و اماس بود و گفته اند که طبیخ بابونه و در افتابه گرم

و سوراخ گوش او را تا بر بالای آن نهند تا بخار گوش او در رود و درد او تسکین یابد

**ماندن چیزی در گوش** طفل این وقت غذا خوردن واقع میشود که ریزه یا کاه و عدد چیز

با او چیزی در جهد و بماند طفل شود از او بیرون کند آن دغدغه کند متعفن گردد و گذاران داغ

او را رنجه دارد از آنچه همواره در گوش باخ و بجوی و بیلاکند و دست بر گوش خود دهد که

که ماندیکالیده و نیز او بیماری میکند و در روز و رو وضعف و تکاف ابدا

باشد که از دخت آن تب لازم گیرد و بیا از آن طرف سارزم

دوست برشت و بر آن جانب گوش و علاج

آنست که چیز او را تمام از بیرون و درون جرب دارد نیکو گردد جواب

باشد او را به پشت باز خوابانند و چند قطره روغن در منفذهای بینی او چکانند

و بعد در وقت بیداری چیزی عطسه که عطسه یا در و بو یابنده تا عطسه کند اگر از آن

بیرون نیاید او را به پشت باز خوابانیده دست و بینی او را محکم بگیرند

و با دارد دهن خود در منفذ بینی گرفته او دمند و متعاقب آن در

مغز مخالف سخت نرم شود تا بزودی تمام نفس طفل دیار و سنده آنچه باشد بیرون
اید دگاه باشد که بعد چرب کردن مغز کند و چیزی اورا بگیرند تا دهن بگشد بیرون
مغز گرفته چیزی نیکو جمع شده آنچه باشد براه گلوی او باز کرده و بسیار دیدم اطفال را
که بیت بنزد من بسبب پیدا کرده بودند و هیچ تدبیر از چیزی ایشان برنج
یا گوی یا دانه انار بیرون آمد متعفن شده و همین علاج بعد چند روز صحت یافتند و بسیار
باشد که چیزی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره روغن بادام در ان بچکانند و همین
لحظه با دانه انار و سنده و ان چیزی بیرون آید کودکی دانه انار یا نگشت در بینی خود درکشید
و با زنفس باز کشید محکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آید آخر بطریق اول بیرون
آمد آخر بطریق اول بیرون آمد و همان روز **درد و ورم دندان** اکثر اطفال
دندان بر آوردن گوشت بن دندان و بیخ آن متورم کرده بغایت درد کند
و بسبب حرارت درد وطبع بهضم نیکو بر دارد و اسهال پدید اید و بسیار
بود که مو و آن بتشنج [illegible] و اگر اندرون چشم و غلبه [illegible] آماس کرده شود
وجهی آن دندان بتمام بر آید اگر این اعراض مرتفع گردد و کار بدست نیز
آید علاج چیزهای که بسیار باید خاییدن ازرا بدیشان دهند تا ماده



بدان تحلیل یابد و گوشت بن دندانها را مغز خرگوش و پیه مرغ و بدان نرم دارند
و انگشت بر وی تمام بر آن بمالند و روغن بنفشه با روغن بادام نیم گرم در گوش
او چکانند از آن جانب و مسح با روغن بابونه یا روغن بنفشه خلط کرده و طبیخ بابونه
و بنفشه بر سر او بریزند در حمام گرم مفید بود در خواص آورده اند که ناب سگ را از آن جانب
بگیرند تا [illegible] دندان نزدیک بیخ اوست و بر آن جانب در طفل تعلیق کنند
دندان زود بر آید و چشم سرطان بر گردن کودک بندند دندان باسانی بر آید
و اگر پارچه صوف را در پارچه پوست گرفته بر بازوی کودک بندند سفید آید و سهل
اب سفید و دندان شیر را کودک بندند که دندان نیش بر نیامده باشند بعد دو
روز دندان نیش بر آید **سرفه طفل** اب بیاز نجیده بگداخته بر سینه [illegible]
بنهند و سینه او را چرب مانند و خشک سازند و با نبات سحق کرده در شیر
وصفه صرف کرده [illegible] ناشتا و یا از آن دو حبه دهند و شبانگاه نیز همچنین این
تدبیر بغایت خوب بود و چهار پنج ساله را بوقت خواب مقدار باقلای مصطکی
دو دفعه [illegible] دفعه طلع کند [illegible] ضعفها گویند که روده و معده فراخ میکند پیشتر از
امتلاء و شیر [illegible] بسیار دیدم زیاده واقع شد [illegible] رشته تار را از

دوارق

از پاسر او کندی و باب دهن تر کردی و در سر بر او حب بابندی فواق برطرف
شدی و دیگر وزن زنجبیل چند پسته اندر آب حل کنند و بدهند و چون
هندوانه شکر سوده هم نافع آید و چند اندر سرکه و گلاب حل کرده فواق را
دفع کند آنچه از باد خوردن چیزهای خشک افتد آب [illegible] نیز آب خوردن نافع افتد
بول کردن بول در بستر کردن [illegible] بریان بکوبانند و خاکستر [illegible] را در انگبین سفید
بیامیزند و بخورد وی دهند هرگز بول در خواب نکند ایضا یک مثقال [illegible] آب [illegible]
وانب [illegible] بخورد کودک دهند در جامه خواب بول نکند ایضا [illegible]
کشنیز خشک یک مثقال شکر بخورد در جامه خواب بول نکند دشوار آمدن بول
آنچه سبب آن سنگ و ریگ مثانه و یا ریگ گرده بود و علاج آنست که
برزها در گرده او بالند و در احلیل او بگشانند و از غذاهای تولد سنگ مرضعه
و مریض را حذر فرمایند و حجرالیهود با آب سوده و قدری از کاغذ [illegible] بیالایند
و در سوراخ ذکر او فرستند و دیگر بیخ خیار [illegible] و همچنین برگ [illegible] و بیخ برگ
خطمی و برگ و بیخ خوش [illegible] و بیخ خار خسک و بابونه [illegible] ابریشم کوفته در
آب بسیار بجوشانند و مریض را در آن نشانند و باید که ظرف [illegible]

بود

بود و دوا بسیار و بگرمی مایل و مریض چون نشیند آب تا ناف و گرگاه
او باشد و در شبانه روزی دو سه نوبت بنشانند چندانکه آب سرد
شود دیگر بار گرم کنند و بعد از آن تن او را هر نوبت خشک میکنند و بروغن
مذکور به دستور مذکور میمالند و نیز آنکه مغز سر عکه و یا کلاغ بسرد در شیر حل
بخورانند نافع آید و با حلیل اندر نهادن و حکانیدن هم نافع بود و چون
[illegible] بیشتر دارد بسیار تر از این از استخوان دادن و اگر عقرب سوخته
[illegible] گرم [illegible] بریان سحوق باشند و برزها [illegible] گرده او طلا کنند
مفید بود و [illegible] آن سنگ بریزاند و اگر چند عکه یا کلاغ بیضه [illegible] بسیار
بجوشانند و مریض را اندر آن آب نشانند نافع آید و غذا [illegible]
مناسب آید غیر محرور او [illegible] محرور [illegible] باردان قلیه کرده با [illegible] آب
بگوشت خروس و اگر گوشت عکه یا کلاغ در آن بپزند نافع بود و شیر [illegible]
بر [illegible] مرضعه که این غذا خورد اختصار نماید و اگر بپرهیزد تدابیر احتیاج افتد
از [illegible] باید [illegible] در [illegible] سبب دیگر بود و علاج آن در [illegible]
مذکور است کند [illegible] مناسب بود علاج کرم [illegible] از موم و حنا

بجا به سرشته نهند و بعد لحظه سوراخ مقعد طفل را برابر چراغ میدارند و با سبابه
لب انگشت کنارهای او را میخارانند و اندکی کشش میدارند تا کرم به ان چسبیده
میل به بیرون میکند چنین اندکی ظاهر میشود ان را میگیرند و اگر جوانان مقعد را اندکی
خورده باشد شیاف مغز سوخته شفتالو و شکر سرخ بهم سرشته مینهند
و یا موم را بعد ان آلاییده مینهند و اگر از برگ شفتالو و مغز سوخته تخم ان کوفته
شیافی سازند و نفط سیاه یا موم روغن ان بیالایند و نهند کرم را بکشد
و خوردن شکر و نارجیل و طعامی که سیر اول داشته باشد و در مغز نارگیل
باخرا کوفته حبه کرده کار را درین مرض نافع آید و موم روغن گل و موم روغن نفط بر ان
و درون مقعد را چرب داشتن منع خوردن کرم و خارش دبر ان گل کند
باد زده اطفال بگیرند تخم خشخاش و تخم بنگ از هر یک دو مثقال تخم خرفه و تخم ریحان
از هر یک مثقال بادیان نیم مثقال همه را بطریق رکینه کرده اند چند اگر نیم ریشته شود
الکل ان را کوفته نرم بیزند و از ان ارد با قند مقدار لایق به سویر یا لوده بیزند و در
حین فزع کردن ان تخمها سائیده برویزند و بهم برآورده کار بطبق کنند و بوقت خوردن
قدری روغن بادام شیرین بر وی بریزند و بنوشند مرهم ارکنه مزاج سلیم حجرات



که روز بروز زیاده شود و پوست پیاز را سوخته و موی سر آدم را مساوی
سوخته و تخم ریحان را زیاده تاب داده خوب سپیده نموده بجراحت چند
دفعه بپاشند خوب شود مجرب است مرهم جهة مزاج گودو او که دستها
و پاها ترکیده شود سفیداب قلعی موم سفید از هر یک دو مثقال روغن گل
ده مثقال مرهم نموده بمالند مجرب است ضماد اگر دست و پای کسی الماس
یا باد کرده باشد و ان باد کرده یا اماس سرخ شده باشد یا دیل
یا غیر باشد آلمه کوبیده مجرب دباغ بیریان را با قدری نشسته در هاون
بکوبند بعد از ان در دیزی بیرکا چول لگ کرده و ان را با قدری روغن دبه جوش
دهند بعد از ان بالای ان محل ازند بهمان ساعت سرد و اسکنه خرک مراد رد
۲ پرانا سوفانو
برطرف شده خوب میشود معجون فلاسفه این را ماده الحیواة خوانند
و این معجون منسوب است بفیثاغورث خواص این معجون بیش از علامات
بلغم را دفع کند و مقوی نفس بود و مفرح و قوت حافظه دهد و اشتها باز دهد
کند و حفظ را بیفزاید و سردی و چکیدن کرا نافع بود و بادها بشکند و منی بیفزاید
و قضیب محکم دارد و مفاصل و درد پشت را سود دارد و دندان را محکم گرداند

صفت آن بلیله فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست بلیله آمله سعتر شیطرج
هندی زیره اونه (?) خرج عاقرقرحا بابونه خصیة الثعلب مغز چلغوزه مغز بادام حلل (?)
از هر یک ده درم تخم بابونه پنج درم شقاقل سی درم عسل کف گرفته سه وزن
ادویه در بعضی نسخها زرنیخ بجای ریم و نسخه فلاسفه مجرب در صفحه نوشته شده در
در معجونات **علاج آزار گوفت** چون در وجود کسی ظاهر شود و خارش و آبله
در آید بگیرد شنجرف رومی دو مثقال زرنیخ سبز دو مثقال تنکار دو مثقال اینها کامل
صلایه نموده بعد از آن زیبق را در میان ادویه ریخته آن صلایه و برهم زند تا زیبق
که جیوه است کشته شود بعد از آن بیاورد غلیان سفالین که سر او از گل باشد
و قدری تنباکو نم کرده قدر از آن دوا در میان تنباکو گذاشته و آتش نیز بر آن
بگذارد و هفت روز هر روز سه غلیان یا صبح یکی عصر یکی شام بکشد بکار رسد (?)
گر دوا خاکستر شود و غذا اچار با گوشت مرغ و بره کم روغن بخورد و از ترشی
و سفیدی و شیرینی جز از عسل و قند و نبات و شکر پرهیز کند شفا یابد و آن
با نمک و هر چیز را با نمک بخورد و حتی حلوه و خیره با نمک باید باشد **ایضاً** جهة گوفت
فلفل چینی ریوند چینی عشبه نبات سفید کوبیده و صلایه تمام نموده و چهار

تا ۱ تا ۲ ۱۰ از ۵

۲ قرص اوید (?)

کرم

کرم بدن بالد و خیری با نمک الیدن بدن ایضاً حنا گوگرد فارسی سنگ
باروت جیوه زنگار و بنه یک مثقال روغن گاو تازه ده اینها را درست صلایه
نموده در جای کرم بدن بالد ایضاً چون سیاه و شنگرف جیوه کشته
یکمثقال شنجرف مثقال تخم حنا نیم مثقال مرماز دو مثقال اینها را درست کوبیده داخل
تنباکو نموده روزی سه دفعه بکشند **ایضاً** جهة آزار گوفت اول چند روزی باید
پرهیز از ترشی و لبنیات و ترشی و شیرینی غیر از عسل و قند و نبات
و شکر کنند بعد از آن هر روز آش یا دال با گوشت کردن گوسفند
یا گوشت جوجه بخورد شب دوم حب منقیه بخورد حب منقیه این است
سنا دانه کابلی شاه بلیله سیاه از هر یک ده مثقال حب السلاطین
خوب پخته یک مثقال اگر معده قوت داشته حب السلاطین ده مثقال باشد
اینها را درست کوبیده با حب ساخته بقدر فلفل سر هر دو اول بخورد
زیاده چهار تا ده حب السلاطین یک مثقال اگر باشد باید با پوست مغز
خوب باشد و پوسیده و ضایع نشده باشد بعد از آن قلیان
بکشد با این دستور **اجزای قلیان** پنج کلی سرخ شنجرف

هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال بازوی سبز سه عدد کف دریا دار فلفل هر یک
یکمثقال همه را کوبیده ده حصه نماید پنج روز در غلیان بکشد سر غلیان را گنجه
از تخته باشد خوب است اگر بعد از غلیان کشیدن در دهن علامت باشد
یا پیش بیند دوا ها را ایضا بفیشاند اگر در گلو باشد بر نا گذار نه دراز کند
بست گلو باد رسند تا بگلو برود او بچسپد دوای دهن اینهاست زاج
سفید سوخته سنگ کبود سوخته دیگر ادویه از هر یک قدری ورق نقره کوبیده
یکمثقال درست کوبیده دهن را باب گشنیز بشوید این دوا ها را بفشاند اگر
ورد شد پدید کند شده داغ سفیدی باشد پیه بز و روغن گنجد از هر یک
چهار مثقال موم سه مثقال بوره چوبه سه مثقال کوبیده و خمیر یکجا نموده بجراحت
بمالد که اول جراحت چاق شود بعد از آن غلیان را کشد و معالجه کند جهت
دود دادن شنجرف دو مثقال کف دریا دار فلفل استخوان گنجشک هر یک
یکمثقال زنگ حنا هر یک نیم مثقال همه را سه حصه کند دود نماید بگذرد دو
کند بگذرد کند و اگر جراحت خوب نشود توتیا و نقره با خانه ماده گاو و سلایه نموده
بمالد و اگر جراحت خوب نشود توتیا و جار آب به ده کات نهد سیر ارزی





کوبیده بفیشاند این طور دود دهند معجون جوانا وجهه قوت باه
از مجربات است

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| قدومه سیر ارزنج ۲ درم | قدومه سعد ۲ درم | لسان العصافیر ۲ درم | کبابه ۲ درم | |
| مغز چلغوزه ۲ درم | قشر ترنج ۲ درم | بهمن سرخ ۲ درم | بهمن سفید ۲ درم | خلنجان ۲ درم |
| بیخ اذخر ۲ درم | قاقله ۲ درم | اشنه ۲ درم | سنبل الملک دانگ | زنجبیل ۲۰ درم |
| دارفلفل ۲ درم | تخم ساسالیوس ۲ درم | جوزبوا ۲ درم | مشک ۲ درم | کندر ۲ درم |
| تخم ترب ۲ درم | تخم بیاز ۲ درم | تخم زردک ۲ درم | عود ۲ درم | زعفران دانگ |
| مصطکی ۲ درم | کبابه ۲ درم | قند اجرا ناسفته | عسل سفید | ورق طلا ۵ ورق |
| مروارید ناسفته ۲ درم | یاقوت ۲۰ درم | سنبل الطیب ۲ درم | شیطرج هندی ۲ درم | خصیة الثعلب ۲ درم |
| انار دانه ۲ درم | زرنباد مدحرج ۲ درم | زرنباد ... ۲ درم | کبابه چینی ۲ درم | |

بدل یاقوت لیمون ده مثقال نرم کند بگیرد و بعد از آن سه حصه مثقال تخم
خشخاش سفید بریان کرده و همه را بکوبد و معجون نماید و قدری خورد اگر خواهد از شام دو مثقال و یکمثقال صبح
بخورد خواجه را باوقت و حرکت میشود از چهار روز می‌کند الیف ایضا جهت قوت باه
و معده نافع و مجربست دارچینی سلیخه پنج مثقال لعاب سفید خوب بیجا دو مثقال تخم جزر
دو لیست مثقال شیره تخم گرفته اجزا را کوفته بیخته معجون سازد روزی قدری

مجاز نخورد **ایضا** جهة قوت باه و دفع مجرب از کنگر شلغم تخم شبت
تخم گزر تخم ترب زردک از هر یک یک سیر و قرنفل و مصطکی و عود خام از هر یک
یک درم کوفته و بیخته و عسل صاف را برابر اجزا معجون کرده و روزی سه مثقال بخورد
**ایضا جهة نفخ** نمک از زنج دو مثقال ازو حب چهار مثقال مصطکی چهار
مثقال انیسون دوازده مثقال اجزا را سفوف کرده صبح ناشتا بخورد
**ایضا جهة** تقویت معده از جوارش قرنفل یکمثقال کل سیبار جوش بنده
شیره کشیده یکمثقال خاکشیر و سه مثقال نبات در حلق ریزد بخورد و یک ماه نبات را
هر دو روز و سه روز بخورد **جهت** بر طرف کردن ضرر تریاک سی مثقال
ترنجبین را در میان نه مثقال شیر گاو و حل نموده شب خیسانیده صبح جوش بدهد
تا بقوام آید صاف کرده حرارت خودش وقت عصر بخورد **معجون که افلاطون بجهة اسکندر**
ترتیب داده است از عرایبات پوست هلیله زرد هلیله سیاه
زنجبیل ۱۲ پوست بلیله ۱۰ سیاه دانه ۱۴ شکاعی ۱۰ ۲ کبابه چینی
دار فلفل ۲ هر که این اجزا را کوبیده و بیخته با سی و شش مثقال شکر سفید بقوام
آورد و معجون سازد و این معجون را بعد در ایام سال بخورد و سفیدی ریش سیاه شود

زیاده



زیاده و کم نباشد هر روز یک حب از آن فرو برد و آب گرم از بالای آن بنوشد ماه
اول موی سفید سیاه شود و ماه دوم روشنائی چشم زیاده ماه سیوم فصاحت و بلاغت
افزاید ماه چهارم رگهای او گشاده شود ماه پنجم غم دل برود و فرح پدید آید ماه
ششم عقل و حافظه زیاده شود و ماه هفتم بواسیر داشته باشد دفع شود ماه هشتم
داشته باشد دفع کند ماه نهم دردهای بدن مفارقت نماید هر چه شنود یاد گیرد
هر چه فراموش کرده باشد یاد گیرد بیاد آید ماه دهم رنگ رو سرخ شود ماه یازدهم
شهوت بنوعی غلبه کند که از جفتی خشنود نگردد ماه دوازدهم رفتار او افروخته شود آنکه باید
در بیخ **معجون** اگر قدری تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم شبت و کندر خام و یکدرم مصطکی
برابر شکر معجون کند و هر روز قدری بخورد معده را قوی گرداند و بلغم را ببرد و بوی
دهن خوش کند و آب دهن از دهن باز دارد و سردیها را نافع باشد و در یک ساعت
پاک کند و باد و باسور را مخالف آن باشد و جماع را سود دارد و قوت عظیم دهد
و اسهال را ... افلاطون گفته تجربه دارم از کسی که در سال یکدفعه از این معجون
بخورد او را طبیب حاجت نباشد و او را علت پدید آید و اگر ده کنیزک داشته
خشنود کند **جهة سودا از جمله مجربات** که صاحب سودای سفرطا دو دفعه داده

خوب شد این دوا را اکلغه نمایند دو مثقال صبح و دو شام بخورند بکوبند از تخم
بگدازند انهاست گشنیز خشک گل سرخ طباشیر خالص حلقه عود مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
مغز تخم کدو دانه بالنگ گل گاوزبان مرجان مروارید ناسفته کهربا خالص ابریشم
تخم کاسنی بهمن سرخ و سفید تخم ریحان صندل سفید بالنگو گاوزبان رازیانه
زعفران الخوان سر پرده ادم **اطریفل [illegible]** ریحان را گویند برخاییدنش بالنگ
ابریشم قرد نشسته در روستا گویند **معجون [illegible]** ریحان را بکوبند نشد در
مقعد ننهند در حال بکار برخود روده **اطریفل کبیر** با [illegible] باشد و [illegible] کند و
باه را زیاده کند و امعاء و معده و مثانه را قوت دهد و طعام را هضم کند و برودت
معده را مفید بود **صفت آن** هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله مقشر هلیله پوست فلفل
دار فلفل از هریک سه درم در قرابادین سی درم نوشته اند زنجبیل بسباسه تودری
شیطرج هندی [illegible] تودری زرد و تودری سرخ لسان العصافیر مغز حب
الفلفل کنجد مقشر خشخاش سفید بهمنین از هریک [illegible] در قرابادین [illegible] نوشته
هر یک ده درم
کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بعسل سرشته شربتی دو درم [illegible]
بفارسی ناردان است در [illegible] بود در قرابادین نوشته بروغن گاو سرشته شد
تودری

بعد



بعد بعسل سرشته بعد از دو ماه استعمال نمایند **نسخه روغن [illegible]**
مصطکی و از زنبق [illegible] و بیخ [illegible] زعفران [illegible] و روغن یاسمین
موم سفید بدین موجب عمل نمایند والله اعلم جهت [illegible] تریاک تا [illegible]
[illegible] برابر [illegible] بکوبند حب نمایند روزی یک [illegible]
نیم مثقال بخورد زیاده هم ضرر ندارد **تریاک** خوردن بدین موجب [illegible] سفید
جهت نرمی طبیعت و ضرر کردن بدین موجب مثلا [illegible] مصطکی ریوند نبات
از هریک یکمثقال که چهار مثقال شد و چهار مثقال هم تریاک [illegible]
کرده با لعاب [illegible] حب [illegible] هر چه خوراکش باشد بخورد و بسیار [illegible]
[illegible] **جهة حفظ صحت** که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که
هرکه طبیعت [illegible] پرورش [illegible] و غذا [illegible] بسیار خورد [illegible]
[illegible] و [illegible] اندک خورد و غذای بدن [illegible] و دست از طعام خوردن باز باید
داشت در حالی که هنوز رغبت طعام باشد و باید ترتیب طعام نگاه دارد
وقت و هم در مقدار در [illegible] تابستان یا در اول یا در آخر روز طعام بخورد
و در زمستان میانه روز و در زمستان طعام بیشتر خورد از تابستان

و در تابستان غذاهای سرد خورد و در زمستان طعامهای گرم و در بهار و خزان
معتدل و در ابتدای طعام خوردن از طعامی بخورد که معتدل باشد و باید که در
هر دو روز سه بار طعام خوری اول روز بامداد و شبانگاه و در روز
دوم بعد از آنکه هشت ساعت روز گذشته باشد تا شب محتاج طعام
نشوی و در آن شب طعام نخوری که شراب حلال کرده لازم نباید صفت شراب
حلال بگیر مویز منقی ده رطل پاکیزه بشوی و در خمره کن و آب صاف در وی ریز چندانکه
چهار انگشت آب از سر وی بگذرد و سه شبانه روز بگذارد اگر زمستان باشد و اگر
تابستان باشد یک شبانه روز و اگر آب باران باشد بهتر باشد بعد از آن مویز را
بیفشار و آب او را صاف کن دیگر باره در دیگ ریز و با آتش نرم بپز
تا باندازه چنانکه دو بخش بر رود و یک بخش بماند بعد از آن یک رطل عسل خالص
صافی در وی کن و برفق و نرمی بجوشان تا باندازه اول باز آید و عسل در میانه
ناپیدا شود و دانی ادویه را کوفته و بیخته در کرباس پارچه محکم ببندد و در دیگ
اندازد و صفت ادویه زنجبیل [illegible] قرنفل و دارچین و سنبل از هر یک یک درم خرد
خام مصطکی از هر یک نیم درم [illegible] کرده سرش را ببندد و در دیگ اندازد و

و در

و در آن وقت که این کرده باشد چنین شربت قوام پیدا کند ادویه را از دور
آورد و بیفشارد و شربت را در خمره کند و سر وی را محکم کند و سه ماه بگذارد و بعد از آن
بقدر حاجت بکار دارد و شربتی ده درم با دو چندان آب بیامیزد و بخورد
پس این نبیذ را حضرت ائمه [illegible] شراب [illegible] از جماع بازدهد و هرزه شدن نفس
و در [illegible] طعام خوردن بدین صفت و شراب خوردن بسته قدح که گفتم اختیار
کن حفظ صحت کرده باشی و خود را از بیماری نگاه داشته وقت خواب کردن
اول بجانب دست راست بعد از آن بگردد و بر دست چپ کردی و همچنین بر
دست راست خیزی و نشستن در شب [illegible] عادت کنی بامداد و نگاه شب از آداب
برخیزی و در موضع تقاضای حاجت بسیار منشین تا از باطن بیماری ظاهر گردد و علت بواسیر
پیدا شود و در مسواک کردن پیوسته عادت کن اما بوقتی اگر زیاده کنی دندانها
تنگ [illegible] و بپرهیز از چیزی نامعتدل باشد سرد و دندانها را [illegible] کند و درد بن دندان
و بیخ دندان محکم کرده بوی دهان خوش میکند و در سفید کردن دندان شاخ بزکوهی
سوخته و سعد و [illegible] و سنبل الطیب همه مقابل [illegible] اندک نمک
همه بهم بکوبند بیامیزند و دندان از آن بمالند سفید و محکم گرداند و بدانکه آدمی را چهار

حالت است اول تا پانزده سالگی که وقت غلبهٔ خون است و در بدن
و ان طراوت عمر دراز است و نشو ازین در پنج سالگی تا شصت
سالگی که وقت حلم و علم و نظر کردن در کارها و جواب امور و وقوف
بر حقایق و دقایق احوال و رجوع بمبدا و معاد و وقت غلبهٔ
سودا است چهارم از شصت سال است تا اخر عمر و وقت بلغم و هنگام انحطاط
دفع است و این حالت نقصان قوت و ضعف کالبد و خمول نفس و ذهاب
خطا است و در تدبیر معالجه زمره مثل فصد و حجامت چون خون کم
خواهی کرد از فصد حجامت از ده و از دهم ماه باید کرد تا پانزدهم و در غیر این
مدت خون کم نباید کرد که در وقت ضرورت که اگر بخیره ماه در نقصان باشد خون
در زیاد و تا خون نیز در زیاد تا و فصد و حجامت معتقد ارقت و دیگر بر حسب حاجت و وقت
دستی هم اگر چنین حجامت بر قفا باشد سر را سبک گرداند و چنین اگر دوش بود چشم
و درد و دندان را سود دهد و چنین در زیر زنخ بود درد دندان را سود دهد و چون
در زیر زنخ بود درد دندان را انبات سفید باشد و اگر بر شانه بود خفقان را
دفع کند و اگر بر ساق بود امتلا را ببرد و درد زکوه و مثانه را سود دارد و خون

حیض

[illegible]



حیض را بگشاید و دمل را دفع کند و شرط حجامت ان بود که پیش از حجامت ان
موضع را نیک بمالند و چند ان شیشه را بر ان نهند که سرخ گردد و روغن بر ان
موضع بمالند و همچنین موضع فصد را بعد از فراغ روغن بمالند و جای رگ با هم
گوشت کم بود و بعد از فصد و حجامت دوازده ساعت پرهیز باید کرد روزی
فصد باید بود اضافه باشد و باد و تند بجهد و از روده بجا تو نباید رفت
و بعد از فصد و حجامت قدری تریاق اکبر باید خورد و اگر فصل زمستان بود
اندکی سکنجبین عسلی باید خورد و اگر تابستان بود و چنین این شربها بکار برد
از لقوه و صداع و درس خلاص بخشی و محفوظ ماند و بعد از فصد طعام شور نخورد
که هم گرد خارش اعضا بود و در زمستان بعد از حجامت سوختن آب شرابها کو در
شرح داده شد قدری بخورد و قدری روغن بخورد با آب دو آب گرم بر سر بریزد و در
تابستان بعد از حجامت سکنجبین خورد و روغن بنفشه با گلاب و کافور بیامیزد و بر
رگ در جماع اینها و طعام تو لج اورد و دوا سیر انگیزد و غسل کردن باب
سرد بعد از خوردن ماهی تازه فالج اورد و بر خوردن انجه حلاوت نمودن
بر آن نشینی ارد و خوردن اب سرد بعد از شیرینی و طعام گرم دندانها را زیان دارد

[illegible] بر جوشیدن [illegible] خوردن

و بسیار خوردن گوشت گاو و گوشت حیوان بری را عفونت پوست و نقرس بار

آورد و خوردن حشرات در تب بلغم آرد و سفید دندان پیدا شود و خواب [illegible]

روی یخ کف آب گرم تناول کن یا بر سر زیر تا از درد سر ایمن گردی و از آب

سرد در حمام خوردن پرهیز کن و فایده بسیار دارد طبیعت را تازه دارد و دفع اسهال

و فضول و عفونات دفع کند باطن را آسایش دهد و ظاهر را آرایش و باکره گی

دهد و هر که خواهد که در بستره او [illegible] نیاید و صاف بود باید کرفس [illegible]

هر که خواهد خطش زیاده شود باید هر روز قدری [illegible] بخورد [illegible]

با نبات بخورد و خوردن سپندان با نان خطرناک کند هر که خواهد از درد گوش

ایمن باشد وقت حجامت سوراخ گوش به پنبه یا پارچه محکم کند هر که خواهد ناخن او

تباه و سیاه نشود روز پنجشنبه ناخن بگیرد و هر که خواهد در زمستان از زکام ایمن گردد باید

روزی سه لقمه از [illegible] تناول کند و جنب شود با عسل خوردن در همه وقت ایمن گردد

از زکام و اگر نه عسل خورند و نیز همین فایده دارد و در تابستان ایمن گردد هم

از خیار خوردن و در آفتاب نشستن اجتناب باید کرد و هر که از درد شقیقه و پهلو

نرسد در زمستان ماهی بخورد هر که خواهد در باد او سنگ [illegible] طعام و شراب

شبانگاه

۲ کم خورد

شبانگاه و هر که خواهد از درد جگر محفوظ باشد و پیوسته شیره کاسنی و سکنجبین خورد

هر که خواهد ایمن گردد از درد دل و رنج گوش و تباه شدن کام بعد از

خوردن شیرینی همیشه سرکه غرغره کند و هر که رسته از ریش دندان و تباه

شدن آن بعد از خوردن شیرینی قدری نان در دهن گیرد و بخاید هر که خواهد مبتلا

به درد دندان نشود و بعد از شیرینی آب سرد نخورد و دیگر در آن خانه که در

تابستان نشسته در زمستان نشیند و در زمستان از خانه گرم ناگاه بیرون نیاید

هر که خواهد [illegible] کم شود [illegible] بعد الاکل [illegible] لطیف [illegible] و بعد ازان

لطیف [illegible] خواب کند هر که خواهد از بلغم ایمن گردد و هر روز قدری زنجبیل

بخورد و گرما بسیار نخورد و با زنان بخوابه نشود و از سردیها مجتنب باشد و جامه

نازک نپوشد [illegible] طعام چرب و شیرین خورد و آسایش کند و جامه نرم

پوشد و از سرد و خشک پرهیز نماید هر که خواهد [illegible] صفرا انشاند هر روز [illegible]

سرد و تر بخورد و [illegible] کند و حرکت کم کند کسی را که دوست دارد بسیار نظر

کند و هر که خواهد که باد و [illegible] از هر طرف شود باید که حقنه کند و روغن [illegible]

مالد و دیگر علاجی [illegible] دفع بلغم است هر که روزی قدری از اطریفل خورده [illegible]

سفر از کرما بر حذر باشد و شکم او نه تهی و نه ممتلی کردن بر ره

گرمی خطر باشد و وقت حرکت با هیچ غذای خشک خورد و چون اب

خوره و راست و ماند لنز و سفر زیان دارد و کسی را که لاغر باشد و حود خشک

بود کسی را که فربه باشد و اب بهر منزل بمنزل رسم و با بهر کر بیابیرد و شربتی

که لائق مزاج ناز دشربی و شربتی تحرد و قدری از خاک شهر خود بر دارد و چون منزل منزل

میرسد قدری از ان خاک با اب ان منزل بیند ازد و کی مخالطت ان خاک

اب ان منزل را موافق طبع او سازد و بهترین اب ان بود که صاف و سبک

بود و از چشمه اید که از جانب مشرق باشد و سفت وی هر بود و اب

ان چشمه خاصیتی دارد که در زمستان گرم بود و در تابستان سرد چون باشد

تشنگی راند و حرارت را دفع کند و اب شور طبع را خشک گرداند و اب برف

نهایت زیانکار باشد و اب چاه چون در خش طعم بود و سبک طبع را سود مند

بود و اب ایستاده و مشک اب حوض و اب دریا و شور زمستان گرم و گران

باشد و مداومت و مداومت بخوردن ان احداث ماده جرب و تب ربع

و جذام و درد بدن کند به سبب انکه گرمی ایستاده و اب دارا



بر تا به و لطیف اجزا او را به تحلیل دهد و کثیف اجزای ارضی را بر او غالب

گرداند هر که این تدبیر نگاه دارد از انواع بیماریها سلامت باشد

مزاجش بر جادهٔ اعتدال باقی باشد و صحت و تندرستی او مستدام

باشد والله اعلم

## خواص تریاق فاروق

تریاق کبیر را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندرو
ماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل
آن و اجزای آن نموده و اجزای آن به شصت و دو رسیده و بعد اقراطس و جالینوس
ده جزو را کم نموده و آن حب الغار و شیح جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و
عود هندی و افیمون و اشق و دورنجان و بیخ کبر است و شیح رئیس کوبر نموده
خصوصا داخل کردن حب الغار را و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و
وزن آن که صحیح ترین نسخه هاست مذکور میشود و متاخرین این شصت جزو را که عود
هندی و افیمون و اشق و دورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل کرده اند
و هر یک تصرفی نموده اند و در اوزان بعضی تغییر داده اند و مرحوم حکیم محمد باقر شفیعه
و حاشا اضافه شصت و سه جزو بجای شراب عرق مخلصه و بجای عسل عسل حسنا نموده
و تغییر اوزان و تبدیل بعضی مفردات که از نسخه آن مغفور ظاهر میگردد و تریاق اگر
تا سی سال قوی الحرارت است مثل سن جوانان و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن
مثل سن پیری و اثر آن مثل معاجین است و قبل از شش ماه نباید استعمال

نمود



نمود و اگر بعد از هفت سال حکم سن اطفال دارد و استعمال کند بهتر است
و باید جنب و حایض مس ظروف آن نکند سده و حصر بول و حبس حیض و ترشح
و عرق و وبا و از جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح
و سموم و منفث و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق حسن امتحان
و استعمال و قدر شربت بجهت هر امراض مذکور میشود اما امتحان آن که چنین است
که شخصی دوای سهلی مثل محموده داده در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلا
بدهند و اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است و بدستور حیوان یابس المزاج را
از تریاق بدهند و بعد از آن افعی او را بگزد و بهر دو آن اثر نکند و بدستور
خروس یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بدهند حیوان
نمیرد و بدستور او را به جنین مخمه نباید و بدستور در دهن افعی دمار کند اثرا
نکند اما طریق استعمال و قدر شربت آن برای ... و در دوای سموم از یک
نخود تا یک مثقال باید داد و دوای ... تا شصت ساله را از یک تا سه سال استعمال نموده
تب قوه و ضعف سموم و دوای ... نباشند در امراض نباید استعمال نمود و
و اگر کند بقدر اقل شربت جایز است جهت جذام و برص و اخلاط عفن و فالج و لقوه و

تشنج و اختلاج و صرع و رفع سم بعد از تنقیه با داء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال
و تا چهل روز با ان سعوط نماید و طلا کند و جهة اختناق رحم و اخراج جنین مرده
یک باقلا با مطبوخ سداب شکاعی شیح و امثال ان و جلاب و جهة
گزندگی افعی از یک مثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهة دوالی ... از بزر
و زراوند مدحرج از نیم مثقال تا یک مثقال یا یک مثقال و نیم سرکه و جهة گزیدن سگ دیوانه
و امثال ان از یک مثقال و زیاده از ان با خاکستر سرطان نهری و جهة عقرب
نیم درهم با شراب و تفتیه زبیب و جهة زنبور نیم مثقال با سرکه و حنا و بزر با سرکه کنند
و جهة سرفه و درد سینه و پهلو یک درهم با عسل و جهة نفخ معده و امعا تا دو دانگ
با اب زیره و جهة جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج یا اب و جهة لرزیدن تب چهار
بار ده دو دانگ تا نیم مثقال با اب گرم و جهة مثانه با قدری سعتر ازرق و جهة
قولنج با مطبوخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل السوس و عناب و سپستان بقدر بندقه
و جهة استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه ان بقدر ... دانگ تا دو دانگ و از کهنه
ان تا یک مثقال و جهة نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و اب و جهة قرحه امعا
و اسهال نیم مثقال با اب سماق و اب به و جهة سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ

با مطبوخ



با مطبوخ کرفس و در ادرار بول و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهة بیخوابی کهنه
و جنون بقدر یک باقلا با مطبوخ افسنتین و جهة سپرز یک باقلا با سکنجبین
و جهة کرم معده تا نیم مثقال با عسل و جهة هر یک از امراض بارده عموما با ادویه
مخصوصه ان استعمال نمایند صفت ساختن ان چون کثیر الاجزا بود و درین
ولایت اکثر دواهایش بهم نمیرسد نوشته نشد مخصوص است ساختن ان بفرنگ
که همیشه از فرنگ می اورند والسلام خواص بعضی از مرکبات بشرط که در خوردن هر یک از مرکبات
جهة خواص انها ... ان پرهیز نمایند تا اثر ان مرکبات مذکوره خواص ... مربای هلیله
معده را قوت دهد و هاضمه را قوی گرداند و طبع را نرم گرداند و بواسیر را نافع بود و ...
تیز کند و نسیان را زایل گرداند و جوانی را نگاه دارد و هر چند درین طرفها ...
بسازند اما طریق ساختن را نوشته بودند نوشتیم صفت ان هلیله کابلی صد عدد
در ظرفی کنند و چندان اب بر سر ان کنند که ان پوشیده شود و خاکستر پاک پنجاه درم
بر سر ان کنند و چهار نوبت اب و خاکستر را تغییر کنند هر سه روز یکبار پس بشویند چنانکه
پوست از ان جدا شود بعد از ان در دیگی کنند و اب صاف بر روی ان بریزند و یک کف جو
مقشر نیم کوفته اضافه کنند و بجوش اندازند تا پخته شود بیرون اورند و دیگر باره بدستور

بکوبند و هر رطلی را ده سوزن بزنند و در ظرفی کنند و چند آن عسل بر سر آن ریزند که از او بپوشانند

بیست روز بگذارند بعد از آن بیرون آورند و آن عسل را نگاه دارند و دیگر عسل

تازه بر سر آن کنند و ده روز دیگر بگذارند بعد از آن با عسل اول و دوم بجوش دهند

تا بقوام آید و اگر این دوا را ادویه کنند بهتر باشد قرفه قرنفل زنجبیل [illegible] جوز

بوا مصطکی عود از هر یک یک مثقال مشک نیم درم زعفران یک مثقال در ظرفی چینی کنند

بعد از چهل روز استعمال نمایند بعد از کلاف بخورند **مربای زنجبیل** گرده و مثانه و معده

بارده را نافع باشد و بول براند و [illegible] را سود دارد و باه را زیاده کند **صفت آن**

زنجبیل را از جوف بتراشند در زیر ریگ کنند بیست روز هر روز آب بر آن بریزند بعد از آن

بیرون آورند و بکوبند و ریشه کنند و با عسل بجوش دهند تا بقوام آید **مربای گردکان**

معده را قوت دهد و باه را زیاده کند صفت آن لب بند گردکان تازه

که هنوز صلب نشده باشد پوست از او جدا کنند با آب و عسل بجوش دهند تا بقوام

آید مربای کدو سینه و شش و مثانه را نافع باشد صفت آن کدوی تازه را اگر [illegible] شده

**مربای کدو**

و مغز آن جدا کنند و پاره پاره کنند با آب و عسل بجوش دهند تا بقوام آید **مربای سیب**

معده و دل را نافع بود صفت آن از سیب پوست دور کنند بیرون آورند و در آب

بجوش دهند



**ماء العسل**

بجوش دهند تا نیم بگذرد و [illegible] بقوام آورند ماء العسل معده را قوت دهد و هم [illegible] اشتها

آورد و بول را براند و مفاصل و اوجاع [illegible] را نافع باشد صفت آن عسل یک جزو

و آب ده جزو تا یک جزو بر رود و ده جزو بماند اگر مقوی خواهد دار چینی و خولنجان و عود

و زنجبیل و مصطکی و زعفران در کیسه [illegible] و جوز بوا و بسباسه و قرنفل کوفته و بجنبند بقدر آنچه

اضافه نمایند **بیرون آمدن اسکندر** چون سکندر بیرون شد از ظلمات گریه میکرد و هم آب حیات

کار ملولان مدبران زمان همه گفتند کای شاه جهان

کرد بی قسمت ز آب حیات که شد بخت تیره ز ظلمات آب حیوان تو را گذشته [illegible]

همه وارهند از حیات نوجوان بطلب جمله حکیمان را فیلسوفان گفت و زمان را

تا بیارند بهر آب حیات به نهادت ز غصه دست نجات چون سکندر شنید [illegible]

کف با فیلسوف افلاطون که ای رهبر جان باره کارم برهانید جان بیمارم

کف ارسطو کای نکو درجات داروی ساز کن به از آب حیات بهر قوت جوهر سلیم

که ز غم خاطرت نجات دهد کاشتنی ز نو حیات دهد صد و سی درد را دوا باشد

خوردنش مایه شفا باشد درد [illegible] و درد گوش و زبان درد پستان و معده و دندان

خفقان و فواق و درد جگر سده روی معده و درد سر سستی گرده و دماغ و [illegible]

رعشه و لقوه و وق برسام ورم حلق و خوانیک سرطان و نبض و حکه و تب و یرقان

باد و کرم و مفاصل و قولنج ضعف گرده و کرده و بواسیر ریگ جرب و شانه عرق النسا

سوزش بول و ریح استسقا این همه درد را دوا باشد مردم دیده را ضیا باشد

چار ده سال حاکم بغداد از ضعیفی نشستی و داد این دوا را بخورد و یافت نجات

چاره ده بکر را شبی بشکافت هر که نوشد سه روز این ترکیب بنود احتیاج از طبیب

چهره را همچو گل کند رنگین شاد گرداند دل حزین کند راحت و دوا الهه و سنبل

زعفران و کبابه سادج و گل نارجیل و شقاقل و تخم پیاز سعد هندی و عود و تخم پیاز

فلفل و دار فلفل و صندل دارچینی و جوزبوا و نقره و ... زنجبیل و درونج و جدوار

سعتر جلغوزه عنبر و گل نار زرنب مصطکی و سورنجان با افیون و قرنفل و زیره کرمان

همه را نرم ساز و در هاون بعد از ان کن بیرون زیره بریان عسل اب نارسیده باید

بقوام آر بر زنان بگذار اندران ریز بعد از ان اجزا بگفته بیزن که تا شود حلوا

هر صباح و شبانگاه یک مثقال نوش بجان تو ای خجسته خصال هر که نوشد از این حلوای سلطان

بکند یاد چشمه حیوان هر که عمرش چهل بود یا شصت سفت و محکم باد و بود بیست

مردم پیر را جوان سازد در جوانان آب بفزاید حد ده سال از تنش بگیرد

زسیده



زسیده بهره شیر گردی سه حرم داشت ان خجسته ضمیر هر سه از ضرب او شیر نفیر

خوردن اسی اورا نه ز خشک بود بیز گفتم ای برافتاب ضمیر تو گرفتی ز غصه بغفر

کز زیاده چنین تو از داده تو مدین بالک این هنر داری تو گر حاجت و گر داری

لطف این نسخه را بنده مکان کرده عین چشمه حیوان لطف هر صبح و هر شب ز در حیات

هم ازین غصه خود مرا ست نجات

| دارو | مقدار |
|---|---|
| کندر | ۳ |
| سعد القصب | ۳ |
| زعفران | ۱۰ |
| کبابه چینی | ۲ |
| سادج هندی | ۲ |
| گل سرخ | ۴ |
| نارجیل | ۱۰ |
| شقاقل | ۲ |
| اسعد کوفی | ۲ |
| عود قماری | ۱ |
| تخم پیاز | ۱ |
| فلفل | ۳ |
| دار فلفل | ۳ |
| صندل سرخ | ۱ |
| دارچینی | ۳ |
| جوزبوا | ۲۰ |
| نقره | ۱ |
| زنجبیل | ۲ |
| زرنباد | ۲.۱ |
| درونج عقربی | ۲ |
| جدوار خطایی | ۱ |
| سعتر جلغوزه | ۲ |
| عنبر | ۱ |
| گلنار | ۱ |
| زرنب | ۲ |
| مصطکی | ۵ |
| سورنجان | ۲۰ |
| افیون | ۲ |
| زیره کرمانی | ۵ |
| ... | یکمثقال |
| دواله | سه مثقال |
| عسل | سه برابر اجزا |

بعد اجزا را کوفته بیخته موافق معجون معجون سازند هر شام و صباح یکمثقال بخورند

روغن ملین عشره را حلال دم و چنین مرده را بیرون آورد و مشیمه را فرود آورد

و عسر البول را دفع کند و تب نافض را ببرد و از بهر تمام سموم نافع بود خاصه از بهر سم عقرب

و اسکو انها خورده شده و ضعیف را بصلاح آورد و مالیدن آن بر قضیب مقوی و بزرگ

کنده عضو محرک شهوت است از افراد ادویه است **حب اصطمخیقون** بمعنی ملین منقی اخلاط
بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع دکوک از امراض سوداویه
و خفقان و ضعف معده ذکر کرده و نافع صبر ۵ ال سنا بیخ افتیمون ال سقمونیا
غاریقون شحم حنظل ۳ ال سنبل ... زعفران حب ... لیمو اسارون
... ۱۵ ... مصطکی بیخ اذخر ... حب ال ... در بعضی اوقات
ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخه بلیله ترنج نیاز کرده اند **دوای گوش** روغن
بادام تلخ ... گوش را نفع ... دارد **ایضا** عقرب را
در روغن زیت ... گوش ... قطره از آن در گوش چکانند کرم گوش را
بکشد



**هذا کتاب تنسوق نامه ایلخانیه گفتار اندر جواهرات**

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش خدای را جل جلاله که آفریدگار زمین و زمان است و به پدید آرنده
زمین و مکان است و روزی دهنده جمیع جانوران است و صلوات و تحیات با طیبات
بر بهترین و بهترین میان محمد المصطفی علیه التحیه و الثنا و بر خاندان و بر جانشینان و یاران او
باد رضوان الله علیهم اجمعین **اما بعد** چنین گوید بنده الحکیم محمد بن محمد الطوسی عفی الله که کلمه‌ای چند
از خاصیت و قیمت جواهرات نسخه تألیف کرده موسوم به تنسوق نامه ایلخانیه شده **گفتار**
**اندر فیروزه** بدانکه فیروزه در بیخ موضع میباشد و در نشابور و در کرمان و خجند و بدخشان و در ابهر
همه سنگ بود اما از کان که ... پیدا کنند ... کان ... و لون آن بهترین الوان آن است
... از آن سپید ... از آن از بهر قیمت او اگر ... بود ... ممنوع بود و نیم
مثقال بود ده دینار ارزد اگر یک مثقال بود سی دینار را اگر دو مثقال بود صد ... دینار
ارزد و فیروزه ... راحت ... باشد و ... باید نگاه داشتن **خاصیت او**
دیدن او چشم را سود دارد ... چشم او ... روشنی ... دارد
... یا ... بود ... از ... در ...

دو طرف ولنت ها باشد و حکما و بیشتر چون ماه و نیم ماه بینند بدین سخت بغرور دره نظر کردن

**گفتار اندر مروارید** اتفاق جوهریان معتبر آنست که دانه اگر نیم دانگ باشد

ابدار و بی عیب و غلطان قیمت او چهار دینار بزرگتر بود و چون یک طسوج بود

هشت دینار ارزد و هرچه بسنگ در وزن بیفزاید قیمتش دو باره باشد قیمت سه

تا دو دانگ برسد قیمت او دویست دینار باشد و چون نیم مثقال بود چهارصد

دینار بود بعد از آن دیگر تفاوت بود زیاده شود تعلق بارادت خریده و فروشنده

دارد و اگر دانه مروارید بزرگ با عیب جمله اوصاف ستوده در وی بود از غلطانی

و درخشی رنگ و نرم روی اگر یک مثقال بود هزار دینار ارزد و اگر بدین وزن غلطان نه

بود با نصف دینار ارزد و مروارید که قیمت گیرد بکمال وزن و هیات گیرد **گفتار**

**اندر رنگ مروارید** و رنگ او خوشاب و تیزاب و شکرگون و آسمان گون و شیر آهاری

و لجی و عینی و سفیدی و بغیری و شکری و نقری و فقاعی و محرودی و لولوی و زیتی و قمی

و شمعی و زجاجی و حصی و بهترین همه لجی بود زیرا که کمال او بیشتر از دو بود **گفتار**

**اندر چیزهای که مروارید را تباه کند** زنگ مرا آتش مروارید زرد و تباه شود و دوا دارگی

تن مردم و آن وقت او برود و از چیزهای ترش که زرد برود و بوی مشک و کافور او را





زیان دارد و جای نمناک او را ببرد و او را بجا بر نشاید آمیختن و از سرکه و نوشادر

او را محافظت باید کردن **خاصیت او** در مفرحات و معاجین او را قوه دهد و اندوه

از دل بیرون برد خون را که از گلو برآید نفع میکند و او را در چشم بکار آید و روشنی

بیفزاید و چشم را از بخار نگاه دارد و خون دل صاف کند و الچوبا را از آن اصلاح آورد

**گفتار اندر یاقوت** رنگ سرخ معصفر و بهرمانی باشد قیمت بهتر بود

سماوی بود بعد از آن ارغوانی که اندکی تیره تر باشد بعد از آن شمسی بعد از آن

رعبی که در وی سبزی باشد و شعاع او مثال سرطاری بود و آسمان گون و نیلی گون

و زرد و دو برابر انواع باشد و بهترین همه شمسی بود بعد از آن نارنجی بعد از آن قیمتی

و بهرمانی قیمت یاقوت بهرمانی بی عیب بقول جوهریان معتبر در روزگار ما اگر بوزن

طسوج بود قیمت [illegible] دینار است و اگر طسوج بود [illegible] دینار و اگر نیم دانگ بود صد و [illegible] دینار

اگر چهار دانگ بود پانصد دینار و اگر پنج دانگ بود هفتصد دینار و اگر یک مثقال دو هزار

دینار ارزد و بقول بطلیوس داد و [illegible] اگر یک مثقال یاقوت سرخ ممسوح بی عیب و در ربع

و مستطیل بود و همه اوصاف ستوده قیمت او پنج هزار دینار بود و هرچه از آن کم

بود تر تنها [illegible] اختیار خریده دارد و فروشنده تعلق دارد و در رنگهای دیگر

**[illegible]** [illegible]

بحب متون آن و از علامت او آنست که همه سنگها را بگیرد الا الماسی را الماس
او را بگیرد و دیگر آنکه شعاعی که او را باشد هیچ جواهر را نباشد و از همه جواهر گرانتر
بود و در آتش پایدار بود **خاصیت** او اگر با خود دارند از طاعون ایمن باشند
اگر در دارو ها کنند دل را قوت دهد و فرح انگیزد و غم و اندوه را ببرد و تشنگی بنشاند
و هر که با خود دارد در چشم خلق عزیز گردد و معاجین جهر را قوت دهد و مضرت سموم
باز دارد و خون را صاف کند و حرارت غریزی را بیفزاید **گفتار در زمرد** بدانکه
زمرد را انواع بسیار است از همه بهتر آنست که سبز و درخشنده بود و اجزاء او شفاف
و صاف بود و مسوج علامت او آنست که زود شکسته شود و لیوان سوده شود
و طاقت آتش ندارد و آنچه عزیز و نایاب بود قیمت او بسیار بود و قیمت زمرد دیابانا لقمه [illegible]
که گیرد درم نجاه دینار ارزد و سه درمش دویست دینار و پنج درمش هزار دینار ارزد
و زمرد ریحانی شلغمی که تیره و مخلوط باشد بهای او دو دینار بیشتر نباشد **خاصیت**
هر که با خود دارد از صرع ایمن باشد و در [illegible] صاحب دل را فرح دهد و هر که زمرد
کوبیده از هر زهری که داده باشند ایمن باشد پیش از آنکه در گوشت و پوست
در ریخته بود و در موضع حیه زنان بسا گذارند و اگر به دیده افعی دارند کور شود

کفتار

**گفتار اندر الماس** بدانکه الماس سفید است و شفاف که با یکدیگر فرو غلطد و الماس را
مانند نوعی دیگر زردی میل دارد و گفته اند که سرخ رنگ و سیاه رنگ نیز باشد و
پهلو ها باشد و او را جوهر سرب خوانند شکست و الماس چنین گرم کنند در آب سرد بیندازند
اگر سفید بیرون آید نیکو بود قیمت آن الماس با قیمت یاقوت سرخ برابر گرفته اند چون نیکو
باشد و بزرگ **خاصیت او** اگر جنس کسی باشد حیوانات گزنده از او فرار نمایند
و از صاعقه ایمن باشد و چشم بد نرسد و در چشم مردم عزیز و مکرم گردد و دانش
او را امنیت نتوانند کردن و اگر کسی دردمند بود با خود دارد دفع میکند **گفتار اندر لعل**
در روزگار پیشین نبوده است و معدن او در کوه بدخشان است ناگاه زلزله درافتاد و کوه
بدریده شد کوه بزرگ [illegible] و لعل از آنجا پدید شد بهترین اگر رمانی باشد و یا آتشی و آبدار
و صاف و مسوج بود و شفاف نبود قیمت او چند زمرد دیابانا بود و او را بانواع باشد
ترزه و عنابی و جزری **خاصیت او** اگر لعل [illegible] بد خوابی باشد خوش خوابی
شود اگر کسی با خود دارد او را احتلام نیفتد و خون بهای [illegible] و تشنگی [illegible] اگر او را نگاه
کند در سفر حاجت بیابد [illegible] و لطافت بیفزاید **گفتار اندر بیجاده** اگر
بیجاده در رنگ یاقوت بود بهای لعل [illegible] بود و [illegible] فرق توان کرد

بعضی باشد که باتش متغیر نشود اما یاقوت رنگ را ضایع شود و دیر متغیر شود و بجاده هر رنگی
این باشد **گفتار اندر مرجان** معدن او در دریای روم است و در رنگ دریا
کوهیست و مرجان همچو نبات در رنگ دریا رسته و چون او را بگیرند و از آب
بر آب بر آرند بهوا و بید سخت می شود **خاصیت او** که در مفرحات ترکیب
خون را اضافه کند و درد دندان مالیدن بر روی دندان را ببرد و بسیار ایر بود
و باکرا بیفزاید و بیخ دندان را محکم کند و هرکرا زهر داده باشند یا جانوری گزیده
باشد مقدار نیم درم بمرقت و بمسک سوده بدهند زهر را بیرون آورد و دریش
مثانه را و دشواری بول و قبض را سود دارد و بهترین او سرخ باشد که بروی
درشتی نبود **گفتار اندر پازهر** پازهر سفید و زرد و خاکی رنگ باشد و معدن
او خراسان است **خاصیت** اگر او را بسایند و بکسی بدهند که زهر خورده
نجاست و دفع کند و اگر بر نیش یا جراحت کسی مالند سود دارد و سنبل گردانند
**گفتار اندر مقناطیس** مقناطیس سنگیست که آهن را می رباید چندانکه بزرگتر باشد و معدن
او در دریای عمانست و از آن است که کشتی میخ نبندند که مبادا مقناطیس رسد کشتی را
بسبب آن نگاه دارد و بهترین او سرخ سیاه باشد بر سرخ زند **خاصیت او**



اگر کسی را آهن بر تن فرو شکسته باشد مقناطیس سوده باید داد تا آهن را جمع کند و بیرون
اندازد و اگر زن حامله بر پای بندد زود از حمل فارغ شود **گفتار اندر دهنه**
جدا کرد دهنه بر دو نوعست زرش و شرین و در معدن زر می باشد و تولد
دهنه زرش در معدن مس باشد و بهرو برنگ فولاد باشد و لون بعضی
طاوسی بود و بعضی سبز زند و معدن شرین در کوههای فرنگ است و زرش از
جانب مغرب و در ترکستان نیز می باشد و در شهری که او را اسباب
**خاصیت او** آنست که اگر کسی را کژدم گزیده باشد او را ببینید بر که طلا کند
مرا کانکه بیارایند و خواص دیگر او مشهور است **گفتار اندر عقیق** جدا کرد عقیق
چند گونه است از همه بهتر زرد است که صاف شفاف بود و از بسیاری که پیدا
شده است کسی بدو التفات نمیکند و داشتن عقیق یمانی جهت نیکوست **خاصیت**
هر که با خود دارد در خشم آن فرو نشاند و شدت و گرمی تب نرسد و اگر کسی نگین
ساده بر او بنویسد و ما توفیقی الا بالله منافع او را داشتن سعادت و زینت دوام
بسیار است و هر که بخشم نگرد به آن خشم او فرو نشیند و بر جراحتی که خون
از وی بازنایستد بران کند خون باز ایستد و قوت باصره را زیاده کند و

دو جواهر او در این نوشتن ممکن نیست الماغز النهایات ابن طاوس از امام رضا نقل است
که بعد رخصت زیارت امام رضا علیه السلام چلیدم فرمود انگشتر عقیق زرد که نقش نگین
ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله باشد و بر روی دیگر او اسم محمد و علی نقش
کرده باشند با خود داشته باشد امان می یابد از شر دزدان و راه زنان و برای سلامتی
تو تمام تر است و اگر نقش نگین محمد نبی الله صلعم و علی ولی الله باشد خدا او را از هر درد
نگاه دارد کفت اندر لاجورد بدانکه معدن لاجورد در کوه بدخشان است
و آنچه در وی رنگ تر بود و نقطهای زر بود خوش باشد و در اسهال سود دارد از لاجورد
شسته بهتر شود و در محاسبات مالیخولیا را و کسی را که خواب نباشد منفعت رساند
و درد جگر را سود دارد و چون قدری از آن بخورد اگر برکردن اسب نند
کفت اندر یشم بدانکه یشم سفید و سیاه و سبز می باشد و بهترین آنست که مایل به سبز باشد
خاصیت هر که یشم با خود دارد از صاعقه ایمن باشد و در چشم خلق مقبول باشد
این سنگ خاصیت عظیم دارد بسیار است کفت اندر بلور بدانکه معدن بلور در
کشمیر است و آن منجمد است هیچ رنگ ندارد و اگر او را بر آب نهند یاقوت
و جلا دهد شفاف تر بود و بیشتر است جواهر از وی سازند هر که بلور با خود دارد

خواب



خواب نشود ریده نبیند و اگر در دهان گیرند تشنگی ننشاند کفت اندر کهربا بهترین او
آنست که زرد و شفاف بود و او صمغ درختی است که به بلغار نزدیک است و در وقت
سعتری موج بکنار اندازد و در وی نفع عظیم است اگر کسی را اسهال و سوز بول باشد
در انگبین کند تا بخورد سود دارد و شکم را ببندد و اگر او را با تخم کدو ازند روغن بادام
بیامیزند بر جراحتها مالند سود دارد کفت اندر جزع یمانی بدانکه جزع در این است عجب
سنگ بعد از الماس و یاقوت از وی محکم تر نیست و او با انواع است سفید و سیاه
رنگ و سرخ و آنچه رنگها دو داشته او نیکوتر و حکما گفته اند که هر که جزع با خود دارد
اندوهگین باشد اگر بر گردن نهند آب از دهن بسیار آید کفت اندر سنگ یرقان
سنگیست رنگ سیاه و زرد با هم آمیخته اگر صاحب یرقان با خود دارد یرقان از وی زایل
شود و طریق حاصل کردن او آنست که آشیان پرستوک یا پرستوک را طلبند و بچه او را به زعفران
زرد کنند تا مادر او برود و آن سنگ را بیاورد در پیش بچه خود نهد اثر بر او از آن سنگ
یرقان است کفت اندر سنگ عقاب سنگ عقاب را در وقت ولادت با خود دارد
حمل آسان شود بر آن سعی که بیضه نهادن بر عقاب سخت دشوار است آن سنگ را بیاورد
در پیش خود نهد تا آسان شود بر روی بیضه نهادن خاصیت وی آنست که هر که او را

برای شکم روش ... بیخ ... گشنیز ... در آب ... نافع است ۱۵

بجنبانند و از وی ... بر آید و اگر او را در دهان بگیرند و بهر که بتابد مسطح او گردد

**گفتار اندر سنگ موش** بدانکه سنگ موش سنگیست که از وی بوی موش می‌آید و جراحت

که در دور و دماغ کشیده باشد چون در آنجا مانده بوده دارد و اگر سنگ موش را با خود

دارد کژدمکان از وی دور باشند و آورده‌اند که مصروع را نفعیت نیکو بود و مفید بود

مصروع او **گفتار اندر مهره مار** بدانکه او را از قفای مار بیرون کنند و به رازی

مانند بود و تیره رنگ بود و در وی نشانها بود و چون او را بر شیم سیاه مالند سفید بشود

و اگر بر زخم مار مالند زرد آب از وی بیرون آید چون در آنجا ساعتی بماند زهر را بکشد و

مهره از وی بیرون افتد مهره که اینجا باشد عزیز الوجود است **گفتار اندر ریم آهن**

آهن را چون صاف کنند از وی سنگی ... کنند او ما ریم است گویند مرهم از وی نیک

آید اگر او را بر کوارشها بر نهند معده را قوی کند و دوا سیر را ... تمت نسخه تنسوق نامهٔ

ایلخانیه فی غره شهر ربیع الاول ... سنه ... حرره الاقل محمد تقی ابن میرزا احمد

وزیر گنجوانه غفر الله له و لوالدیه سنه ۱۲۴۴

هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه‌کارم

م م م م م م م م م

[illegible]

[illegible]

معالجهٔ هر آزاری در کدام صفحات در روی فهرست بخط [illegible] نوشته شده

## فهرست هذا الکتاب من المعالجات وترتیب الاشربه والسفوف

آنچه درین رساله از ضروریات هست که کدام نسخه است در یافتن کجا صفحه نوشته شده

بروز ... الحاج میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجهة ورود [illegible] | نقد | تبریز | سال | پنج ماه
--- | --- | --- | --- | ---
[illegible] | [illegible] | [illegible] | ٥ | [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

## اسهال صفرا [illegible]

جهت ادم بزرگ

صفرا [illegible] | یک | [illegible]
---|---|---
یک مثقال | ۳ | 

اسهال نیم کاسه آب [illegible] هر ساعت
اگر ادام باشد هر وقت باشد
خوردن آن روا اگر دو بار کند
[illegible] بکند

به نقش قولنج میگویند
روغن بادام یا بید انجیر
یا [illegible] اگر نباشد روغن
کره نگاه [illegible] [illegible] میشود

جهت بچه دستور [illegible] [illegible]
این اجزا باشد

[illegible] در [illegible] ریشه [illegible] تو [illegible] [illegible]

پستان سرخ [illegible] | ریشه [illegible] | ریشه [illegible] نیم مثقال | [illegible] نیم مثقال
---|---|---|---
۳ دانه | ۲ دانه | ۲ دانه | ۲ دانه

[illegible] همه را صاف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن بادام [illegible] [illegible]

روغن بنفشه [illegible] بادام [illegible] [illegible] اگر حرارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نبات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]



در اخر کتاب اسم بعضی دواها در صفحه ۱۰۶

فوتنج [illegible] | سپستان [illegible] | [illegible] [illegible]
---|---|---
ستر | [illegible] | 

وجع دردکردن | [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

نفث الدم عبارتست خون از سینه امدن

نزف الدم انست که از بینی یا از حیض خون بسیار اید

حصبه | حمی [illegible] است | [illegible] [illegible]
---|---|---
قزلجه را گویند | | 

سعال سرفه است | [illegible] المریض اسهال است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]



161

هذا کتاب زاد المسافر [illegible]

من متملکات کمترین عباد الله الباری آخوند ملا میرزا محمد تبریزی الاصل اگر عیاذاً بالله این کتاب

نایاب و گم شود [illegible] لعنت خدا و نفرین [illegible] چهارده معصوم علیهم السلام گرفتار شود انشاء الله

اگر صاحبش رسانند [illegible] و در دنیا [illegible] و محتاج نشود [illegible] نسخه های این رساله

بکند [illegible] الطاهرین

و دوار که از بخار سر را گیرد بسیار گویند که چون از جای بر خیزد چشم تاریک گردد و سر گردد و بیم کردن بود که بیفتد و این
مرض مخوف نیست علاج بر دو قسم بود بیرون و خوردن این سفوف
از بلغم بود یا از صفرا افتیمون مجرب است تخم گشنیز بریان و گندم بریان و تخم کاجیره و کاسنی نیز
کوبند بیخته که تا غالیه میکوبند و شب ده درم که تخم تنک باشد از هر کدام ۲۰ درم بریان
کرده و ده درم قند یا شکر سفید پنجاه درم زنجبیل پنج درم همه را کوفته و بیخته در کیسه
کرده بود و شب در زیر سر خود نگاه دارد و بامداد صبح و شام القدر یک کف دست سفوف
خاید که تمام اعضا را قوت رسید و دیگر هر وقت خواب چهار مثقال اطریفل کشنیزی را
بخورد و آب گرم بر سر آن بخورد و بخوابد اگر آن مرض از بلغم بود و علامت آن گرانی سر و درد
و خواب کردن و بسیار تشنگی و سفیدی رنگ در قاروره و غلیظ بودن آن
و لین جستن نبض بود و اگر سودایی بود علامتش آب رفتن از چشم بود و فکر بسیار و بخوابها
و کم گفتن سخن و صلابت و تردد نبض و تیرگی قاروره بود و اگر بادی بود علاج چنان است که
تنقیه بدن با ایارج فیقرا کند و خوردن حب اسطوخودوس و شربت تخم بالنگو با نبات
و گلقند با دیان و اصل السوس را تراشیده در آب جوش داده صاف کرده با قند تیره
کرده بخورد و بخورد آب باچنگ دانه بخورد و بعد ازاد اگر ماده در دماغ بود حب صبر و حب



قوقایا دهند و اگر بخار گرم معده باشد قی کنند و بعد از آن معده را با طریفل کوچک
و گل شکر و مصطکی قوت دهند پس خوردن و عطسه کنند و در غذا گشنیز خشک
با تره بکار دارند و اگر ماده صفراوی بود معده را بشراب غوره و لیمو و مانند آن قوت دهند
و اگر دماغ قوی ضعیف بود بامداد و شبانگاه به زیت جوز و غذا گشنیز خشک بریان کرده
با شکر بیامیزند و دماغ را روغن بادام یا روغن بنفشه بدهند و از میوه ها سیب و انار و امرود
موافق بود غذای مزوره رشته یا مزوره حب الرمان یا لیمو یا اسفناج یا سماق
و گوشت کبک و قلیه خشک موافق بود و شربت شراب اسطوخودوس یا شراب لیمو
یا بنفشه یا شراب حماض بکار دارند نافع بود اگر ماده در تجویف دماغ باشد دوار
لازم بود و اگر عضو دیگر می باید گفت نشان آن است که آن عضو درد آن باشد دوار
حادث شود والله اعلم بالصواب    اگر خواهند کسی را فربه کنند اول طبیعت
باید نمود بغذاهای چرب و شیرین چون هریسه بخورد و آب و عسل و گوشت بریان کرده و خواب
و آسایش نرم و حمام بعد از هضم طعام و ملهو طرب و سرور و گوشت بط و دجاج
و کبک فربهی آورد و دستور نیز اینه که با دم بزرگ و کوچک ده روز چهار
نیز در بهاری باید نمود بخورد و دفعه اول خاکشیر چهار مثقال و نمک دو مثقال

با آب امله نمایند **دفعه دوم** و سیم نک [illegible] مثقال و نیم مثقال از این زیاده
خواسته باشند تخم کافشه ده مثقال زرکبن ده مثقال ریوند نیم مثقال امله زیاده
خواسته باشند تخم کافشه ده مثقال زرکبن ده مثقال علاوه نمایند و آب
بابچه و کرکبن علف بست مثقال کدو و نیم مثقال علاوه نمایند بهتر شود و
در روغن بادام یا روغن کنجد یا کره با نمک یا روغن کرچک هر کدام باشد دو مثقال
یا یک مثقال زیاده و کم عیبی ندارد و ایضا آب بابچه با ده مثقال شکر سرخ و دو نیم
نیم مثقال امله خوب است اگر مقدور روغن باشد حرج روغن نمک دار هم
میشود و اگر طفل باشد نصف اجزای دستور را بکند مثلا خاکشیر را دو مثقال
و باقی چیزها هم نصف بکند **باب در بیان داشتن فصدها و حجامت**
بدانکه عروق در کجا رگ میکشانید بعضی از سرات بعضی از دست و بعضی از پا اما آنچه
در سر واقعست رگ عرق است اول رگ میان سرات از برای درد و نیم سر و جوشش
و جراحت سر میکشانید جای او است که انگشت بزرگ را بر سر بینی نهند و طرف سبابه را
به پیش سر هر جا که رسد همانجا فصد او است طریق است که انگشت بزرگ را که اول سر را
تراشند و دستمال در گردن کنند و به پیچند چنانکه رگ ظاهر شود بکشانید درست

ملاحظه



ملاحظه کنند که باستخوان فرو نرود که خطا میشود دوم عرق جبین تا جهت انواع درد سر
و جراحت و دیوانه و درد چرب [illegible] بستنی و غلظت و کهی چشم و جمع دردها
میرکشانید جای او نزدیک انگشت بین دستمال در گردن کنند و پیچند از بالای پیشانی
تا میان ابروها الی [illegible] دست و کشانید خطا نشود است که خبیر بزر
رسد که حادث شود سیم عرق صدغین است جهت درد سر و درد نیم سر و جوشش
و درد و درد چشم و جرب بکشانید طریق فصد او آنست که اول مو را از شقیقه
تراشیده و رو پاک در گردن کرده و بپیچند چندانکه رگ ظاهر شود بکشانید چهارم
رگ بهره که بیشتر در ظاهر و در دو گوش ظاهر شود جهت درد شقیقه و خنازیر و جوشش
بدن نافع بود پنجم عرق باقین که شهادت حسنه است از جانب مینی طریق فصد او
آنست که دستمال در گردن کنند بطریق مذکور و انگشت بزرگ از دست چپ بر روی
چشم نهند و نشتر بر رگ فرو برند و نشانه نشتر بر رگ رسیدن آنست که خون
جستن گیرد و اگر رسیده باشد خون از بالای نشتر فرو چکد و اگر تیغ نشتر را
بعد از آنکه دستمال به پیچند باشند و رگ ظاهر شده باشد بر بالای رگ که
نزدیک بجای جا است بگذارند و بیک دست از دو شسته تیغ گرفته و با انگشت

سیاه بالای [illegible] ایام [illegible] است
الست که جنبش دستال در کردن [illegible]
د نیشتر بانجا [illegible] از آن [illegible] رگ [illegible]
رگ سر [illegible] بعد از آنکه دستال در کردن [illegible]
نافع است [illegible] است اگر [illegible] رگ کوشند [illegible] لب بالا و دو در زیر
جهت ریش دهن و جوشش بن دندان بعد از آنکه دستال در کردن کنند از لب فصد
کنند هشتم عرق زبانست جهة وجع زبان و خناق کشایند و فصد باحتیاط باید
کرد که اگر فراخ کشایند خون بافراط دفع شود و مضراست طریق آنکه دستال در کردن
کرده زبان باز کرده [illegible] است در پیش کردن ظاهر میشود و جهة وجع
[illegible] و تنگی نفس [illegible] داغ کشایند و [illegible] این رگ
باحتیاط تمام [illegible] رگ که در دست است اول رگ **قیفال** است
جهة سر و گردن نافع است دوم رگ اکحل که **رگ بدن** خوانند جهة امراض بدن
نافع است سیوم رگ باسلیق باین نیز از کتف ظاهر شود جهت ذات الجنب
و ورم جگر و سپرز کشایند والسلام



**چهار طلوع** [illegible] صفوات
[illegible] **سکنجبین بزوری** آب بیشتر [illegible]
صاف شده [illegible] آب [illegible] نبات
آید [illegible] تا قوام تمام رسد اگر خواهند
اگر خواهند [illegible] مثقال [illegible] عسل
کنند خوراکش از یک تا ده مثقال بخورند **سکنجبین مستعمل** [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] پنج [illegible] از هر یک [illegible] درم مجموع [illegible]
کوب کرده در [illegible] درم [illegible] روز بعد بجوش [illegible] صاف
نمایند و با یکمن [illegible] بقوام آورده شربت خوراکش از یک مثقال تا ده مثقال بخورند

**طبع**

| آتش | باد | آب | خاک |
|---|---|---|---|
| گرم و خشک است | گرم و تر است | سرد و تر است | سرد و خشک است |
| صفرا | خون | بلغم | سودا |

**منزله**

| آتش | باد | خاک | آتش | باد | آب | خاک |
|---|---|---|---|---|---|---|
| روح | عقل | جسم | اشرف | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] کهیعص [illegible] القلب [illegible]

[illegible] بسم الله العظیم

السلطان القوی السلطان [illegible] کان جلس جالس و [illegible]

[illegible] فی [illegible] العاشق

و فی احب خلق الله الیه و فی کبده و کلیته فارجع البصر

هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا

و هو حسیر بسم الله و بالله و علی اسم الله و اسم [illegible]

[illegible] زدن تخم [illegible]





قند یک حصه و سرکه [illegible] دو حصه
[illegible] بجوشانند تا [illegible]
[illegible] خواسته باشی [illegible]

تخم [illegible] تخم کدو و تخم [illegible]
[illegible]

تخم ریحان [illegible] سبز [illegible]
همه برابر [illegible] بعد از آن دو مثقال
نبات داخل نموده [illegible]

تخم [illegible] تخم خشخاش روغن بادام
تخم کدو [illegible] مغز [illegible]

صفرا سودا
خون بلغم

[illegible] ریحان
تخم [illegible]
[illegible] از قرار [illegible]
[illegible] تخم [illegible]
[illegible] بهتر میشود

آتش و خاک باد و آب
تجاب تجام

[illegible] شربت [illegible] را به [illegible] آب [illegible] کنند و شیر [illegible]
[illegible] در گلاب [illegible] کنند و وقت صبح [illegible] بالند و بمالانید
و شیر [illegible] را نیز بمالانید و بعد از آن [illegible] کنند و بخورند این شربت بود و [illegible]

[illegible] زیاده بود [illegible] گلاب [illegible]

